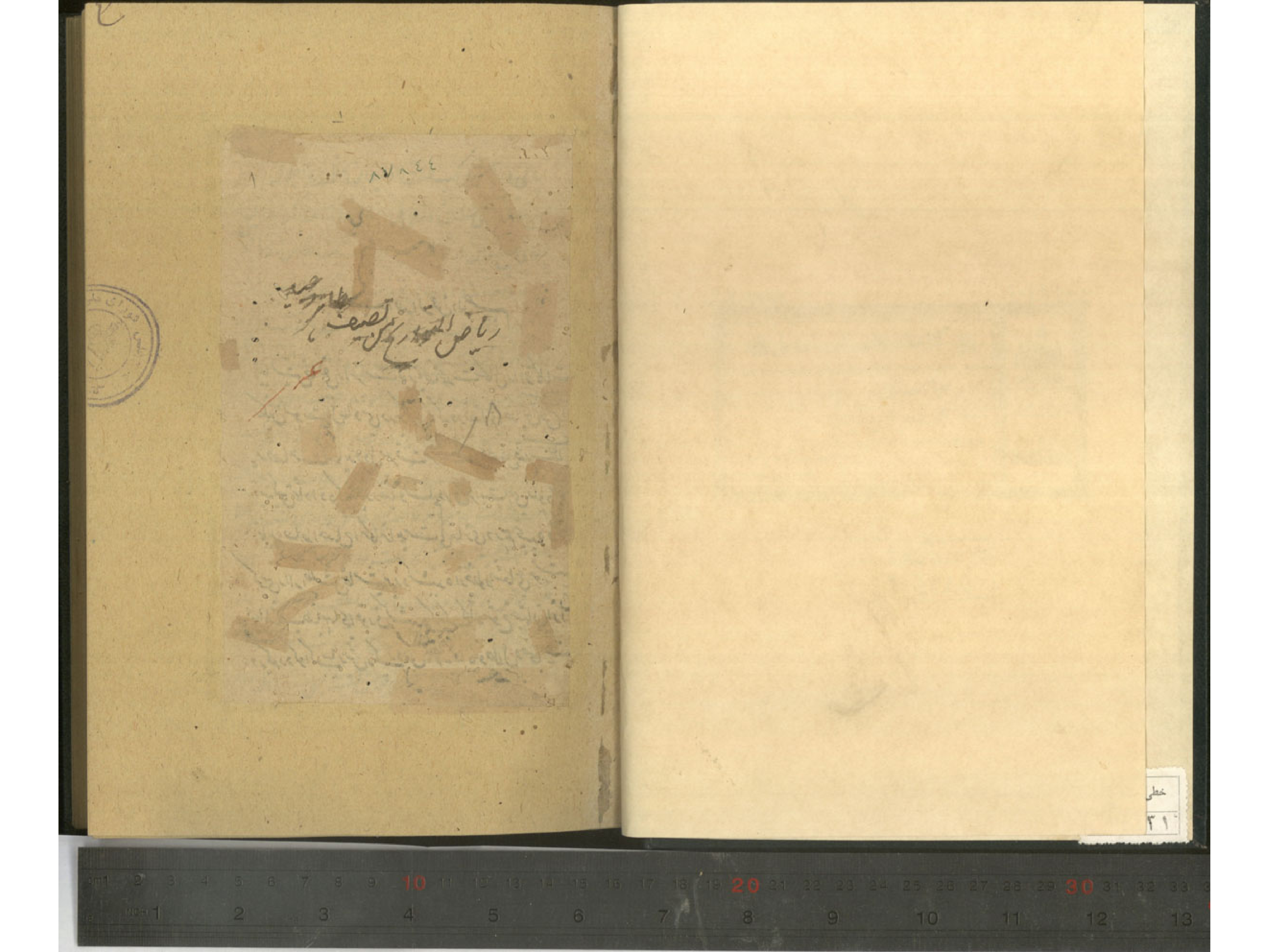

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عباسنامه
مؤلف محمد طاهر وحید قزوینی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۷۸۴۴
۸۷۸۴۴



ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم وتمّم بالخیر

ستایش خالقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات
رنگین کسوت اطلاسی در بر کرده که در فضای حدایق سخن آرا
یی فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را بمصقل قدرت جلای
آیینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآت الهی جلوه ظهور
نماید • بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی درهم چیده • و فلک
کرسی را از اطلس نماشته بر رو کشیده • از خطوط شعاعی خورشید
عالمتاب طنابهای قورق کشیده که بیک نگاه شوخ چشمان ازان
درنگذرد و کواکب سیارش رنگ ریزان ماه به جایه و جلال • و صحایف

لیالی و ایام شهر یک ورق از دیوان عظمت و اجلال نظم
زهی جاه و زهی شان و زهی فر • تعالی شانه الله اکبر • زبان
بلغای فصیح بیان در توصیف [illegible] کمند انفاس نارسا چو
های در دام مانده • و دلهای تجرد منشان از امکان سیر را چون
دانه درین دام افتاده • چمن سبزی العشق را قوت را ز
آب و آتش کسوت گل رعنا پوشانیده • خاصیت مشغولی ذکر
زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار نموده • خواب بلبلان را از
دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان صبح ریخته • و بیرنگ
[illegible] قدرت [illegible] سره و آب [illegible] اری و جواب ادهم آمیخته •
دست قدرتش از سر و برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده • و [illegible]
عدالت کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان محبت
گلهای چمن از هم دریده • نظم • ساخته از لطف بی غایتش چار
حد باغچه کش گلکان گشته • این باغ پر از رنگ و بو • گل
رعنا است سنبل [illegible] و زاو • چون قدش نسبت تجمل در آنجا • اول ازو

نامنجور سکنها؛ یک ورق ارزد فراور روزگار؛ یک گل خود روست نه
بخشش بهار؛ قدرتش آورده برون بی تعب؛ یوسف دو ز از خنه نارنگ
شب؛ گوهر جوهر خطاط دهان بنهاد؛ از رگ کانش گهر لعل داده دل
برقرار منبر شاخ از نسیم عنبرآگین بطیب خلق او لب گشوده؛ و مه آسمان
مانند طلبکاران ماه نو از بهر بام کردن جمال جهان آرای او را
بانگشت خطوط شعاعی بمردم نموده؛ خوبان را عینک در تماشای بیدار
دلان ساخته که ان خرمنات اقلیم افتادگی وتسلیم را توانسته بد
وازین گلستان؛ خود بی بود گلهای بی اعتباری چیده؛ شادروان
کالبدان نه استون استخوان وطناب عصب را فراشته؛ و از
مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب ز پیش چهره جهان آرا ادا برداشته
یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکستر نشین
میسازد؛ و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد؛ و
درین حال اگر خانه قاصر بیان باز زبان چوبین درمعرض مدح سکتگی
درآید عیوب پوشنده خود را بانگشت بمردم نموده باشد؛ و از نگاه

بشنو که

عیب پوشی را ازین آینه نقش نما بصیقل سعی زدوده؛ بدرگاه
عظمت که مرات حقیقت نمای اوست اشاره است از نفایس محمدت؛
چه نحو نرم که چون نگاه از آینه باز پس میشود **بیت** ای حیرت
صفات تو بند زبان ما؛ انگشت حیرت است زبان در دهان
ما؛ شوق دل بجا نازم که با آنکه چون حباب زبانم را آب کرده
باز هم گشته بحر شکر این آرزو میباشد؛ **مصرع** در زبانم وصف
او چون بوی در برگ گل است؛ میتوان از من شنیدن نام
جانان بی سخن؛ زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز نشو سفره
الوان گسترانیده؛ و نعمت دور و نزدیک را از مایده احسان
بیک نسبت رسانیده؛ خاک را در حله خاص عزت طینت آدم صبح
اربعین صباحا مظهر عجایب اسرار و بدایع آثار گردانیده؛ از پایه
مذلت وخاکساری باوج سعادت وصاحب اعتباری رسانیده؛
واجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر انگشت شیرازه
جمعیت بسته؛ و باشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در

یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه را که دست پرورد ید قدرت
او بود از خطاب نسا شئت تاج افتخار بر سر نهاده و جامه
خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی پوشید و زلال نبوت و ز
را که از ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و
اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت و چون نوبت
جریان این زلال حیوان در گلزار وجود آن سید ابرار حبیب
الاخیار رسید شعشعه مشعله آتش در هم پیوسته صورت
وحدانیت پذیرفت و از حوض قلب مطهر مطلبی سر بر آورده
و این حوض سرشار از دو جانب یکی [illegible] پیوست یعنی وجود
گرامی روشنی بخش دیده باریک بین ادراک مصداق معنی لولاک
لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح
ابواب مسدوده قلاع سبع شداد طایر بلند پرواز سدرة المنتهی
بالا دست آن [illegible] سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب جهان
بینش اند منبع صبح ایجاد و تکوین در طلوع و شریعت مقدسه

آتش بر چشمه انهار متنوعه اصول و فروع شب معراج حسن را مانند روز
از صبح علم آفتاب جگر برزد و از نجوم درخشان درج گوهر نگار فتح و
پیروزی و از گرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوش
دلیل و در شعر لامکان خیال هستی باز نماند و تراز جناح جبرئیل بیت
دل مه دید رخسار جهان آرای او گشت حول تماشای
دیدنهای او چشم ماه شبگرد را که در نقد فروغ خورشید جهان
افروز است با غباره رهگذشت [illegible] چنان ترسانید که
هنوز رنگ بهار بحث از صحن سپهر پرید بسمله فرقان عرفان و قصب
نثر نیس رس بوستان کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
بخطاب سوره اکلیل اهل نمک پاش مایده امتیاز نسخه صغرا و کبرای
انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرات بینش نظر برای چشم آفرینش
صلوات الله وسلامه علیه و آله و سر لوح مجموعه ولایت و امامت
نقد کامل عیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز معرکه القضا
لا فتی خلوت نشین بیت معمور انا مدینة العلم و علی بابها

کو بدیع خصم افکنی و عدو گذاری شمع مهر فروغ گلشن مجلس افروزی
و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای منبع وجود عام عیانهای اسرار شهود
ازاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدره المنتهی جلد [illegible]
اجتبا و ارتضا اکرم [illegible] فوق ایدیهم را التفسیر شهریار بی سهیم ملک
نبوت [illegible] دهقان مزارع امال خلایق منظور انظار اسماع
خانق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال شیر [illegible] هادی گم گشتگان
سبیل مصلحت [illegible] فایق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب
مطلوب کل طالب مظهر العجایب و منظر الغرایب علی آن که در
عالم وسیت دو عالم در کف کریم ولیست و اولاد اطهار
علیهم الصلواة من الملک الغفار بفحوای مضمون صدق مشحون
انا و علی من نور واحد متصل گردیده و ریاض امکان اضاف [illegible]
و کافة بنی آدم ازین ماء معین سرسبز و ریان نشده میدکه این کم
گشته [illegible] حاصل در سیر سلسله پدر گلی را ثمر ازین سیل
دارین شمه بار [illegible] نصیب گردد بحق محمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین

و بعد بر مرات خواطر سیاحان جداول باریک بینی و رصد بندان
فلک معنی آفرینی که متوسط مصاقل انوار تجلیات شایسته قبول
تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگرداند که چون بمقتضای انتظام
سلسله آفرینش افراد کاینات از ذره تا خورشید دست احتیاج
در دامان ارتباط یکدیگر زده و مستحکم است بنابرین حال و مبین
این مقال آنکه چشمه های صغیر را میل پیوستن با نهار عظیمه و رودهای بزرگ را
هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد و چمن پیرائی
این نزهت آباد اعنی بلبل خوشنوای امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر
وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بمدامان دولت صاحب
شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه آستانش را الکحل
الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار داند
سالک مسالک زهاد و اتقیا گردد همانا در هنگام نگارش
این مرام دیده بخت بیدار و اختر ذرکذار بود که دامان [illegible]
در آغوش و نهال طالع از ثمار حصول مطلب [illegible] بر دوش کشید و علی

حضرت نیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح و ... کوهر بحر دقیقه
یابی وآگاهی درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان
بلندی عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بی منتهی ابروی کوهر مردمی و مروت
شمشیر آبدار مردی و شجاعت نور دیده بینائی قوت بازوی
توانائی معلم درس خوانان علوم رواب و طرزدانی حجت قاطع و برهان
ساطع صاحبقرانی گرامی دست ظفر و نصرت روشنائی دیده فتح
و نصرت شمع خورشید جهان کشائی پیرایه عرائس نژاد نجیبی و ملک
آرائی ... محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین بنده
خاک رهش همکاری سرمهٔ سلیمانی برتری بازلش ... قدر بلندش
سروری اولین پله معراج قدر ارجمندش بمعلمی فطرت ذاتی تو راه
خوان سحاب ... غیب و شهود گنج کاوی اندیشه عالم خیالهای
اسرار ... دعینک دورنمای ضمیرش دیدگان اقلیم هستی ...
از وصول [illegible] امکان در راه دیده قطاب گوش براو ارش

صدای

صدای طفلان حوادث را در مشیمهٔ (عدم) بنده مکامن غیبش مرآتهای تجلیات
صور اسرار پوشیده ارش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت
مرشد مناهج هدایت برگزیده دربار آسمان و زمین حاکم مطلق العنان
وسعت آباد ماء و طین معجز نماح دو بیم ها جست ... و رسا و عقل سلیم قوت
بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه رحمت خالق بیچون دم جان
بخش مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط سطح
گردون را شاه فرزین بیتر لوای عظمت و اقبال رایات فتح و ظفر
مجمع البحرین شجاعت وکرم مظهر السعادتین ناز و نعم خورد سال (بنام)
... دانش پرورد الامیت نفس صبح صادق آگاهی حیات
جاودان قالب پادشاهی ناشر لوای سعادتمندی عارج معارج
پایه بلندی ملکی وساده ... همتائی سایه پرور و عنایت لایزالی
سویدای دل مقبلی ابدوی جرات روشندلی سحاب گوهر پاش
همت موجه دریای جرات اعتدال بخش مزاج ایام مدار گردش
افلاک تیز گرد خوشخرام حامل کوکب عدالت طرازی ... شعوبه

دادرسی مظلوم نوازی شهریار شاهین تیر بال خصم اندازی صدای کوس
بلندآوازه سرافرازی درع متین مذهب و ملت رمح مطعون دین و دولت
شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان
بود اگر بنده گشت در نظامش آخته برون کشد از طوق سر دیده خورشید بکمان
او دست گل چمن غالیه گردان او است آنکه کند حرف سخنانش رقم
رو بندش از پنجه خوناخن درم گرد اگر زیر لوایش قرار سایه ز خورشید
بجوید قرار حفظش اگر عود بر آتش نهد دود بخور ز هم نگسلد سکه بود
عارض او نور دوام بانی هر جا که نهد در خرام [illegible] نظاره جان در بدن
عیسی ازان خاک توان ساختن عدل وی از بسکه کند باز جوست
نیست بهم جنس ظالم خطا بست گر شکند شیشه بصحن چمن رنگ برد
از رخ سنگ یمن سنگ که گرمی شود در گلشن شیشه شود سکه
گداز ز دلش عالم اسرار سفید و سیاه شاه فلک مرتبه عباس شاه
که به بینوای اندیشه گواشادی فطرت علم استبصار برافراشته
قامت قابلیت دستور العمل ادوات وزرکان قافله سالار سالکان طریق

ایقان

ایقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق جالس مسند اجتبا وارث نشان ارزو
استحقاق دانای علوم مکنون خطهور واقف دقایق ظلمت و وفور نور حدیقه
دانشش نور حدیقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار
دین و ملت پرورد این گلشن شکفته روی اردی بهشت از نهار همیشه بهار
کوی حامی لی دست بابان بقوت دینداری بانی نقوش
بتکانه دین بهمن بکر کلک خداشناسی و پرهیزکاری سر انگشت خامه
انشش گره گشای عقده درهم دراحیای رسوم و آداب بتری
منجر طرازی عیسی بن مریم تا بسان حرفش بعصای خامه واسطی میلاد
ظلم را از رزم امکان برون کرده بزم آرای محفل عقیدتش رجا سوی سعی
و الم راه زلل مسدود ساخته خامه را از انا ملش سر افتخار بلند
و مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ تاب لب شاه خوبان دلبند
شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طعن بار نفس
در انداز شکستن و حبل لمس امال جایران از تیزی تیغ نهیبش بجود
نخود چون رشته نفس در کار گسستن بعد از خلاص از کیمیای اعتقادش

کمال ... در تحصیل دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق تیغ از
شاهد فقر بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره نشسته
و پیوسته در کتمان این سر الهی بجان کوشیده تا آنکه غبار شکوه
پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق ننشسته
و هرچند ابواب گشاد امور موقوف تحریک مفتاح خامه او است
بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل بجزی نبسته ماه
بدر در عهدش از بیم کج اصلی در بوته گداز است و خامه را از فیض
راستی دست تسلط بر عالم دراز است در معرکه خصم افکنی اقلامش
را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده
دوستان میلی است برتر از سرمه سلیمانی نظم قدرت او
چون بکف آرد قلم بر ورق شعله نگارد رقم گر شود خامه
او تنگ شق شسته شود ز آب معانی ورق
بالانشین کرسی کاردانی و اجتهاد مردمک دیده بینای گردون
گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلمائی

اعتماد الدوله

اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان حفظه الله
تعالی من اصابة عین الکمال را مجددا به پیرایه وزارت اعظم
آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضی
تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ... ممتاز فرمودند و این
مشتاق نیز از خدمتگذاری در سلک چاکران آن سده سنیه
آنحضرت انتظام یافت نقد آتش عیار زکیمیا و قطره بدریا
رسید مانند سنگ بی قیمت که از حسن الطاف خورشید
کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمانی میپوشد از یمن
... منظور عین عنایت و التفات شد و از حضیض ضعف
نعال که در حقیقت در زده جاه و جلال است باوج مجالست
مجلس قدس پرواز نمود در رفعت رفته از جانب اخلاص و ارا
طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا گنجوری نقود سرایر
وزرا کفار(?) امتیاز یافت چون قلم شکسته رقم این مجلس سلسله وجود
و عدم ... نگاری خامه عنبرین شمامه ان ... گردیده ادوار زوار(?)

مان در مضمار قرطاس جولان می نمود و در تلفیق استعارات و تمهید
عبارات با وجود رتبه بلند و بی تعمقی و حذاقت کاری بمقتضای گو
دلی و بنده نوازی زادگان طبعت ایرا به اصلاح می کوشید و هرد
خود بیک زبان از عهده شکرگذاری افلاک و انجم بیرون آمدن
متعذر است که با این گردش شالبته ام رهین منت داردی
کاش در آغاز حال که نبردن ما مول دور میمود جهان از سکان
بر نگردانیده راه صلح میگذاشتم که از آن راه اکنون
امکان بازگشت می بود مگر با بردی آن مخدوم اجل رقم عفو
بر زلات و جرایم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه بنده
ذاتی مانع آواز وطن میگردد چه غایت سرکش و سبک خرام
است که عنان سخن را از دست این سالک بیقرار مطلب
نگاری گرفته تا بن صحرای بی منتهای رسانیده است نه که بتروی
تائید الهی عطف عنان نوادی مطلب بخشیت تا ید الی صل این
مده نیز با زاد تفقدات و نوازشات که از آن حضرت ملحوظ

میگردید

میگردید مانند سایه که عدم انفکاک از نور امریست لازم و معنی
متحتم خدمت شبان روزی را بر خود از واجبات دانسته همه وقت
در بندگی آنحضرت می بود و از آنجا که حضرت ایران مداری خداوند
کاری در کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی عرض
علیحضرت ظل اللهی نمی نمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع
پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان تاج و نگین است می
بودند چنانچه اشباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم
دیده حاصل میگشت دمبدم نتایج بندگی و خدمت آن والا منزلت
صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل اللهی گردیده و
چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف
متعلق بود خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان ابد
توامان رشته اتساق و انتظام درآید امر واجب الاذعان و
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بمقدار که از بدو
طلوع نیر عظمت و کامکاری جهانبانی دیده بینش را استطلاع.

بیست ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده و از هر جزئی از جز
نباتات اطلاع تمام دارد و در سلک تحریر درآورد از این جز انجاز
از مرکات براطراف دیده سرانگشت قبول کردید قطره بودم
دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت
از زبان سخن‌سرای گشوده گردید سلطان آرزو در کاخ دل
تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آینه خاطر برخاست نهال
آمال از آن زمان رو بکشت اغوش با ثمار مقصود بار ورشد از جدول
خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت الفاظ در بزم
یکتادلی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود
بار اقامت گشود آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن بر
ایوان معانی صلا در داد سامان نگارش اوصاف حمیده
بیرون از اندازه شناختی حاصل شود رفعت آسمان
تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید نوا فی ابد در
کردی خوابش بنی خرم در شب نیت حزم سرعت پروانه

رنگ

رنگ ثبات قدم در رنگ دویدن نشاری در عروق رسیدن
دعای مستجاب بعیوق راست گوئی میزان امتداد و بقای
دوران از مبدای فیاض تشخص فکرت دخیال انعام شد بیت
در گنج معانی را گشادم زبان با دل بمعنی غوطه دادم چون امتثال
فرمانش لازم سرشت اخلاص کیشان میباشد با وجود بیمایگی
و فرومایگی بنا بر این امر شگرف شد اکنون امری که جهت
انکشاف این مرام تعین آن ناگزیر می‌نماید آنست که چون برده
دار ادب و اداب انوان مالغت که بنزهتگشت خامه از چهره
اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمانروایان اتباع
ستة جلیله در هر جا که نقوب سخن واجب میباشد بر گرد
لهذا از دمت همت مطلب نگار واجب است که بغبار
که تشنه لبان فیاقی خواهش را از آن تشفی حاصل تواند شد
برده کشای ابهام اجمعی گرد زنگ زدای آینه حقیقت
نمای ملت جعفری هیچ ماثر جگری ذوالسکندری غارس

نهال همیشه بهار این سلطنت والا؛ معدن گوهر خورشید فروغ
دلداری کبری؛ مجاهد معرکه خصم اندازی؛ سرافراز شیوه گردن فرازی
فاتح مدینه جهانبانی؛ نیروی تیغ الگوی فرزندان گوهر صدف ادوار
و قرون؛ قالع بنیان ظلم و طغیان؛ رافع الویه عدالت در جهان؛
مهبط فیوضات رب جلیل؛ جالس اورنگ برتری شاه اسماعیل
انار الله برهانه را صاحبقران گیتی ستان و اطمینان بخش بحر
طوفان ملک و دین؛ اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری
شبنم گلهای دولت و اقبال نامیه [illegible] از نهار
بچمن سعادت و اجلال؛ کیمیای نقود آرامش و اطمینان؛
شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان؛ را نواب [illegible]
وجود مبارک اقلیم کشائی؛ فارس مضامیر گوی دولت
ربانی؛ سفیده صبح فتح و ظفر؛ مطلع غرایب و مظهر آثار منقبت
طراز علم صاحب کلاهی و تاجداری؛ ممتاز شیوه خسروی و جهانبانی
صدرنشین صفه حق طلبی؛ طغرای مناشیر زکی و والا

مردمک دیده بیدار دولت؛ آفتاب جهانتاب آسمان شوکت
شیرازه کتاب عیش و عشرت؛ سوادخوان رموز صحیفه ملک و
ملت؛ نقش بدیع کلک غرابت نگار قضا؛ طرح غریب معمار
بدیع ارض و سما؛ جامع شوکت اسکندری و علم افلاطونی؛
واقف صدق قایل کلمه معجز طراز سلونی؛ کلب آستان امیرالمومنین
حیدر؛ مروج مذهب بحق ائمه اثنا عشر؛ شهریار دریا دل قوی
دستگاه؛ عباس شاه ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستانی
فردوس مکانی؛ شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون؛ جانشینی
طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون؛ دایره مرکز سلطنت کبری؛
مرکز دایره اقبال رسا؛ رایت افزای ادراک و طبع خوارزان
شهور؛ قالع مبانی مشیده فسق و فجور؛ محی مراسم ابراهیم ادهم
قسطاس عدل و انصاف و کرم؛ واقف رموز جلی و خفی؛ شاه
والاجاه شاه صفی را؛ نواب خاقان رضوان مکانی؛ داعی
حضرت جهانبانی را ظل اللهی رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند

وبالله التوفیق وعلیه التوکل شرح تولد اعلیحضرت ظل اللهی درین کارخانه
سبب سازی بمقتضای اتساق و انتظام بست و گشاد امور بر
مشاهد دیده بصیرت ارباب معرفت شود هر رشته کاری در
دست دارد اگر خارست با چندین جریر گل ممتاز و اگر گلست بنه
ساغری گلاب سرفرازست چون سحاب نیسان رحمت تر
جاوید میکند با جا صدف آسمان را هر لحظه حامل گوهر شاهوار
می باید شد از ین است که ادوار سپهر مظهر عجایب آثار و نسیم
اردی بهشت مراست رازنمای اغصان اشجار است تا حد تا
مسافت که در میان زمین و آسمان است نمیشود که در هر جنبش
ترکاتی فیض نازل نشود و با اینهمه کوتاهی مال [illegible] انسان
ندارد که هر نفس دعایی بر آسمان عروج ننماید جمعیت حواس
هنگامه برهم زن وحشت و رشته شمع شب افروز شیرازه بزم
صحبت است هر گاه جزئیات منتج امور کلی توانند شد کلیات
درین معنی اهم و اکمل توانند بود درصورتی که خاک از با فتاد

مصدر

مصدر الوان ریاحین باشند سپهر بلند مرتبه بطریق اکمل علت ظهور
امور تواند شد قران کواکب ثابت و سیاره چون اتصال حروف
هر آینه منتج معانی و اجلاس روشناسان عالم بالا جهت تدبیر
آراستن بزم استحسانی است در حالتی که این اجتماع در یخ
مرغوب وقوع یابد و کواکب سعد باشند مانند ارباب کمال
که در بزم رای امر شگرف با رای صایب اعانت هم نمایند بحکم
از ترکیب اجزای این مفرح روحانی حاصل گردد مزاج سقیم ایام
را خواص نوشدارو بخشد و کام آرزوهای خشک لب را از زلال
بقا رساند [illegible] اما بمقتضای بیگانه خویی آن
خود پسندان افلاک حربه را که میانجی کین این ارتباطند
عمری برگشته بایدیست که این گوهرهای درخشان در سلک
اجتماع انتظام یابند الحمد لله که در سنه هجری مطابق هزار
چهل و یک هجری نقش مراد انجم و افلاک که از بدو فطرت
در طلب مقصود دوری نمودند مطابق مامول نشست و گوهر وجود

حضرت ظل اللهی از صلب مطهر نواب خاقان رضوان آشیانی
بصدف رحم حضرت مریم مکانی بعزیمت آرایش تاج و دیهیم
نقل مکان نمود و دران گلستان تکمیل صورت بمعانی نفوس
قدسیه منازل موالید را طی نموده قامت قابلیتش بآیه
و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم پوشید و در همین سال
فرخنده فال طالع مسعود قدم بمسند ظهور گذاشت عاقلان
دار الخلافه ناسوت بمبارکبادی هم کرم نشاط گشتند و منشور
جهانگشایی آن خدیو گیتی پرور را بمهر قبول موشح ساختند
قوت نامیه که اوقات خود را صرف نشو و تربیت نموده
درین علم علم است از دربار الهی بخدمت پرورش آن مطلع لمعات
قدس تعین گردید چون هر اندامی را لباس خاص می
باشند بجای عقل هیولانی کسوت عقل مستفاد بان دقیقه
دقایق آگاهی عنایت شد و در سایه مهربانی که
عبارت از وجود حقانیت سرشت نواب خاقان رضوان

مکانی بوده باشد هم در آغوش آسودگی می بود تا آنکه در هودج
مهد مسافت اقلیم رضاع را طی نموده و در گلشن صبی استشمام
روایح عطوفت از کلام گوهر نظام نواب خاقان رضوان
مکانی می نمود بسبقهای گوناگون از حد و حصر افزون اختصاص
می یافت و چون بارقه عنایت ازلی از ناصیه احوال آن خدیو
خداشناس ظاهر بود پیوسته نواب خاقانی را باشاره الهام
غیبی بزبان الهام ترجمان میگذشت که عنقریب امور سلطنت
و تاجداری را بآن شهزاده والاتبار تفویض نموده خود به
شغل عبادت که عادت دل خداشناس است اشتغال
خواهم نمود جمعی از طرز دانان محفل انس و مجتهدان مسایل
آداب مقرر فرمود که همواره ملازم رکاب اقبال اعلیحضرت
ظل اللهی بوده هم بنگاهبانی آن مردم دیده ملک و ملت قیام
نمایند و هم در نفاذ امر و حصول مرام آنحضرت سعی موفور بتقدیم
رسانند تا آنجا که منتهای ره در بدایت حال ممارست امور

کمان فایز میکردند از لوازم طبع همایون اعلیحضرت ظل اللهی رغبت
به دستکاری بود چه در نظر کارآگاهان عوالم ملک و ملت صحیفهٔ صحرای بیکران
لوح تعلیم امور پادشاهی و کیفیت بست و گشاد آن بعنوان
جزوی منظور دیده آگاهی است حکم براطلاق جوارح شکاری کران
نشاینیت از راه دیدن گرفتاران بیکلاه و صید نمودن طیور بعلامت
از تسخیر سرکشان بیابانها همگی همت والا بدین طریق مصروف
تحصیل غوامض علوم پادشاهی میشد و بدین عنوان مدارج ترقیات
طی میکردند تا هنگامی که بازوی دولت ازمهٔ امور در کف
اختیار و اقتدار آن خسرو عالمیان گذاشته آمد بیت الهی در
جهان چندان بمانی که بر خاک فلک یکسر جوانی
بر دوستگران مرات قلوب حقانیت سرشت
پوشیده نیست که بیش هیچ امری بی تحصیل اسباب آن صورت
نمی بندد تا منقب بدست و زنبادید [illegible] گوهر آبدار امکان
ندارد تا بینش ابر نیسانی نباشد غواص از صدف در

نمی آرد

نمی آرد کمان بی پشتبانی زه روی عدو از قفال بر نمی تابد و
مبارز بی چراغ تیغ درخشان بنقد مراد خویش نمی یابد کوهکن بی
دستیاری تیشه مغز تراش است و شیرین بی زور چنبش
قوکان دل کوهکن خراش کاتب بی دستگیری قلم مفاتیح
انامل قفل مطلب نگاری و شمع را بی رشته فانوس
خلل وجود سیلی چو صرصر مقرر است بار انش کلهها نیفروزد
شمع صنوبر عنقریب نسوزد اگر مومیائی آب روان با غصان
اشجار نرسد رنگ گلهای بهاری شکسته بر آید و اگر باغبان
رنج نبرد غنچه گل دهان بعذر خواهی نگشاید اگر آفتاب باشد
روز را بچراغ نتوان دید بی گرم روی آتش سپند را لب
خاموشی ترانه ارباب وجد گشوده نشود اگر مناقشه سنگ و
آهن ارتفاع یابد شمع و پروانه باهم صحبت در نگیرد تا آتش
آرزو ها نمیرد هوس ترک تعلقات بجستن محال است
وبا طبع دقیقه یاب نباشد استماع کلمات ارباب حکمت

هم کسوت ترانه اطفال بی بیاغ شکسته دلی باده معرفت نتوان
کشید ولی سیاهی دیده بینا جمال جهان آرای از روز روشن دید (بتوان)
تا کلید دعا نباشد درهای اجابت گشوده نگردد تا نکهت گل رعنای
نکند صوت بلبلان با سمع خوش نشینان چمن نرسد اگر
آب انهار گلستان عصای دست نشود از خاک مذلت بر نخیزد
دانه گر طبع بخت [illegible] نسیم بهاری نباشد چهره گلها رنگ نگیرد
چون نیل مقصود و درک رضا حاجتمندی بدین طریق میسر است
مرا که آرزوی نگارش احوال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل اللهی
منظور نظر و [illegible] عروج آسمان معنی در نظر است باید بخت
بسلم بلند پایه تعداد نسب والای آنحضرت تشبث نمود مگر
بدین طریق ارتقای مراتب آرزو میسر گردد این نور ساطع
الهی که روز نگارش بجهة اضائت بزم امکان از مشکوة نبوت
و رسالت اقتباس نموده نسبت مشعله اند فروغ وادی
ایمن امامت طور سینای ظهور کشف و کرامت واسطه

ابداع

ابداع اقلیم وجود صدر نشین بزم آراسته عرفان و شهود
محرز جواهر زواهر علوم قوت بازوی افلاک روشنی دیده
نجوم محرم خلوتیان حجرات اسرار مطاف سیاران لیل و نهار
شیرازه ارتباط وجوب امکان خلاصه مضمون آیات
رحمت قرآن نساکیستر مفارق افتاب نشینان عالم
ناسوت قوت بال بلند پروازان کلمه لاهوت ساقی
رحیق توفیق فاتح عقده تدقیق ستون خیمه نگارگون
افلاک لنگر تمکین پابرجای مرکز خاک طوطی امامت را
نتائج بارور عقد لالی مکونات را هفتمین گوهر کلام ناطق
ربانی مظهر آیات سبحانی پرده کشای عرائس عجاز
سیاح وسعت آباد انجام و آغاز کتاب لوح محفوظ
را شرح مبسوط استخراج معانی مغفرت را قاعده مضبوط
درخشان کوکب صبح ازل آفتاب تایید حضرت عزوجل
نمشش صبح و ممدوحی امام مفترض الطاعة امام موسی

الرضا علیه السلام میرساند نقش این جمال آنکه سحاب نیسانی
وجود وافر جود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی
نور الله مضجعه حامل این گوهر بوده و آن ابر گوهر بار از بحر وجود
شاهزاده مغفور صفی میرزا عروج نموده و زلال هستی شاهزاده
مرحوم از منبع ذات اقدس نواب گیتی ستانی شاه عباس
رضی الله عنه بوده و این چشمه که رشک افزای [illegible]
است منبعث از ارض مطهر وجود نواب سکندر شان شاه
خدابنده طاب ثراه است و ارض مطهر قطعه از گلشن نواب
جنت مکانی شاه طهماسب نور الله [illegible] و آن گلشن
تازه بهار از نسیم اردی بهشت ذات مقدس اعلیحضرت صاحب
قران شاه اسمعیل ماضی غفر الله مستفیض است و آن نسیم
روح افزا طبور منسوب از بحر متلاطم معرفت و شوریده
دوستی حضرت عزت سلطان حیدر بن سلطان جنید بن
شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین

بن قطب

بن قطب فلک تجرد قطره دریای تفرد شعله خرمن تعلقات [illegible]
مزارع تجلیات سردار مجاهدان نفس مغرور سرحلقه سندکان
غیبت در حضور شعله آتش ذوق نکهت گلشن شوق معتکف کوی
بیقراری مقیم کمینگاه مطلب نگاری دم گرای تا نبرد غا کمند رسای
شوق تمیهای چراغ دل افروز جنگی پروانه محفل عباری د
خوشحلی است سینه صد جاکی جاک گریبان [illegible] کف دریای
شور محبت جوش بیقراری باده حقیقت نشه جوهر داد قطع علایق زینه
پیوند وصول خالق باده نوش مصطبه عرفان دردی کش میخانه
ایقان پیشوای ارباب وفاق شیخ صفی الدین اسحق ابن قطب
الاولیا سید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمد
بن عوض بن شاه فیروز بن حسین بن احمد بن داود بن علی
بن موسی بن ابراهیم بن امام همام موسی کاظم علیه السلام
است سبحان الله تا حین انتهای سیر سخن باین اسم سمو القدر
[illegible] سلک سخن و دل در زیر اندیشه طمان بود که ایا خامه

را باز این تنگکامی عروج بان پایه و ولا چسان روی نماید لله
الحمد در این مطلب نهال توفیق با سمان رسید و بر کرسی نشست
چشم سواد خوانان روشن در صحیفه گلشن گردید و در خانه دلهای
تاریک تعزیر چراغان معنی شد اگر خامه بنور چندین چراغ جوابی
و مثال نگارش جلوس میمنت مانوس شد چون سامان این کار
بحصول پیوست [illegible]ن هست که از مشاهده جمال مقصود دیده
را روشنی حاصل کرد و بیت خدایا چو بر بستم الهی خرد را در
آرزو دل دهی شرح جلوس اعلیحضرت ظل الهی برادرنگ جهان
ستانی [illegible]یع سال اول جلوس خالق مهربان که معمار کاخ
ابداع وجود این خاکی بنیان است بمقتضای عجیبه کاری
حکمت بالغه در هر نا گواری که مذاق ارباب ظاهر را از آن
دست خواهش کشیده و بساط آرزو در نوردیده است
شهدی فایق که مذاق عرفان لذت [illegible]کامان از ادراک آن
قاصر است تعبیه نموده و در صدف هر ناپسندی که غواص

فکرت

فکرت انسانی را از نیل آن دست مراد کوتاه است گوهر
حکمتی که قبول خاطر مشکل پسندی تواند بود ودیعت نهاده
صبر مرارت آمود را شیرینی صحبت علیل مزاجان وارتشفای
امکان چاشنی اعتدال داد بید خشک [illegible] را در تمکنای
[illegible] که دار الملک بی ترکیبی آب نبات فرستاده [illegible]
قفل ظاهری که عبارت از دیده بیدار است ابواب حدایق
روحانی بر روی خفتگان بستر راحت باز کرده و از فرو
بستن این دو حجاب جسمانی عینک بینائی جهت مشاهده شا
هدان عالم غیب ترتیب داده هر نیستی نمودن فروشی انگشت
هدایت علم دارد و هر شعله لذتی را بکمند جاذبه [illegible]
آب تقسیم درون می آرد و شب تاریک بنیان رمود
[illegible] آفاق سواد شهر نورانی روز روشن میدانند
و گیسوی گشوده سنبل را آرایش جمال زیبای شاهد نوبهار
بشمار زند شگفت و فتح را مادر دهر پیوسته توام زاده و بیا[illegible]

وسفید لیالی و ایام را شیر از پستان اتحاد داده برگ
ریزان شکوفه بهر نثار فیروزمند اثمار و خاکستر نشینی آینه مرزقی
ادراک صفای رخسار راست هر غبری در آغاز عقده خاطر شاخی
بنظر می آید و هر غنچه لخت دل در خون بسر رشته می نماید عرایس معانی
روشن جبین از مداد تیره پیرایه رخسار در بر دارند و کامیابان
دلستان گر ز رقم فیوضات بر الواح شبهای تار نگارند
گاهی این امر ... که بیرون از وسعت گنجایی حرف است بعنوان
نقاب حجاب از چهره میگشاید که عموم خلایق را که از تفاوت
ادراک در بیست و بلند رسائی و نارسائی مانده اند چون آفاق صبح
خورشید بهار افروز زیبک نسبت نعمت معنی مقصود جلوه گری
مینماید یکی از انجمله جلوس حضرت ظل اللهی بر تخت بلند پایه جهانگیر
و کشورگشائیست که بعد از وقوع رحلت نواب خاقان رضوان
مکان در شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه هزار پنجاه و دو که چهار روز
از آن واقعه جانگداز گذشته بود در ساعت مسعود که رصد بند

دقیقه

دقیقه شناسی و نکته دانی مساح جداول آسمانی محرم سرای سلطانی
مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع منجم تعیین نموده بود
اتفاق افتاد الحق غریب حالتی بود که عموم خلایق را مانند لاله
با وجود تازگی داغ درون رنگ رخنده شادی فراهم نمی آمد
و چاکهای سینه مجروح لعل یا لبدن دلهای طربناک گشوده
بود اگر نه بعزت دعای بقای دولت ... از افزون آن
حضرت و عدالت مشحون بودی مردم را دست از چاک گریبان
برداشتن امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت ابعاد احتمال
چنانچه اهل محشر را از عالم رحمت برات نجات آید رسید نوید
کامرانی سراسیمه را در انشا آن افسرده جلوس اطمینان خاطر مرده
دل مایوس حرز نوروزی گردیده باشند و از صبح صادق که پیش از طلوع مهر
نیز صفحه سپهر آینه مزاج را از زنگ ظلمت شبهای داج می بردارد
روی زمین را نور عدالت آن حضرت و سیقرین قبل از آنکه طلوع
دولت واقع شود از تیرگی انقلاب و اختلاف محافظت

میمون حوادث ابا چنین غوغای عامی دیده از خواب بخت باز
دیده تفرقه خاطر ما بدان زیر دون حواس کسی دراز نکردید بغیر از دعای
دولت آن شهریار که با ملکوتیان از شوق سرعت صعود جدل داشت
صدای بلند نمیشد در آن لیلة القدر دولت که جهان را از آغاز
خوشدلی و ابتهاج و معنی پادشاهی و فرمان روای را شب معراج
بود در حینی که سریر گرامی آنحضرت در همین پله مستلم عرش طبعی سرگرم
اعتلا بود عرش را سایه نشین کرسی بلند پایه صاحبقرانی کرده
بنده و بختین پیرایه که از پادشاهی پوشید لباس اسم سایست
که اکنون چون سکه زر پنج دهانی از آن خالی نیست اول چیزی که
آثار لطف خصب از نهانخانه کن فکون به پیشگاه ظهور رسید نواختن
کوس دولت جاویدان و زدن سیلی سکه بر رخسار زادکان
بحر و کان بود پیش از شروع در سیت وکشت امور شمشیر جهان
کشائی جد امجد اعلی اعنی اعلیحضرت خاقان صاحبقران زمان
بیست دولت نوال بداون نقود و اجناس کشود جمعی از ارکان

دولت

دولت و اعیان حضرت که جلیس بارگاه قرب و حضور بودند
بوسیله تقبیل پایه اورنگ سلطنت پای اعتبار بر بلند افلاک
نهادند و چون هر سری را آن سعادت نیست که پی انتظار دولت
جبهه سائی تو خاک آن آستان که جواهر سرمه دیده آگاهانست
سرافرازی یابد بهنگام پنج پایی که فرمان فرمای فلک چهارم
بر چهار بالش عناصر تکمه زن گردد در ایوان فوقانی عمارت
دولتخانه دار المومنین کاشان بر سریر گردون نظیر جلوس نموده
طوایف انام از خواص و عام و ایلچیان خسروان ذوی الاحتشام که
در دربار اقبال حاضر بودند با فر سجود سر بلندی یافتند اضعاف
لهم و افراد بنی آدم هر یک بقدر مرتبه بوتبه آستان بوس فایز
گشتند و در همانروز خطبه بلیغ بنام نامی آنحضرت خوانده شد
و بقایای ممالک محروسه که قریب یکصد هزار تومان میشد بتحقیق و
تصدق مقرر گردید و ایلچیان بذیحجان نامه مشتمل استدعای
تعهد نسبت با نجام قلیچخان والی سابق ترکستان که خیشم از

سلطنت پوشیده روی نیاز بآن آستان عرش نشان آورده
بود بنظر کیمیا اثر رسانیده و ارقام و فرامین و احکام و مناشیر
باسم بیگلربیگیان و امرا و حکام و عمال ولایات محروسه مبنی
بر استمالت و حسن سلوک با رعایا و موازی داشتن کفهٔ
موازین عدل و انصاف صادر گردید رقمی که درین ابواب به
اسم رستم خان سپهسالار که در آن وقت بقصد تسخیر قندهار
بلده و استخلاص آن ملک دلپذیر از تصرف گروه چغتای با بیگلر
بیگیان و امرا و عساکر ظفر توامان در الکاء خراسان توقف
داشت شرف صدور یافته بود مصحوب طهماسب قلی بیک
چغتای حاکم سابق شوشتر و وزقول ارسال یافت و در آن
چند روز که دار المومنین مزبور مقر رایات فتح و اعلام
اقبال بود هر روز بهنگام عصر با خاصان بقصد شکار سوار شده
گیراندن صید و افکندن شکار را مشق تیغ اعادی ثعالب
خدیعت صید افکنند چون در نظر دقیقه شناسان عالم امکان

هر جزوی

هر جزوی از جزویات آینه مظاهر امور کلیت بعد از شکار منوچ
اثنای وقت ساعت ... نشان که انموذج نسبت و کشاد
عالم ناسوت گشته آن تماثیل بیجان را از فیض نظر اعجاز
اثر بسررشته حرکات طبعی بدست داده سیر کیفیت قبض و بسط
عالم اخشیجان می نمودند بعد از فراغ از مهام قواعد ملک
داری و فرمان روائی چون هوای دار المومنین مزبور بسبب
افراط حرارت از منهج اعتدال منحرف بود در ساعت
سعید که مقصد نهضت بصوب صواب دار السلطنه قزوین تجدید
خص رفته مراجعت فرمودند و بعد از چند روز الویه دولت
بجانب دار السلطنه مزبور فلک پیما گردید از دار المومنین مزبور
تا بلده طیبه قم شش روز طی شد روز چهارم داخل بلده مزبوره شده
از گرد راه بطواف آستانه مقدسه منوره معصومه و مضجع مطهر نواب
خاقان رضوان مکان مشرف گردیدند هر چند مایده الوان نعم
روزه آنحضرت زیاده از آنست که حرص و آز از ملاحظه آن

علاج گرسنه چشمی ذاتی نشود اما بخصوص اطعام فقرا و مساکین
که ثواب آن بروح مقدس حضرت خاقانی فردوس مکان
رسد اقسام مطعومات طبخ فرموده در آن روضه مینو نظام
بمضمون صدق مشحون ولحم طیر مما یشتهون صلای عام در داد
و بجهة آنکه این خیر اتم و قاعده احسان اکمل باشد بواسطه کزوس
احوال آن ملک دلپذیر داروغگی آنجا بحسین قلی بیگ قورچی
شمشیر تفویض یافته امر فرمودند که چون این ارض مقدس مظهر
مضجع آن خاقان عدالت پرور است و رعایای این خطه
خیال صید حرام دارند ایادی ارباب جور و اعتساف را
از گریبان ضعفا و مظلومین کوتاه و کشیده داشته در امور
دادرسی و حق رسی دقیقه فوت و فروگذاشت ننماید
و بنابر آنکه رایات نصرت آیات روانه دار السلطنه قزوین
ایلچیان والی ترکستان را نیز در همان روز با نعامات و
خلاع سربلند فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند و

سارو خان

٢١

سارو خان بیگ اخرا و را همرافقت ایشان برسم مصاحبت روانه
نموده خود برفاقت دولت و همرکابی تأیید حضرت عزت روانه
دار السلطنه قزوین گردیدند صاحبان طباع موزون که مشاطگان
ابکار افکارند درین کارگاه صنعتگری که رشک فرمای نقش ارژنگ
است آئینه‌ای عبارتند از ابیات دلکش که تاریخ این دولت
جملهای نسک اند در نقش دادند یکی از آنجمله قول معهود است که ملک
المنجمین مذکور را بجهة تضبط و رجاست طلوع این نیر اید فروغ بخاطر
رسید چون خامه کوتاه زبان را شغل عظیم که عبارت از نگارش
احوال فرخنده مآل اعلیحضرت ظل اللهی است [illegible] آمده و آن
مجال ندارد که در هر امری چنانچه خاطر خواه است خوض نماید
لهذا بنگاشتن یکی از آنها اکتفا کرده در همین شیوه اختصار
اختیار نموده روانه شدن رایات نصرت آیات بجانب قزوین
چون درین سال خاطر اقدس از شغل زیارت آستانه مقدسه
مشهد مطهره معصومه و زوار کثیر لا نور نواب خاقان رضوان

فارغ

مکان فردوس آشیان گردید روز دوشنبه از دار المؤمنین
روانه دار السلطنه قزوین شدند و در اثنای راه ببلده طیبه ساوه که به
تیول سلطنت پناه رستم محمد خان والی ترکستان مقرر است وارد
گردیده خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدان صوب بسلطنت پناه
موی الیه رسید با فوجی از بهادران و ترک که در ملازمت آن
سلاله چنگیزی بودند و جمعی کثیر از مردم بلده مذکور که مانند ماه نو
خواهان رویت لقای خورشید ضیای اعلیحضرت ظل اللهی بودند
باستقبال شتافتند و آن سلطان والاشان به تقبیل رکاب
نصرت انتساب استسعاد یافته داخل بلده طیبه مزبور گشته و
روز چهارشنبه هنگام صبح از بلده مزبور عنان عزیمت بصوب
صواب دار السلطنه قزوین که مرکز دایره جهانگیری پادشاهان
عظیم الشان سلسله جلیله صفویه است معطوف داشتند و چون
خاطر همایون متعلق آن بود که در ساعت مسعود داخل دار السلطنه
مذکور گردند نه روز [illegible] راطی نموده روز دهم وقت عصری

باع

[illegible]ی آباد به نزول اجلال و رفیع شد شاهزاده والاقدر عالی
تبار سلطان بلاقی نواده پادشاه مرحوم نور الدین جهانگیر پادشاه
طاب ثراه پادشاه هندوستان که بعد از فوت پادشاه مرحوم
مزبور متقلد امر پادشاهی سواد اعظم هندوستان گشته بود و عاقبت
بکارپردازی آصف خان سررشته آن امر شگرف را از دست
داده [illegible] زمان سلطنت نواب خاقان رضوان مکان روی
نیاز بآستان ملک توامان آورده بود و از خوان احسان
آنحضرت استلذاذ می نمودند و در آن وقت در دار السلطنه مزبور
راتبه وافی داشت با سادات و فضلا و اعیان و تجار و عمال
و رعایای آن ملک دلپذیر باستقبال بیرون آمد با آنکه حیات
الهی بخشنده بی عوض است آن خلق کثیر را تمامی آرزوی ضمیر
داعیه خاطر آن بود که حیات ایشان اضافه عمر عزیز پادشاه
اسلامیان پناه شود آن روز سلاله سلاطین مزبور در بندگی
اعلیحضرت خدیو زمان گذرانیده روز دیگر قران و جهت الادعال

بصدور پیوست که ارکان دولت و سادات و علماء و فضلاء جلیل
و اعیان دار السلطنة قزوین در ایوان چهل ستون اجلاس نمودند
جهت ترویح روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان حفاظ و قراء
تلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند و انواع مطعومات و حلویات
در آن روز که جلوس نواب خاقان رضوان مکان بود طبخ کنند و
صبح روز دیگر با ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان بارگاه
و بندگان درگاه از صغی را با داخل اصل تر گردیدند و بدولتخانه
مبارکی نزول اجلال فرمودند و هر یک از بیگلربیگیان و امراء و
مقربان و وزراء و عمال و حکام و ملازمان و منسوبان آستان
عرش نشان را خواه جمعی که در دربار اقبال حاضر بودند و خواه
جمعی که در ممالک محروسه و ثغور و ولایات بحکومت اشتغال داشتند
بخلاع فاخره جیقهای و شمشیر و خنجر مرصع و لباسهای فاخره
از زربفت و سمور و اجناس قیمتی و اسبان تازی نژاد با
زین و لجام مکلل بجواهر گران بها سرفراز فرمودند هر گاه

جهانیان

جهانیان را از مژده جلوس آن حضرت لباس حیات تازه عنایت
شده باشد هر اینه باید که بمقتضای تطابق صورت و معنی کسوت
ظاهر نیز تجدید یابد الحاصل بعد از طعام و دادن خلاع و انعام
نوازش جمعی از بندگان که متکفل شغلی از اشغال بودند بمناصب
و مهمات والا نهمت علیا کردند شاهوردی سلطان حاکم [illegible]
الالنواب در بند برتبه یساول صحبتی سرافرازی یافت و حکومت
الکار خاف بزبان سلطان مفوض شد میرزا معظم ولد مرحوم میرزا
قوام مستوفی الممالک بمنصب کتابداری ممتاز گردیده چون
میرزا تقی اعتماد الدوله و حاجی خان قورچی باشی هر یکی قریب
کلاهی مشهور بقاقی را اثر یک قریب کلاهی ولد مرحوم امیرگونه
خان قاجار که در زمان خاقان رضوان مکان بخدمت یساول
صحبتی قیام داشت و بنابر شیخیت و بیدندانی دیدانه تبتی
با خلایق نواب خاقان خلد مکان او را از نظر انداخته بودند
از زراه [illegible] بود از خدمت اعلیحضرت ظل الهی التماس تقصیر

وزلات او نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی که باو مفوض
و مرجوع بوده بدستور شفقت شود چون طبع معلی و دریافت
والای نواب همایون اعلی را از کجا رزی آن پیاده سپاه
صدق اندیشی و سوار کمیت و خدعه و سرد [illegible] اطلاع تمام
حاصل بود و فرزین طبیعت را بهر جانبی جولان میدادند که شاه
از غیل سند الحاج و التماس ایشان بیرون آیند چون از دو
جانب رخ بر خاک عجز نهاده طالب این مرام بودند
مسئول ایشان را بعز انجاح مقرون فرمودند و منصب بیساول
صحبتی بمن الیه عنایت شد در جنین استعفا این ناموس
حکم فرمودند که این خدمت بشرطی باو مرجوع گشته که بعد از
سالک طریق عذر و مکر و تمامی و سخن ختمی شوده بجا
باشد و اگر از مضمون این نر زبان وحی ترجمان جر باق
باقی تخلف نماید قرین سخط و غضب پادشاهی خواهد گردید
سمعاً و طاعتاً گویان امتثال امر اشرف نمودند و موی

الیه

الدنه در روزی که جماعت مزبوره بمرتبه پابوس مشرف گشتند
بمرتبه زمین بوس سرافراز گردید امید که پیوسته موافق و مخالف
را جبهه نیاز بر این آستان فلک توامان بوده دولت و
اقبال قرین حال این خسرو مهمال باد **بمکتب نشستن اعلیحضرت ظل**
الهی و مشق نمودن سواد خوانان خطوط بجیده صحیفه امکان و رموز
دانان الواح بر بستن و نگار اخشیجان سلم عقل انسانی را که مرقات
عروج قصر سولانی و دوم را استعداد و سوم را ملکه و چهارم را بالفعل
گروهی که بمنزلت نیت رسیده مستعد عروج این معراج گردیده اند
احوال مختلف میدارند ازانجمله بعضی بذوق اقامت بر پله نخست دل
بسته از درجه بیانه بازل افتاده قیمت گوهر هستی شکسته اند و
این منزل را بپای سعی طی نموده در مرحله دوم دو چار رهزنان
کسل گردیده مقید بزنجیر حیرانی و اسیر سلسله سرگردانی گشته اند و
جماعتی بدستگیری توفیق ربانی بپله ثالث و لطمع این معراج را نه
زدن بار بلند تماشای عالم ناسوت نموده اند زهی طبائع بلند

پایه که بال طیور سبک سیر را از طی هر یک رشته پرواز کوتاه و بریده
بینش از دود حیرت سیاه هست و چون هر پروازی بجناحی اختصاص
دارد بال افشانی هوای این مرتبه بلند بشهپر خامه و بال کاغذ
میسر میگردد اگر قلم و قرطاس نباشد اساس این بی استوار نمیشود
و اگر زبان دانی این واسطی میل و خوش بیان با در میان نگذارد
مخزونات ضمیر اصناف انسان در قلعه سینه و دل حبیس دوام
میماند تعالی الله این چه مفتاح است که بدو دندان شوخ
قفل کشای حکایات سربسته جهانی مینماید و گره از مخزونات
خاطر عالمی بدو انگشت بی حس میگشاید گاهی خضر مثال راهنمای
سالکان تجرد را بمعنی شهرستان گشت میکنند و زمانی مشاطه وار
از تالیف حروف پریشان چهره بیاض را بزلف مرغوله
دار خط می آراید اگر چه اول اقلام نباشد از زر بیاض
صحیفه دمیدن سبزه خطوط صورت نیست و اگر دام خط نبود صید
مرغان طاوس رنگ الوان معانی مقدور نه نون و القلم

اشاره

اشاره ایست که جزو اخیر علت تامه ایجاد ممکنات که از ترکیب
کاف و نون فراخ هستی گرفته خامه مشکین رقم و افتاب ایجاد را
مطلع ظهور کاف کاغذ کرم کافوری شمیم است ای قلمت که
انگشت بر هر حرفی از تصانیف نکته سنجان مطلب نگار میگذارد
کاغذ است که تا نهند اشتن اسرار بچنده نقوش می آرد گوهر
گران بهای معانی را مخزن سینه ارباب الباب بصحیفه کتاب
و کتاب این نوع و خان مقنع نقد هوش خردمندان وثیقه است
چون اقتباس انوار دانش بوساطت شمع قلم میسر میگردد
دنیا جاریض با فتگان مبدا از فیاض خصوصاً پادشاهان را بخت
بان التفات باید نمود که گوهری چند که از سحاب نیسان رحمت
صدف قلب پاکیزه سرشت ایشان نزول نماید بگنجوران اسرار
بسپارد که فرامین و ارقام بر طبق آن صدور یابد و اگر از محرمان
اسرار شخصی را بعرض مطلبی حاجت افتد بی وساطت زبان
اظهار آن مطلب بر ضمیر انور آسان باشد لهذا اعلیحضرت

ل الهی که بیمن فطرت ذاتی از پادشاهان [...] زده بود

حصول این مرام گشته بتاریخ روز چهارشنبه چهارم شهر ربیع الاول

سنه هزار و پنجاه و دو پیوست [...] که ملک المنجمین میرزا احمد

تعیین نموده بود در دار السلطنه قزوین شروع در خواندن نموده

و سیادت و فضیلت پناه میر مرتضی اصفهانی که بصفت صلاح و

سداد و پرهیزکاری آراسته بود بمرتبه معلمی آنحضرت از اقران

امتیاز یافت اگرچه بظاهر معلم بود اما در حقیقت در سلک ابجد

خوانان دبستان دانش آن خسرو دقیقه‌شناس انتظام داشت

در همان روز قلم را از زبان آن شهریار دانش پرور سر افتخار

بلند گردید و از پیرایه خطاط ممتاز اقلیم یکتائی چهره صفحه آرایش

پذیرفت از طرز گردش قلم و جریان مداد چون صبح که از لباس

تیره بر می آید ظاهر بود که روی زمین صفحه قلمرو این خسرو

خواهد [...] گردید و از شکستن کاغذ مشق صدای شکست مخالف به

گوش میرسید صریر قلم آب دار از بلند بگوش ارباب هوش میرسانید

که عنق

که عنقریب در اقلیم گیتی خامه را با تیغ زبان یکی میکرد و در ربع

نشست تا ناظر سر صفحه گواهی میداد که چهار بالش سلطنت

ربع مسکون تکیه‌گاه اقبال این خدیو زمان کشورگشا میشود و بیش

از این سواد از خواندن خطوط روشن میشد امروز از فروغ ادراک

او سواد دو روشن میشود در اندک روزی که عبارت از شش ماه

باشد علمی که صاحب شعوران را بمدتها بیرون از اندازه میسر

آنحضرت را بحصول پیوست و نقوش مشکین لباس در دیده

بصیرت آن خسرو اقلیم دانش پرور سلیمانی رویت پری

چهره کان معانی المکتوبه گردید و از تعلیم سیادت و فضیلت پناه

فرپور مستغنی گشته زبده محرمان راز و عمده مخلصان دمساز

بقرب خاقانی حق نظر بیگ غلام خاصه شریفه که بنور دانش

و فهمیدگی آراستگی دارند طرف گفتگوی علوم گردیدند امروز

که چهار سال از ایام تحصیل این مطلب گذشته در شیوه نسخ تعلیق

که مشکلترین خطوط است دست از استادان ربوده اند خط تعلیق در

هم سنجیده اند بی شائبه اغراق جمعی که اوقات عمر را وقف
خطاطی نموده درین امر نام بر آورده اند خط نسخ اگر دیده نمونه
گویا این ابیات را انشاء باشاره ملهم غیبی در وصف این
سایه حضرت لایزال که مستجمع جمیع صفات کمالست گفته
رباعی تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست زمعنی اگر باز
کند نقطه رو رست :: هر دایره تر فلک حلقه بگوش :: هر مد ترا
مدت ایام بهاست :: امید که تا دست قضا در مارزوای
این تیر گردون احتشام باد مشق کمانداری اعلیحضرت ظل
الهی قدر انداز انا جگاه ابداع که رشته انتظام عالم اسباب را
چون زه بر کمان افلاک بسته در هر دوری از ادوار قصد این
کمانداب صرف اقتدار صاحب تیغ گیتی مید مدکه ناوک عدل
در راست اندیشی دیده کج بینان نا فرمان را دوزد و بازوی
آتش مکافات اعمال از پیکان سهام عدالت خرمن هستی
اشرار را سوزد هم چشم خرم نگاهان را از فروغ شهاب تیر

خدنگ

خدنگ دل عدو زمین حیرت کشند و هم تیر از دو ساختن خدنگ بیخطا
تدبیر المکنه از وزن سنگ سران کم مغز رسد مجموعه ملک و سلطنت را
در آغوش در آرد و خصم سر تیز بلند پرواز باد پیما را چون ناوک از
زه دست از رشته آمال جدا سازد و به نهیب شوکت پوست
را بر اندام معاندان قوی زور چون کمان خشک نماید و بکاوش
خدنگ اندیشه رگ اکحل تر اندام شاخ ارغوان گشاید و دیده
زره دار را تماشای عروس فتح و نصرت روشن کند و صفحه میدان
کارزار را از ریختن خون عدو گلشن نماید بقلم ناوک نگارنده
آیات فتح باشد و به تیغ نظاره رنگ از چهره عدو تیر اشتیاق از
شوق خوردن تیر تیزش در جذب پیکان خاصیت مغناطیس گیرد
و چراغ زندگانی دشمن از گذار برق بی امان تیغ تیزش در ره باد
هر دو هنگام کمانداری اگر بظاهر وحشتی منظر شده از پرواز مانع
در زد و صید افکنی بمحض کشیدن کمان بیش از انداختن ناوک
حال بستان صید راه رخون کشاند و وز که رشته این رام را

در قبضهٔ اختیار و اقتدار اعلیحضرت پادشاه جمجاه سکندر
احتشام گذاشته اند هر چند بمجاهدت سعی و کوشش اعلی
مراتب این معنی به نیروی جوهر ذاتی حاصل است اما بمقتضای طبیعت
انسانی و طینت بشری اگر بی تمرین اعمال شیوه مینهایان بفعل آید
محمول بر خرق عادت میشود بنابراین خاطر اشرف را خواهش
کمانداری و قبق اندازی حاصل شد.
در بالار عمارت میدان دار السلطنهٔ قزوین بزم آراسته بجمعی از بندگان
که بناوک موشکافی تار نظارهٔ مور را مانند نگاه احول از هم جدا
میساختند امر نمودند که باندختن قبق اسب امتیاز در میدان اظهار
جولان دهند گروهی را که قوت بازو و جرات دل معاضد یکدیگر بود
قدم در میدان امتثال فرمان گذاشتند و بنیروی آتش دستی گرم
جولانی از رمی سهام بر سطح هوا خط شهاب و تیازک نما باز
طبق زر که زینت کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام مشبک
بطریق قرص خورشید و خطوط شعاعی مینمود و عاقبت صفی قلی بیک

بکمک

بکمک دولت از هجوم بسیار و سلطان و در مضمار امتیاز بر اقران سبقت
جسته نهال خوب جنگ میوهٔ حصول مراد چید اعلیحضرت ظل اللهی
بجایزه آن جا بکدستی و قدر اندازی بر تر پسا دلی صحبت و
خلاع فاخره سرافراز فرمودند و بعد از انقضای آن هنگامه آنحضرت
را نیز هوس این معنی در آینهٔ ضمیر پرتو افکن گشته امر فرمودند که در
باغ جنت دار السلطنه قزوین که بخجلت جراد دشت سبزه و ریاحین
و موز زینت اشجار و لطف هوا اسمش با مسمی است خیابانی
طرح نموده قبقی نصب نمایند که اعلیحضرت ظل رحمن در آن مکان
نزهت بنیان بتاختن کمران و باختن چوگان و قبق اندازی
و تیر بازی اشتغال نمایند و مطلوب از این معنی آن بود که اگر چه دل
مشوق ممارست در این شیوه ید طولی بکار برد و از اسب نظاره تا
محرمان تماشائی که حاسدان [illegible] تنهای خرق عادتند و اصابت
عین بکمال محفوظ باشند تا آنکه در اندک وقتی و کم روزی متعلم
راست اندیشی درست کردار غلام اخلاص اعلیحضرت

پادشاه جم اقتدار موشکاف غوامض مراتب تیراندازی اتابه
مراتب جانفشانی و سربازی مقرب خاقانی احمد بیگ غلام خاصه
شریفه بمهارت بجائی رسید که طیور را در روی هوا بهنگام بال
افشانی تیر هوائی آتش در خرمن هستی میزدند گوئی این بیت را
شاعر در وصف صفای شصت آن خسرو اقلیم‌گشا گفته بیت
بنوعی گرم و سوزان میرود از دل برون تیرش ٭ که از بوی کباب
افتد بفکر زخم نخچیرش ٭ و در انداختن تیر بوته که در حقیقت بوته
گلهای شهرت بی اندازه است انعقاد قدرت به تحصیل فرموده
که جوز را بالوان مختلف رنگ کرده بطریق دایره بر روی خاک
راماج در پهلوی یکدیگر بطرح نصب مینمودند و از بیست قدم مسافت
حکم میفرمودند که نخست جوزهای سرخ رنگ را که باشند بده [?] چوب
تیر شکسته بعد از آن زرد را و بعد از آن زنگاری و غیره را همین
نسبت از لباس قشر برآرنده بنوعی که میگفتند در عالم گردار
بظهور می‌آمد آری چه عجب تحصیل این امر را و خیره در کار است

نخست

نخست اصابت بینائی دوم قدرت توانائی و این دو معنی از
روزی که مردم دیده چهره ماه کسوت بینش پوشیده اند و بازوی
گردون را تاب و توان داده اند اما بحد خاص این سلسله والا
است لله الحمد و المنة که همچنانچه تحصیل این کمالات بی ارتکاب
تعب و مشقت حاصل میگردد فتوحات بی اندازه تیر بی اگه فکر
فیروزی اثر و سپاه نصرت پناه از مقر سلطنت در حرکت آمد که
پرچم اعلام اقبال از هبوب نسیم متحرک گردد میسر میشود و تفصیل
این اجمال آنست که در زمان دارائی و ملک‌آرائی نواب خاقان
رضوان مکان علیمردان خان خلدان توامان ولد گنجعلی خان که
از بدو رشد تا هنگام نواب گیتی ستان فردوس مکان از بار
پادشاهی و سازبانی و جوانی باعلی مدارج ایالت و حکمرانی
ارتقا یافته در آنوقت برتبه امیرالامرائی خط قندهار از همگنان
امتیاز داشت محض هرس بی اصل سبقت نماسی که در عالم
خیال تصور نموده بود روی اخلاص از آن آستان ملک قبله

اهال جهانیانست تافته در ظلمت آباد روسیاهی بدست داده
زبان قوت وهمی گرفتار گردیده همعنی نمود که چون من از بیم سیاست
و باز خواست پادشاهی بابر اسن شده ام اگر صاحب صوبه تعیین
شود بی توقف قلعه را بتصرف او داده خود بهندوستان می آیم
و چون چنین کس را بجا تعیین شدی روزی شود لا محاله با هنگامی که در
نشانی بالنبی بی اختیار از جا رفته تیقای خط ناقص بعید معقود [illegible] نماید
والی آنجا صفدرخان را با جمعی از هنود جهت تخلیه و نور فرستاده چند روزی
بامانت داری آن ملک مخصوص گشت نواب خاقان رضوان مکان
را از وقوع این امر آتش غضب در اشتعال آمده فرامین و مناشیر به
قطری از اقطار و مصری از امصار و قری و احشامات صادر گردید
که ملازمان خاصه شریفه و بیگلربیگیان و امرا و سایر ضابطان با جمیع
امور لشکر کردگی رستم خان سپه سالار در خراسان جمعیت نموده
مهیا باشند و در بند برائی اسباب قلعه گیری مهو نوره بظهور رسانند که
بعد از ورود موکب مسعود که عرض لشکر قیامت اثر بملاحظه می

شوند

و شیوه ناز رحمت و غضب و عفت نسبت بهر کس در خور امتثال فرمان
و تمرد و طغیان بظهور خواهد رسید و چنان نمایند که مورد شفقت بوده
باشند نه مهبط غضب و سخط عالم عالم سپاه و جهان جهان لشکر در
خراسان حاضر آمده انتظار ورود اعلام نصرت فرجام داشتند تا
مملکت مسخر نظام کل در بلده کاشان عنان عزیمت آن خاقان
گیتی ستان را به تسخیر ولایت بقای جاویدان معطوف داشت
والی هندوستان از اصغای این خبر خرم گشته با وجود شیر دلی و فرزندی
خواست که شیوه کار و بازی شیر شکاران ایران را امتحان نموده دارا
شکوه پسر کلان خود را روانه خانه و دوران خواهرزاده عبدالله خان
ریبی با جمعی از جنود هنود که در حقیقت بغیر از سیاهی لشکر جزئی از
اهالت [illegible] نبود از پی تقویت کومک صفدرخان فرستاد و دارا شکوه خود
در جزین توقف نمود خانه دوران را که از عمدهای لشکر او بود با بیست
و دو تن از امرا دکهید پنجاه هزار سوار بقندهار روان نمود که بتفقه
زین نهضت و حقیقت این حرکات روز بیست و دویم جمادی الاول

بمسامع باریافتگان سرادق جاه و جلال رسید فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که پیشخانه بجانب خراسان بیرون زده بهادران ظفر
توامان آماده نهضت باشند و رقم اشرف بنام امرای عظام و
رستم خان سپهسالار بصدور پیوست که جنود مسعود را که از استماع
قضیه هایله نواب خاقان رضوان مکان گمان کرده اند که سفر قندهار
در عقده تعویق خواهد ماند و بدین جهت هر یک بمنزل خود روان گشته
اند جمع نماید که اراده والا جاه آنست که تخت مخلب و منقار شاهین تیز
بال اقبال رسا را چون زاغان هند که در قندهار جمعیت دارند رنگین
نماید چون اخفای این قسم اراده ممکن نیست نهضت اعلیحضرت
ظل اللهی بوساطت منهیان معلوم دارا شکوه و خاندوران گردید
در قحط و غلا   را دوست و بر رجعت نمود با لشکر نکبت اثر گریز
پائی را که در سینه بیوفا داشتند شعار خود ساخته جانی بسلامت
بیرون بردند و هنوز لوای سعادت انتما از دار السلطنه قزوین
نهضت نموده بود که خبر رجعت آن قوم زحل طالع معروض ایستاد

کان

کان بارگاه فلک دستگاه گردید زهی اقبال روز افزون که شجاعت
اعادی بمجرد راه فرار گوش بر آواز توجه آنحضرت نشسته و گرد موکب
ظفر پیکر پیش از آن که قامت علم کند دیده بصیرت دشمنان را به پرده
نمی محکم بسته چون امواج دریا کاروان فتح و نصرت از دنبال هم می آیند
روی کار بعالم عالمیان مینماید مویدا همین که بعد از وقوع این چنین
فتحی که با وجود غنودن سیوف خون آشام در بستر نیام روی نمود
خبر التجای اعلیحضرت سلطنت و شوکت پناه زبده خلاصه دودمان
چنگیز خان امام قلیخان والی ترکستان بعرض مقدس رسیده و طهمورث
والی گرجستان و تبعه او بنوعی که بعد از این زیور بیان می یابد
مقهور گشتند امید که همیشه اعادی دین و دولت منکوب و مغلوب
و این درگاه مامن و معاذ ملوک روی زمین و خوب طوایف امم و
اصناف بنی آدم باد نقش بندان نسخ نقش فریب کارگاه امکان کار
گاه امکان از روی پرده غیب را بتصاویر دلفریب آراسته اند و
طوطیان این سراپرده را از نور روز زینت بطفیت بر آسته [illegible]

هنگامی که عروس ملک بعقد دوام صاحب شوکتی در می آید مانند بزم آرا
یان محافل عیش و نشاط این نقوش دلفریب و لعبتان مقدسی نژاد
را که دیده دوربینان از استقصای کماهی آن کوتاهی و نارسائی
اعتراف دارد بمحفل ظهور جلوه گر میسازند و حجله گردونرا از جلوه های
دوشیزگان حجب غیب رشک نگارستان و آبرو فزای روضهای
جنان مینمایند و بر رونمای این حوری نژادان ازلگیتان اخلاص آئین
که محرم تماشای این بزم دلفریب اند آرام دل خواهش و تمکین و آرا عادی
آئین روشنائی دیده جهان بین میستانند چنانچه عنبر آگین ساختن
هوای اردی بهشت لازم شکفتن ازاهیر است بنابر اعتدال
سنجی مزاج فاسد ایام خاصیت شمیم انوار حدایق صاحبقرانست بدل
طریق که اشراق لازم آفتابست هر امری از امور غریبه منتج آثاری
از آثار عظیم می باشد طلوع مهر منیر را علامتی روشن است که صبح
صادق را نتیجه اخضرار روسفید دارد و آمدن بهار را علامتی که سنبل
را موی کشان از خلوت مکمون به پیشگاه ظهور می آرد دهقان

تخت

تخت زمین چمن را مستعد شکفانیدن نموده تخم ریاحین الوان
میکارد و ثمر اول ازین شکوفه خیمه بساحت گلزار زده بعد ازان
از شهربند عدم بیرون می آید لیکن روز و شب را قاعده سخن
موزون آفرینش تر از روی اوزان پادشاهان عظیم الشان قرار داده
اند چون یکی از گزیده خدایان که بگرانمایگی اقبال روز افزون ممتاز
باشند بر اورنگ اقلیم گشائی نشیند مقارن جلوس این خسرو بیهمال
فرمان روائی ازین تخت اعتبار میخیزد ازینجاست که مقارن طلوع
خورشید جهان آرای وجود فرخنده حضرت ختمی پناه صلوات
الله و سلامه علیه و آله دیده دوربین اقبال مسند آرایان عجم
بمیل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس بینائی عریان
گردیده و بذوق جبهه سائی خاک آن آستان عرش نشان کنگره
ایوان کسری روی نیاز بر خاک عجز و انکسار نهاد چراغ شهرت
آتش پرستان فارسی را زبان گویای کوتاه گشت و اضعاف
ارباب کفر و طغیان را که کواکب ثابت روح اعتبار بودند

سیر اوج عزت بحضیض وبال و نکال منتهی شد و چون حضرت ظل اللهی
نور آن چراغ و ضیای آن آفتاب بمضمون صدق مشحون الولد
سرٌ لابیه متعارف اشراق نور عالمتاب دولت این برگزیده رحمن
مردم دیده فرمان روای ممالک ترکستان که بنیروی بازوی شوکت
و اعتلا و همت و فور جرات قدوه مسندارایان توران بود از جبهه کی
آن نور ساطع و جبهت آن شعشعه لامع سررشته بینش را از دست
داده و پردهای بینائی را نقاب تواری و حجاب حجب نموده چون حال
این آستان بنور بخشی دیده محتاجان ضرب عقل پیر و جوانست جسیم
نیاز برین کحل الجواهر الابصار جهانیان دوخته سلطنت آن ملک را
ببنده محمد خان برادر خود تفویض نموده و خود با دیگر از نفر از خاصان
و یکجهتان که با وجود عربانی آن خان ذیشان از لباس سلطنه
همان دست اخلاص بدامن دولت آن اقبال آئین در آستینه
و جمعی کثیر از تجار و زوار بعزیمت زیارت مکه معظمه زادها الله
شرفا و تعظیما روی نیاز بآستان قبله آمال که مامن شوکتان مضطر -

احوال است آورد قبل از ورود آن پادشاه بسرحد ولایت بکلان
که ملجا و سیدیست و با مانت نمید محمد خان حکایت احوال یوسف
علیه السلام را سرخط تعلیم خود دانسته جمعی را از دنبال آن سرور
مفقود الخبر و البصر فرستادن کرده نعمائی ایشان را تعاقب
نموده از نقود و اجناس آنچه یافتند غارت کردند نام قلیجان
با رفقا با اسپ و تازیانه قرار بر فرار اختیار کرده داخل الکای
فرو گردیدند کیفیت این واقعه و حقیقت این سانحه را مرتضی
قلیخان قاجار که درانوقت برتبه امارت مرو سرفراز بود معروض
شده والا و پایه سر بعلی گردانید بمقتضای شیمه کریمه مهمان
نوازی خانه زان قلی بیک یول صحبت را بمهمانداری تعین فرموده
فرمان قضا جریان باسم بیگلربیگیان و امرای عظام و حکام و وزرا
و عمال و کارکنان ممالک محروسه از سرحد مرو الی بابه سرحلاف
مصر نفاذ یافت که هر یک از محال که پادشاه مزبور و ملتزمان و
منسوبانش وارد گردند در لوازم میزبانی و شرایط مهمانی و تکلف

وانعام و دادن لباس و ظروف و فروش و ما یحتاج و سامان
مطعوم و مشروب و ارسال تنسوقات و ارمغان و تحف و هدایا و
تحصیل مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آن خسرو والا اساس نظیر دقیقه
فوت و فروگذاشت ننمایند و نوعی نمایند که در حین ورود به
درگاه خلایق پناه اظهار رضا و خشنودی کنند مرتضی قلیخان
مضمون مسطور عمل نموده در بذل نقود و اجناس و سایر تکلفات
و تواضعات آنچه شایان همت گرامیان باشند تقصیر ننموده و جمعی
از طرز دانان خدمت آمد و رفت در رکاب آن خسرو ذی شان
روان نموده که تا در الکای متعلقه او باشند همان دستور عمل
نموده در نگاهداشت احوال و اسباب و ما یحتاج هر روزه آن جماعت
سعی نمایند و تا دخول مشهد مقدس که در این وقت حکومت آن
محال به قرچقای خان ولد مرحوم منوچهر خان مفوض بود موافق
مضامین فرامین که در این ابواب صادر شده عمل نمایند و قرچقای
خان نیز موافق مضامین فرامین و ارقام مطاعه با گروهی اجر

تعداد

تعداد و احصی بیرون باستقبال رفته و بعد از مراعات لوازم اعزاز
و احترام و تبجیل و اکرام منزلی مناسب جهت سکنی او تعیین نموده
در آن مکان مرغوب فرود آورده هر روز یکی از اعیان بلده طیبه
از افراد الناس امتیاز صوری و معنوی داشته متکفل شغل مهمانی
پادشاه مزبور و تبعه او گردیده تکلفات و تواضعات مینموده
تا آنکه ولایت ترکستان و طوایف اوزبکیه را بجهت تزکیه
غبار عناد مرآت قلوب صورت نمای حق و یقین نیست و آن
شعله طور ائمه هدی اقتباس ضیاء و هدایت نمینمایند آن پادشاه
والاجاه را از فیض همت ذاتی و کرم جبلی و احسانات که در
حین تمکن بر سریر سلطنت نسبت بفقراء وقوع یافته بود و پرده
مناقشه مذهب فی الجمله از پیش دیده بصیرت برخاسته طالب
زیارت آستان ملائک آشیان امام مفترض الطاعة ثامن ضامن
علیه التحیة والثنا گردید زهی خارق عادت که مانند آب گوهر
در نقاب خفا آشکار شد و نهال آمال تشنه لبان بادیه انکار را

از مهبّ عذب تسلی سرسبز و ریان گردانید پیش ازین مفتاح اعجاز
آنحضرت قفل بستهٔ چشم ظاهر نابینایان را میگشود و درینمرتبه دیدهٔ
اعتقاد آن زنده دودهٔ چنگیزی را که کور مادرزاد بود بمقابلهٔ معجزه
باز نمود کیفیت زیارت بنوعی بود که از خادمان روضهٔ سنیه
استفسار نمود که ریسمانی در گردن آن ممتاز سلسلهٔ چنگیزی که از
غایت عز و رتبه قلادهٔ سلطنت و دارائی را از خود دور نتواند
میدانست افگنده کشان کشان بآن آستان عرش نشان
میبرند بعد از استفاضهٔ فیوضات ازان مقام منیع و نظام روانه
پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید رستم خان سپهسالار که با بیگلربیگیان و
امرای عظام در خراسان بود باستقبال آن خان عالیشان در
حرکت آمده روی زمین از نشان سم مرکبان زره پوش گردید و
نسیم را از ازدحام و کثرت خلق ضیق النفس حاصل شد طول زمان
را از عرض آن لشکر رشتهٔ امتداد کوتاه و دیدهٔ آفتاب از سواد
آن سپاه سیاه گشت گذشتن روز ازان مکان بنوعی دشوار شد.

که بعد از

که بعد از غروب خورشید روشنائی بر جای خود بود و تراکم
غبار بجائی رسید که از آمد و رفت انفاس بر سطح هوا جاده ها
نمود بیت اگر سیماب باریدی چو باران ٭ نماندی بر بساط تیره
داران ٭ چنان از جوش لشکر قحط جا بود ٭ که نقش سایه بر دوش
هوا بود ٭ اسبان تازی را که وسعت گردون از شوخی رفتار مانند
چشم خانه بر نگاه تنگ بود بمثابه دل عشاق بر تنگی مکان جولان
واقع میشد از صفوف آراسته خیابانها که مبدأ و منتهای نمود از
ازل و ابد توانند بود وهم میرسید نفیر کرناها و خروش کوس چون امواج
دریا ازان معرکهٔ قیامت اثر راه بیرون شد نمی یافت از تنگ
درزی سوار و پیاده رسم راجای صدق بر سیمی نمانده بود و طیور در
فضای هوای آن صحرا از تراکم غبار چون تیر در ترکش بال گشوده
بر یک مقام آرام داشتند اعدا و دل نگران و خاطر پریشان که اگر
کار سپاه لشکر بشمار رسید عنوان از عهدهٔ تعداد بیرون آید زمین از
هیچ غبار وجود نیابد که جا ازان ازدحام گشاید کرهٔ خاک از

کرتت سنان درخشان سواران نمود از قرص خورشید جهان افروز
گشت تا بینایان را از شوق تماشای آن هنگامه بینائی رفته بچشمخانه
رجعت نمود آن سلاله دودمان چنگیزخانی را با وجود فقدان بصر حسرت
تماشای آن هنگامه حاصل میگردید بعد از وقوع ملاقات آن پادشاه
والاجاه و تقدیم اموری که لازم مهمان نوازی باشد بخیمه که جهة آن
عالیجاه ترتیب یافته بود نزول نموده جشن عظیم آراسته مطعومات
و مشروبات حاضر ساختند و مبلغهای خطیر و امتعه کثیر از سلطنت پناه
مزبور و رفقا تکلف نموده و شکر قدوم بتقدیم رسانیدند و چند نفر از
ملازمان کاروان را تعیین نمود که در رکاب خان مذکور روانه
پایه سریر خلافت مصیر شوند امرا و حکام هر محل با آئین استقبال
کرده تکلفات مینمودند تا حوالی بلده طیبه طهران رسید اعلیحضرت
ظل اللهی بجهة مزید اعزاز و احترام آن خسرو عالیمقام که جهت اخلاص
منش باکثرتها و نیکو روش عارف عو بعض طرزدانی مطلع
اشراقات الطاف خاقانی مرتضی قلیخان اسک آقاسی

باشی حاکم طهران را به جهانداری تعیین فرموده باستقبال فرستادند
آن دقیقه شناس رسوم و آداب باستعداد تمام روان گردیده
در منزل ایوان کیفیت ملاقات دست داد و از نفایس اجناس
و ظرایف امتعه بقدری که سزاوار ارباب کرم باشد بارمغان گذرانید -
و باتفاق روانه دار السلطنه قزوین گردیده حقیقت را بعرض اشرف
رسانید فرمان قضا جریان بصدور پیوست که برکنار شهر پراد
عظمت و اجلال برپای گردیده جشن عظیم که روزگار را مشاکل بساتین
نعیم ساز و سامان نمایند خدمتگذاران فرمان پذیر تهیه آن بزم خلد نظیر
مبادرت نمودند نسیم تا دروان بوی بخش دوید گل تحصیل گلاب میان
تنگ بربست آوازه آن بزم سرور شور زنگ دل ناهید را نمود
گردانید غنچه از گلبن احمر افروخته در مشت برون آمد بهار و خزان
مانند گل رعنا بطراحی و رنگ آمیزی الوان غرایب پیشت بهم داده
و قوی بیگانان را ماند و اوراق خیار که از تنگ شاخ برآمد بحصیل آن
کار دست با هم یکی شد نقش اقدام بطریق برگ گل که با بال

نسیم با شمیم عم پرواز است و در راه طلب اند را هر دوان باز نمانند
در اندک فرصتی سایبانهای اطلس زرنگار که در طول و عرض با فلک
توابت لاف برابری میزد و دعوی مساوات مینمود و بسوبهای
مذهب کوبزه زرین بر پای شد و قالیها گران بها که از جادو
کاری استادان صنعت گر بشمیم ریاحین در گل و برگشان استمام
میشد مفروش گردید و بساط بادشاهانه گستریده گشت نظاره
رسا از حیرت آن بزم و بسیج که از اندازه بیش بیرون بود
بر خود می پیچید و نسیم بهاری بشمیم ریاحین در بغل عنبر آمود
ساختن هوای آن محفل میکرد و بدا اعلیحضرت ظل اللهی بمقتضی تفقد
ذاتی که شامل الحال خورد و بزرگست بعزم استقبال ایستاده بر نور
دیده رکاب را بنور اقدام بینائی بخشیدند و مرکبان صرصر شتاب
موکب همایون چون باد بهاری در حرکت آمدند غنچهای پرچم
اعلام شکفتن آغاز نهاد با آنکه اعلیحضرت خدیو زمان بالخصوص ما
ولمزمان رکاب سعادت در مقر سلطنت نزول اجلال داشتند

از کثرت

از کثرت سپاه دیده روزگار حیران و رنگ از چهره تماشائیان گریزان
گردید و در حوالی هندستان من اعمال دار السلطنه قزوین امام قلیخان را
سعادت دریافت خدمت اشرف روزی شد و بخلعت نوازشات
شاهانه سرافتخار بکیوان رسانید و مقارن آن حال از اسب فرود آمد اعلی
حضرت ظل اللهی نیز پیاده شده با یکدیگر معانقه نمودند آن پادشاه صاحب
دریافت دیده بصیرت ادراک ملاحظه شان و شوکت و جلال و
بزرگی آن مشرق انوار برتری و ینبوع زلال سروری نموده غریق
حیرت بی اندازه میگردید چون چشم آن کار دیده امور سلطنت در ایام
سلطنت پیش هیچوقت انجمن اکبری ندیده بود در حین فقدان مساعی
توفیق ادراک این قسم عطیه یافت و بفحوای زهی جرأت خوانی
که میزبید اولیست شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانید و با آنکه یک
قرن بر سریر سلطنت متمکن بوده و بنقوش را بنظر در نمی آورد و به
تحرک عواصف حوادث از جا نمیرفت از صدمه شکوه آن دست
پرور رحمت یزدان چون باز وحشی چشم دوخته از صدای طپش

دل شرح اضطراب خاطر مینمود چون از طرفین لوازم رسوم و آداب
بفعل آمد سوار دولت و اقبال عنان بعنان و رکاب برکاب روانه
کریاس گردون اساس گشتند و تقارن هم در بزم شادی و انبساط نشستند
مطعومات و مشروبات بیرون از قیاس کشیده شد و تنقلات و حلویات
از حد و حصر افزون حاضر گردید بعد از برخاستن سفره ارباب طرب پیش
نشستند و از نغمهای طنبور و عود و دوام بعید بتدریج نغمات الوان کشیدند
و مطربان خوش نوا بر نامیدن طیور اندوه صدا بلند کردند تا سخنان از
اعجاز نفس استادان سراسر زبان گردیده دستان سرایی آغاز نهاده
به بلند آوازی شاه لب خاموشی گشاد و بعد از استیفای این امر
عزیمت رکوب بخاطر اشرف تصمیم یافت بمقتضی فرمان از میهمانگاه
خیام تا در دولتخانه مبارک که قریب یک فرسخ بود پای انداز
بصفت اطلس و دیبا گسترده با جمعیت تمام روانه گردیده بعد از ورود بدولتخانه
مبارک پادشاه مزبور را تکلیف فرود آمدن نمودند چون خانوالاشان نهایت
ضعف بصر داشت و ماندگی سواری علاوه آن شده بود مرخص گشت که

بیگلی

بیگلی که مأمن اختصاص یافته بود روانه کرده و صدر والا اعتماد الدوله و قورچی
باشی و ایشیک آقاسی باشی و ناظر بیوتات بمشایعت تا منزل مزبور رفتند
و در در خانه پیاده شده سوای صدر سایر ارکان دولت در رکاب آن خان
والاشان تا ایوان عمارت رفتند و خان را از اسب فرود آورده
مراجعت نمودند روز دیگر در عمارت هشت بهشت بدستور روز پیش
جشنی عظیم ترتیب داده خانوالاشان را طلب فرمودند و درین روز
تا پیش ایوان هشت بهشت خود بنفس نفیس استقبال فرموده بار
دیگر معانقه نمودند و بدست مبارک دست آن خان عالی
شان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دلجویی بیرون از
اندازه کرده بنوازشات بیکران ممتاز فرمودند و روز دیگر
امرای فوق را با میرشکار باشی بدیدن سلطنت پناه مزبور مأمور
ساختند و چون خان را خواهش زیارت کعبه معظمه در ضمیر بود
و موسم زیارت میگذشت رخصت طواف ارزانی داشتند
دران چند روز که در پایه سریر خلافت مصیر بود بهر روز بانعاما

و خلاع فاخره ممتاز میگردید حاصل که بیست هزار تومان از نقود
و اجناس متکلف آن خان نعالیشان و رفقا بلا زمان او مقرر کرده
و بدستور احکام و فرامین باسم امرا و حکام بصدور پیوست که نزل
و ارمغانی در هر منزل حاضر ساخته در خدمت و رعایت ایشان
لوازم سعی بتقدیم رسانند و تا در دار السلطنه قزوین توقف داشتند هر
چهار مرتبه جشن عظیم آراسته خان مذکور را ضیافت فرمودند و در مجلس آخر
که رخصت یافته روانه میگردید فاتحه جهت بقای عمر و دولت اعلیحضرت
ظل الهی خوانده روانه شد و بعد از ورود بقریه شیشین قزوین اعلیحضرت
جهانبانی بقصد شکار سوار شده بار دیگر آن پادشاه والا جاه را در
قریه مزبور ملاقات نمودند و روانه شکار گردیدند افواه عموم خلایق از
این شیوه ستوده پر از شکر گذاری و دعای جهانبانی قرین بیان حال
داری گردید امید که پیوسته این درگاه اقبال ملجاء پادشاهان
ذی شان و معاذ سلاطین عالی مکان بوده این آستان قبله
آمال و مطاف سعادت و اجلال باد متوجه شدن اعلیحضرت ظل

الهی

الهی بشکار کلنگ بال گشایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان
محفل سرافرازی یعنی سلاطین ذی شان را که همای دولت بر مفارق
اقبال اعتبار سایه گسترده از صدمه سیمرغ آتشین بال آفتاب حوادث
محافظت می نماید و شاهین اقبال شهپر اقتدار بصید تذروان مطالب و
مآرب می گشاید خاطر همایون پیوسته جویای آنست که در هر جای
که باشند کیفیت اوضاع سلطنت و قبض و بسط امور جهانداری و
اقلیم گشائی و حقیقت بینی امور معاین دیده بصیرت بوده باشند اگر
شاخ آهو چشم گشایند از هر خطی سطری از تاریخ سلیمان خوانند و اگر
طوق قمری بنظر دیده اعتبار نشان کرده آن را در وزن گلستان همیشه
بهار حکمت ازل دانند اگر عقل را از باد پای تیزتگی باد متاع
باشند پای لنگ را از لوح این طلسم حیرت شناسند و بکلک تحقیق نقاط
شکوک و شبهات را از لوح اندیشه تراشند طوطی را از رنگ سبزی از
شجره وادی ایمن که مقام کلیم الله زبان زد جهانیانست تصور فرمایند
و از بوقلمونی نغمات عندلیب مشاهده کسوت طاوسی نمایند مردمال

دیده زاغ را که در عین روز روشن شبگروی میکند قبله‌نمای غرایب
آثار عیب شمارند و از نیرلستان عز مبتنة الازهار سرشته‌اند و آن تخم
ریوان ریاحین حیرت در گلستان دل خداشناس کارند و آینهٔ جهان نمای
اسکندری را که چراغ شهرت آن تا وقت دمیدن نفخ صور انطفا نمی‌پذیرد
در نظر دانش منشان کار عبارت از آنست که هر جزئی از جزئیات را
مرات ظهور امر کلی دانسته از قطره ادراک حقیقت دریا و از ذره فروغ
بیضا و از برگ گلی سیر گلستان و از چراغی تماشای چراغان توانند نمود
هرگاه در اجمعی رسوخ حاصل شود جوارح را مانند مبارزی دانند که سلاح
با در زاد و در سر و بر دارد و در تحصیل روزی هر روزه روی نیاز بجاون
نمی‌آرد تبارک الله ازین نوالعجب شوکان که هر یک در دیده ارباب ذوق
بسماع حال در بر دارند نخستین از آنها شاه باز است که با آنکه بخطاب
شاهی از سایر طیور ممتاز است از ترفع بال و بر حرقه درویشان در بر
دارد و هرچند معشوق شهریار است الفهای براشفته بر سینه می‌نگارد
عروج دولتش بحدیست که مانند سلیمان مسند بر هوا می‌گسترند

قناعتش

قناعتش بمرتبه که سالی بیک لباس بسر میبرد و در حالت گرفتاری سر بر
غیرتش روی دست شهریار است و سایبان دولتش سایهٔ همای
تاج سعادت پادشاهان عمرها چشم دوختن از خواب شیرین می‌دوزد
که شیوه سلوک با ملوک آموزد و با بیداری آشنا بخشش در آن پایه که بعد از آن
نور دیدن نباشد [illegible]شت اگر در آسمان باشد ردی نیاز بر خاک افتد می
گذارد و باندک روی دلی علی الدوام در غربت بسر برده وطن در خاطر
نمی‌آرد زهی مردان کارزار که یک تنه بر سپاه [illegible] خصمی تازند و از هر
بری در حین پرواز علم نصرتی افرازند [illegible]گری سیاه چشمان موزون
حرکات‌اند که شیوه بال افشانی ادای جلوه خوبان می‌نمایند و بیشتر بهر
موی چون شوق از رگ دلها میکشایند بتحریک جناح هم دامن زن
آتش ذوق و هم مروحه جنبان نسیم شوق‌اند مانند یر بجرکان
فرنگی تمامی ناقوس نوازی مشهورند و همگی چون نعمان خیال بجلوه
سازی معروف صبا[illegible]ند که از نقوش بال و بر بقصد شکار ندام
دام بر دوش دارند و سالکان تجرد شعار که پای در دامن سیر

جهان مینمایند از زمین سبکروحی سینهها و بلندیها در رده سان همواره
و بمعلمی وحشت فطری از جنبش مژگان صیاد خبردار کلاه اعتبارشان
چون کسوت ادهمی جانب جزه نگاهست و بستن دیده ظاهری سرایه
دیده آگاهی از غایت بچگی بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ
نشسته اند و بتکلف توکل از ذخیره کردن رزق منتدر چشم بسته به
مقتضای این صفات اگر طبع همایون پادشاهان والاشان بتماشای
ایشان راغب باشد از مقوله هوای خاطر نخواهد بود و اگر ضمیر منیرشان
به پرورش حال ایشان مایل گردد و بدیع نخواهد بود لهذا اعلیحضرت
خدیو زمان که در شیوه دقیقه یابی و باریک بینی سر دفتر شاهان
اند بحصول ایمعنی راغب گردیدند و اراده شکار کلنگ در خاطر
اقدس بدید آمد این مرغ کلان را که ناقه گسسته مهار آسمانست و
زمام اختیار در قبضه اقتدار شاهین که بجبت کبک حقر و صغر است
می باشد و گاهی بصدمه سرپنجه قوی زور نقب متین بنیان کلنگان
میشود ب باشد که از علونی حرص و شدت عطش بریختن خون بگیاز

انها

انها نایره بهار نشین منطقی نشسته بدیگری از انها برداردوان را
تیره در حوصله شکافی هم بیشه تخمین سازد و عنوان شکار قهال بنوعیست
که در هر مکان که خیل کلنگ جمع باشند کار آگاهان خبردار دایره
گرینه دار ایشانرا احاطه نموده سرکرده و پیشوای آن گروه را بدا حسن
شاهین و چرغ مبادرت مینمایند اگر صیدی اراده بیرون شدن
کنند بلا زمان از اطراف فریاد و فغان مینمایند و آن ساده لوحان
بتصور اینکه مبادا دامی در راه باشد مراجعت نموده بجانب دیگر
متوجه میشوند و باین عنوان در آن دایره حیرت سرگردان میگردید
و هنوز در آن اندیشه اند که جوارح سلطانی بطریق قضای آسمانی نزول
نموده آتش [illegible] زاد در دام مخالب در آیند اعلیحضرت ظل الله بعد از
ملاقات سلطنت پناه امام قلیخان از قریه شش دار السلطنه قزوین
بشکار قهال روان گردیدند و بنزدیکی اقبال همایون فال مرکز و از آن
جانوران وحشی را در میان گرفتند و باندا ختن شاهین و چرغ
دست اقتدار گشودند و یا دسپهر راه کرخنان تماشای مشاهده

نشده بود و نسر طایر را از روزی که چهره پرواز فضا بال وجود بتعلیم
قدرت گشوده چنین سیری واقع نگردیده امید که پیوسته بال همای
سعادت سایبان این خسرو سلیمان مکان بوده مخالب جوارحش
مانند هلال از خون صید درخشان باد ذکر رفتن طهمورث در گرجستان
رستم خان و رفتن آدم سلطان و فرار نمودن او و نشستن آتش طغیان
چون حرکات گردون دون و نیرنگی سپهر بوقلمون منتج حوادث میباشد بعد
از آنکه خاطر اقدس و ضمیر مقدس از میرزا بابی و نقفد سلطنت پناه امام
قلیخان فراغت یافت و از تسخیر قهال باستیفای حظ بیمنها کرده
معاودت نمودند مقارن این حال عرایض سلطنت و شوکت پناه
رستم خان والی گرجستان کارتیل متعاقب و متوالی بدرگاه فلک
اشتباه رسید که طهمورث والی گرجستان کاخت که نواب خاقان
رضوان مکان علیین آشیان او را بمرتبه سلطنت آن ملک [illegible]
ساخته همواره بنیروی الطاف آن خسرو خلد مکان لاف استبداد
و استقلال میزد در این وقت تا بروساوس نفس اماره که در کشور

وجود در اهزانی قوت عاقله میبایند بحکم خیالات فاسد آتش سودا افروخته
وحشیم خواهش بمجال کارتیل که حکومت آن از دربار اعلی درگاه معلی
بمشار الیه مفوض گردیده دوخته است و جمعی از خودرایان بیعاقبت
بتخار قراباغی که ملک موروثی سلطنت پناه مزبور داخل ولایت کار
تیل است آمده و این حرکت ناشایسته اکتفا نکرده بازال ارسطای
و قرا قلیخان و نوه زاده سوم امیل خور که از نادران عمده گرجستان کار
تیل در بان یکی نموده که در تضیع سلطنت پناه مزبور بقدر امکان کوشش
نمایند و ارسطا و امثال او مزبور شخصی را القصد بقتل سلطنت پناه مومی الیه
فرستاده بوده اند گرجیان از بعضی مطلع گردیده آن شخص فرار نمایند
و چون این تحریر در برزخ صدق و کذب می باشند رقم مرحمت شیم
باسم طهمورث مشتمل بتقاعد از امور مزبور شرف صدور یافته مصحوب
[illegible] بیک یا زرکاملو ارسال یافت که اگر بمقتضی بهوشان لازم
مزبت ان تنت مصدر این امر شده باشد چهره اعتقاد در آن لال
[illegible] داسته [illegible] عصیان نشسته من بعد مرتکب این قسم فعل

نشود که اگر بعرض مقدس رسد که باز دیگر از ارتکاب اینچنین ناشایستی
نموده مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید و ان وخیم العاقبت
از غایت جهل و نادانی بظاهر لوازم اطاعت و انقیاد دقیقه
بتقدیم رسانید و تعهد نمود که اگر من بعد برخلاف قانون بندگی
امری ازو بظهور رسد شایسته غضب و سیاست شاهانه باشد و در
باطن همان بشغل فتنه انگیزی اشتغال نموده باز [illegible] زد و کشته کور
کارتیل که مختار و مستوای کفره مزبور می باشند قرار داد که رستم خانرا
بقتل رسانند و ملک قورخمس ولد ملک اتابیک ملک الکار سمخوط را
دراین امر با خود همداستان ساخته بودند چون ملک مزبور را از [illegible]
آشتان خلاف مکالست رستم خانرا از کیفیت غدر کفره اخبار نمود
رستم خان درین باب عریضه نوشته مصحوب ملک مذبور بدرگاه خلافت
پناه فرستاد ازین معنی آتش غضب پادشاهی در اشتعال آمده [illegible]
همایون شرف نفاذ یافت که امارت پناه آدم سلطان حاکم صوفی
که همشیره زاده سلطنت پناه رستم خان و [illegible] موصوف

است باتفاق بیگلربیگان آذربایجان و شیروان و قراباغ و
ایروان و جمعی از یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان
که منازل ایشان در آذربایجان و شیروان می باشد بتقلیع و قمع
و قتل و اسر و نهب و غارت کفره طاغیه که نافرمانی فرمان روائی
ظاهر را علاوه ناسپاسی و خداناشناسی نموده اند روانه گردند امارت
پناه مزبور بتاریخ بشرف پابوس مشرف و سرافرازی یافته
روانه گرجستان گردید و قبل از انکه وارد گرجستان شود رستم
خان مردم دیده کج بین کشته کور را از وطن مالوف بشیخانه خلاد نمود
و در مجلس قلعه تفلیس مقید ساختند و با جمعی از نادان و از نادران
که بزیور اخلاص و یکجهتی آراسته بودند بقصد تسخیر قلعه نودر که در متانت
و رصانت و دشواری طرق و تراکم اشجار ضرب المثل این دیار است
روانه گردیده دراندک فرصتی بنیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل
اللهی آن قلعه مرصوصة البنیان را بچنگ تسخیر یکسان نموده ازواج
[illegible] لاشه به غفلت را دستگیر کرد [illegible] ندان مدبر

عداوت سگال با نهایت پریشانی حال فرار نموده خود را بقلعهٔ
اخصفه رسانید بعد از وقوع این فتح مبین و تسخیر آن قلعه متین آدم سلطان
با لشکر ظفر اثر در اردوی اعلی کامیاب گردید تا انجا که همواره مطالب و
مآرب این برگزیده اله بوقوع محاربه و تجشم سپاه صورت …
ظهور است بمحض توجه عساکر فیروزی مآثر مفصول گشته از اسباب سلطنت
همین به برداشتن دل اکتفا نموده فرار بر قرار اختیار برده و آن ملک
بی آنکه تیغ مجاهدین معرکه خصم افکنی جنبش نماید مفتوح شده دربسته
تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد و … ال ادسطاد و
یوتم امیل خوار اندر امانت … در استغفار بیت المعمور … مان ایلیا
خسرو سلیمان شان در آمدند و سایر تا وادان … دان …
سکنه گرجستان کارتیل … که سالک طریق غدر و مکر بوده
از کرده پشیمان گشته بمیانجی رستم خان التماس عفو زلات
جرایم خود نمودند و مامول ایشان بعز انجاح اقتران یافته مرفوع
… سپاه نصرت پناه مراجعت نموده متوجه … دولت

برده بگرزند و قضیه قتل رستم خان سپهسالار در اثنای رفتن آدم
سلطان بگرجستان وقوع یافت و چون تمهید رفتن آدم سلطان
قبل از وقوع قضیه مزبوره بود خامه مطلب نگار ربیع ترجمان مطلب
بدان اتمام و سر انجام امور گرجستان قیام نمود قتل رسیدن
رستم خان از رهگذر نافرمانی موجب فرمان واجب الاذعان
حضرت … و جود انفی … العزت … بالغ زمانی از
جهان رضد که … عالم احتیاجی اندفراهم آورده از بنای
تخت بی نیازی که دار الخلافه تبریز تمام دارد عمل … و
معمارست این مدینه الهی تعیین فرموده از خواص ظاهری و باطنی
کو … نهایت … لایت اندیشگان جانب بر دربار اقبال این خسرو بیهمال
داشته که بفحوای این فرمان بدیران خدمت اند و رشهر بند وجود استوار
بنای … همیشه پایدار باشد هرگاه تدبیر این سلطان والاشان در
پیرایه ملک با عتدال گراید و سپاه جوارح را باشغال مقرره خود باز
… آن حکم … نحا … ولطف دماغ … سیر … آباد … جاجب

روانی نموده ابواب قلاع مشیده قلوب بر روی آسایش باز
و دست اقتدارش بر حصول مآرب دراز میکرده و با دارهٔ عدالت نشینی
دولت که خازن گنجینهٔ نعمت صورتست جود را باین پایه امن اباد رسانیده
مقالید کنوز مطالب را تسلیم مینماید و این فرمان فرمای کشور وجود
وقتی بر آراستن سلوک میکوشد که گلبن تمنا ازروی دیده راتش این را
بنی مهیا ساخته خلوت دل خدا شناسش را از [illegible]
باشد زمانیست که نغمها در وجد صوفیان صاحب حال دارد و گلو
را مانند دل ارباب کمال با ذخایر گوهر نصایح کمار و بعد از ادای
ذخیره کردن
شکر مواهب یزدان در اطاعت پادشاه زمان که سایهٔ رحمانست
کوشش کند و در نزد همین بندگی این پرده دار نوامیس الهی یکباره
نماید از بیخاست که تا شیوه اطاعت و انقیاد و فرمان برداری
مضبوطست بوسیلهٔ ترتیب این مفرح روحانی که از خزاین رضای
خدای حقیقی و مجازی ترکیب یافته همیشه دماغ انتعاش انشاط
کامیابی رسا می باشد و اگر از پاس داری [illegible]

شیاطین نفوس رذیله غفلت و رزوماو ادام که رجوع شاهزاده از انابت
و استغفار ممکن و بمقیاس اطاعت سنجی فایز لوای ظاهر الی کم وکاست
باشد بمبالغی عفو و مغفرت یاداشش نافرمانی جبندی در عقده تاخیر
نماید تا زمانی که آیینه خانهٔ دل را از تراکم غمام ظلام افعال ناشایست
در پرتو لطف الهی مسدود کرده که در آن حال سیئات اعمال
مرآت مکافات جلوه ظهور مینماید مبین انتقال صورت احوال از رسم
خان سپهسالار است که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان
بازای حسن خدمات و بندگی و کاردانی بمرتبهٔ ولی صحبت و
روشنائی و قرب اختصاص یافته بود و بعد از رحلت نواب
گیتی ستان خلد آشیان برای جاودانی در خدمت نواب
خاقان رضوان مکان بزیادتی اعتبار از اکفا و اقران گوی
سبقت و رجحان ربوده بمنصب امارت دیوان و سرکردگی
تفنگچیان ممتاز شد و در اندک مدتی از آن مرتبه برفراز شده
[illegible] بجستوی سری مخاطب گردیده و حکومت الکا [illegible] تبریز

بیگلربیگی گری آذربایجان بادو عنایت [illegible] و علیقلی بیگ و عیسی بیگ
برادران او بمنصب امارت دیوان دیلم و بی صحبت و ارزنده باد قرب
و منزلت محسود جهانیان بودند از آنجا که منتهای هر بلندی پستی است
در اوایل جلوس میمنت مانوس با سپاه بیکران چنانچه سبق ذکر یافت
خراسان توقف داشت فرمان اشرف باسم مومی الیه نفاذ یافت
که چون اقبال بی زوال بی ارتکاب قتال و جدال کفایت شر
اعادی نموده لشکر فیروزی اثر را مرخص سازد که بمنازل و اوطان
خود مراجعت نمایند و آن ایالت پناه با ملازمان خود در مشهد مقدس معلی
توقف نماید که هرگاه صلاح دولت روزافزون بوده باشد در قم اشرف
صادر گردد روانه شده بدرگاه معلی شود و رستم خان [illegible] سامکه هرگاه
در پایه سریر خلافت بوده باشند رتق و فتق کلیات و جزئیات
امور خواهد بود بعرض رسانید که توقف او در مشهد مقدس مقرون
بصلاح دولت روزافزون نیست و اگر در درگاه فلک پیشگاه
باشند بصواب نزدیکتر خواهد بود و عریضه را [illegible] ملک [illegible]

خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و نظام الملک در اثنا در راه
شخصی که رقم اشرف را بشرح فوق نزد رستم خان میبرد در
خورد چاپار را مراجعت فرموده باتفاق خود بدرگاه معلی آورد چون
[illegible] زیاده از قدر وسع اطاعت پیشگان فرمان پذیر بوده و مرجوع
[illegible] از وضع اضطراب مفهوم میکرد و بنا بر
انتظام امور سلطنت و جهانبانی مقرر فرمودند که سر آن گردن کش
را از تن جدا ساخته در مشهد مقدس عبرة للناظرین بگردانند و منادی
نمایند که هر کس پیرو آمال و امانی خود بوده سالک طریق خلاف رضای
اعلیحضرت ظل اللهی باشد بطریق باد افراه اعمال گرفتار میگردد و
علی قلی بیگ دیوان بیگی برادر او را در درگاه معلی محبوس نموده
مقرر نمودند که بقلعه کلات برده در آنجا محافظت نمایند و
ذوالفقار بیگ یوزباشی قورچیان اجربورا نجیس برادر دیگر او و عیسی بیگ
که بنابر [illegible] دارالسلطنه تبریز بود و تعین نموده بودند و مقرر
[illegible] که ذوالفقار بیگ او را از تبریز بقلعه الموت برده بکوتوال

انجا بسیار روزی که علیقلی بیک محبوس میکردند ارکان دولت
قاهره وقبل از انکه قتل رستم خان وقوع یابد بنابر مصلحت مذکور حسینعلو
که سپهسالار بقتل رسید و اهمگی بین الانام شهرت یافت و بعد از
سه چهار روز ملازم رستم خان عریضه مومی الیه را بدرگاه جهان
پناه آورد و جمعی از هرزه درایان را که بنوشته جوابی تقویت ساختن
از اراجیف می باشند دستگاه سخن بربست افسانه انتشار دادند
که رستم خان بعزم شکار بمحال درون رفته بود و دران جا از کیفیت
فرمان پادشاهی اطلاع یافته قرار نماید و تا فی الحال عریضه فرحجا
خان بیگلربیگی مشهد مقدس بپایه سریر خلافت مصیر رسید که رستم
خان روز عید قربان بمعاودت برام علیخان حاکم نشابور ب
مقتضای امتثال فرمان مقتول ساخته اعلیحضرت ظل اللهی فرحجاخان
خان را بخلاع و انعامات پادشاهانه ممتاز و سرافراز فرمودند
و حکومت دار السلطنه تبریز را که بیر بوداق خان ترکمان که
که اباعن جد بیگلربیگی دار السلطنه مزبور بود بدو مرحمت فرمودند

امارت دیوان علاوه خدمت مرتضی قلیخان بجرلوی شاملو ایشک اقاسی
گردید والکای دشتستان که با بیر بوداق خان بود بداود بیک غلام خاصه شریفه
قورچی رکاب مفوض شده چون از قصاص قتل رستم خان زاده درویش بیک قراگوز
[illegible] ایشک اقاسی و خواجه محمد قاسم نظری اوارجه نویس خراسان و رشید بیک کلانتر
[illegible] بتعاقب و توالی برده بودند رشید بیک پسر خال و مومی
الیهما با انعام و شفقتهای تمام سرافراز گردیدند درین سال اسفندیار خان والی ادر
گنج از دست ساقی کل نفس ذائقة الموت باده اجل نوشیده بدرود جهان فانی
نموده و عیسی اسطا گرجی را درین سال باد داده گرجی و لدامیلا خوره دار السلطنه
قزوین بقتل رسانیدند ذکر تجدید صلح اعلیحضرت ظل اللهی با خواندکار روم موجب صلحنامه
قدیم و سواد ان وثیقه چون در سنه مذکور ایلچیان نواب خاقان رضوان
مکان و سلطان مراد خواندکار روم روابط صلح و صلاح بنجح نجاح و فلاح عباد
الله شیید و مستحکم گردیده صلحنامه باین شرح نوشته شد که الحمد لله العزیز الحکیم
الکریم الفتاح الذی افتتح ابواب الصلح والصلاح وارتفع ظلام الذی اظهر
و اوضح الدین بکمال الانفتاح وانشرح صدر الاسلام بطلعة السعیدة ای

انشراح و على آله و اولاده و اصحابه الذين هم الاشباح الذي ارواح ما فاح
النشر الفضا و لاح نور الصباح اما بعد مشيت و ارادت رافع السماء بغير عماد
و قدرت و حكمت مبدع المركبات عن الاضداد جل شانه عن شنا كلال
نهاد ايه مدار نظام احوال عباد و منشار ثبات و دوام عالم ايجاد
شاهان اعدل و وجود شهرياران مكارم عدل حسن اتفاق و اتحاد در تحت
منوط دامر و نواهي الهيه سنية اتباع و اقتفا و مرتبه مربوط در كه فاتقوا الله و
اصلحوا ذات بينكم فحواء ترتيق اوزده سلاطين شوكت آيين همت اصلاح
موجب و انقلاع عزيمت و جانب حضرت كفاحدن عورت مورد قلم
ده تيغ خلاف طرفين در علاقه و ارباب مصاف جانبين بر برينه صاف
الاكلمينكه و ذلك فضل الله يوتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم بنا بر
على ذالك بو اضعف عباد الله جناب جلالت مآب پادشاه دين پناه
و دولت سعادت دستگاه سليمان بارگاه خليفة الله في العالمين مادر
مصداق السلطان العادل ظل الله في الارض ملاذ اعاظم السلاطين مراف
اكارم الخواقين ناصر الاسلام و المسلمين قاهر الكفرة و المشركين امان

البرين و البحرين خاقان المشرقين و المغربين خادم الحرمين الشريفين عين كان
و السلطان العين المويد بتاييدات الملك المستعان و الموفق بتوفيق العزيز ا
لمنان لازالت سلطنة خلافته ممتدا الى آخر الزمان و ما رجت اطناب الخيام
الى [illegible] مشدوده الى انتهاء الدوران حضرتلريله طرف اعلا و جلالت مقرون
و جانب [illegible] سعادت مشحون لريدن صلح و عقد امور ملك و ملت مامور
و مأذون و اختيار صلح و جنك خصوصنده توفيق يافته اجازت همايون او المغلبه
وكالت مطلقه و نيابت محققه فرجمله عساكر نصرت انجامي بغداد دون فالذرو
متوكلا على الله تعالى عجم ولايتنه عزيمت مستمدا الله طي منازل و مراحل ايلنك و اعا
ايتنوب پادرفته نام منزل نزول دالده قده رسيد و فرذ تختگاه عجم [illegible]
ممالك عجم نورسيده علم دار احتشام خديو معظم خداوند مكرم در يكتاي تختاجدار
دكاي آسمان شهرياري سرور سرير شوكت پناهي گزيده شهريار اوج شاهي
[illegible] عاليجاه سعادت دستگاه خسرو فلك بارگاه ستاره سپاه اعلى
الله اعلام قدره من السمك الى السماك و رفع بنيان مجده الى قبة الافلاك
خان [illegible] عظمتلو پادشاه فرخنده مرتبه نامدري و

دوبجهره مکتوب ملاطفت خامه لري امیر عمدة الامراء و قدوة الاکابر شمس
الدین محمد قلی بیک ایشیک اقاسی ایلچیلک طریقیله کلوب شاه خضرتلری اوطرفدن
ذات البین و صلح و صلاح جانبین خصوصندن اراده ایدوب اسکیدن اولنمش
جنک و جدال و دفع و رفع غبار حرب و قتال اولنماسی طلب ایلدکلرین بروجه دان
جنوح لسلم فاجنح لها نص شریفه عمل ایتمکه ما خذ هر محل و مقصد بر انواع امن
و استراحت عباد الله ایچون صلح و رضا و رتبه [illegible] بو دولت طرفین دخی موافق
عرض و ناموس جانبین اولان وجه و جبه اوزره احوال صلح تفصیل و ترک
اولنوب شاه والا جاه حضرتلرینک طرف قرین الشرفلرندن بر معتمد علیه کمینه
وکیل سوزلو ارسال اولنمق ایچون حضور جهانجایه مکتوب کوندرلمشدی
الحاله هذه بساط صلح و صلاح و ربط و ارتباط مصالح سنوحبه انعقاد
و استقرار مواثیق و عهود و تعین احوال سوز [illegible] و ایچون بو صلح و صلاح
انجام الی الت منهج شرع قویم معتبر اوزره طرف اشرف شاهیدن
وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالح و معاهده مامور و نام و منقوض
اولیه و معتبر اولان جناب امارت مآب ایالت نصاب [illegible] قت عیوز ان

سارو خان دام ساعیاً بمصالح الامن والامان ذهاب نام منزلنده کلوب
اردوی همایون خداوندکاره داخل اولدقده مراسم مهمان نوازی
رعایتنده تهلکه هجرت نبویه علیه افضل الصلوة والتحیه بیک قرق
[illegible] سنه سنده واقع اولان وزرای عظام و میرمیران عالیمقام و امرا
[illegible] و اقا یان اردوی لااحترام و ینکچری اقاسی و اولان ملوک افاقی و
سایر کرامی [illegible] نمای لشکر ظفر اثر ایله دیوان عالی النوبت رایلها و
وکیل معتمد الیه سارو خان و ایلچی محمد قلی بیک دیوان همیونه کتورلوب با
لمشافهه جهت نظام احوال فقرای رعایا و انتظام حال و دایع خالق البرایا ایچون
طرفیندن ترتیب اولان مقدمات صحیحه معاهده بو وجهله نتیجه بخشای شکل حسن
قبول جانبیندن ابرار اولنان و محجر و براهین قضایای مصالحه بو نوعه ممضای
قلم اجابت شمول اولمشدر که بغداد ولایتنده حصان و بدره و مندلی
ملحه [illegible] سعاد تلو پادشاهم متعلق اوله مندطین دن درنکه و ارجه
صحرا اولان محل ارلوط قدن ضبط اولنوب داغ شاه طرفنه متعلق اوله و دره
[illegible] ازغوال [illegible] م محل تعین اولنمشدر و حاصلی ضیاء الدین و مازه

اول طرفک سنورلری داخلنده اولان محل‌لر بو جانبدن تعرض او
لنموب سلطرقندن تجار و ابنا السبیل کلوب کیدوب دوستاق اولمغ
جون اوشیه وثیقهٔ انیقه مشتمل الحقیقه وکالت عامه و نیابت محققه خاصه‌مز
موجبجه کشیده سلک تحریر اولنوب ارسال حضور شوکت پناه سامی واملاغ
خاکش نامخ ایوان دولت پناهی قلنمشدر که بو شروط و عهود مرقومه معتبر
دلمورب ... ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها نص شریفنه بعهو
رعایت اولنه ... وعظمتلو پادشاه بهره حضرتلرینک واجی جا
اشرف لریدنک وا و فوا بالعهد ان العهد کان مسئولا امر شریفنه متابعت
اولنوب باذن الله الملک العلام بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثابت ودائم
بوله فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلوٰة
علی النبی من بعده اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً نواب خاقان رضوان مکان
درسالی کستر ای جاودانی انتقال ... و سلطان جلفار ارسیم رسالت
رد سلطان ابراهیم خواندکار روم که بعد از فوت سلطان مراد منقلد قلاده
سلطنت و ایالت روم شده بود فرستاده بودند در حینی که وساده

سی پادشاه کردون وقار حضرتلرینه منتقل اولوب بهره ور دولتی شاه طرفینه
قالدی بحر قلعه‌که داغنک قله‌سنده واقع اولمشدر و یقلوب طرف عزیز ده
واقع اولان کویلر جانب خداوندکاریدن و طرف شهر ... ده اولان قریه
جانب شاهیدن ضبط اولنه و شهرزور قرینه‌ده ... قلعه سی بالاسنده او
لان داغنک قلعهٔ مزبوره یه ناظر اولان طرفی جانب شاهی دن و قلعهٔ ...
توابعی اولان قریه‌لر ایله طرف شاهیدن ضبط اولنه ...
سنور اولوب قزلجه قلعه و توابعی جانب اشرف شاهی و مهربان و توابعی
طرف شریف شاهیدن تصرف اولنه دال برحدنده قوتود و باکود قارص
جانبنده معاذ برنام قلعه لر طرفین اتفاقیله مواد مزبوره معتبر دن باعدا
اخسقه و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره منک سایر سنورلرینه داخل
اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری و براری ... لال
مادام که شاه حضرتلرینک طرفندن دخل و تعرض اولنمیوب و ایقاظ فتنه
و ... حق برحالت موحشه صدور اولمیه بو جانبدن دخی سعادتلو عظمتلو
پادشاه مزبور حلمی مقبول تونوب طرف همایونلرینه مشتاق خلاف عهد

سلطنت دارایی بوجود اعلیحضرت ظل اللهی زیب و بها پذیرفت سلطان
ابراهیم اصغا رعیت جهانگشای دولتخواه اقبال آنحضرت نموده بنابر رعایت
حزم که مبادا از برق بی امان تیغ درخشان این خدیو زمان خرمن آسودگی
دودمان عثمانی سوخته گردد یوسف آقا را با نامه مودت ختامه مشتمل مبارک
باد و تأسیس مبانی مصادقت بمرافقت مقصود سلطان روانه پایه سریر
خلافت مصیر نموده ایلچی مذکور در دار السلطنه قزوین شرف پابوس ارزانی
یافت و حسب الفرمان قضا جریان در تالار باغ سعادت آباد دار السلطنه مزبور
جشنی که ساکنان باغ نعیم از ملاحظه آن قرین حیرت گردند آراسته شد و بعد
از چند روز ایلچی مزبور بمجالست محفل بهشت شمایل سر افتخار بکیوان رسانید و
بنوید استقرار مبانی مصالحه استعداد حظ لا یتناهی نمود نواب اعلیحضرت ظل
اللهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره نیز ایلچی را طلب نموده لوازم
مهمانداری بعمل آرند نخست میرزا لطفی اعتماد الدوله متکفل این امر شده و
انواع ماکول و اصناف مشروب آماده گردانیده و بعد از و حاجی خان قورچی
باشی و بعد از مهمانی مشار الیه مرتضی قلیخان استاجلو ... دیوان ملکی لوازم

ضیافت

ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وقوع امر مزبور موما الیه را بالتفات و
خلاع فاخره سرافراز فرموده جواب نامه مشتمل استحکام مبانی صلح قلمی نموده و
ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچیان پادشاه والاجاه
اوزبکیه را نیز که درین سال بجهت مبارکباد جلوس همایون بدرگاه جهان پناه
آمده بودند بنوازشات شاهانه ممتاز ساخته آقا حسن چلدوری را بعزم تعزیت
ولی اللهی برسم ایلچیگری روانه فرمودند **شرح معزول شدن حیدر بیک ایو اغلی
ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه** چون مبدع اشیا و خالق مایات که مشاطه حکمت
عرایس صنایع و زیور پوش شاهدان بدایع رنگ آمیز پیکرات آن را
از تعلق آتش ولای خور داب و سفیدآب هوا و مواد خاک نموده هر لحظه
از نقاشی ایوان مزبور طبیعت ارکی و هر نقش بهیچی را ترکی حاصل میگردد
از عنصر آتشی سایر عناصر را مقهور و مغلوب کرده آنرا میل برتری
و جابی در خاطر قرار گرده و اگر اجزای هوائی غالب افتد چراغ بردباری
بخره دستی هر باد بجائی انطفا پذیرد و اگر میل طبع بجانب آب و خاک گراید
تحلی بحلیه بردباری و افتادگی شود از آنجا که اعتبار و اقتدار شاه صوری

دامن زن آتش امتیاز می باشند هر یک از باریافتگان محفل عزت را همت
معروف بر آنست که مانند آتش آنچه بدست اندازند هم کسوت خود سازند
و پیوسته در امری همگنان را تابع رای و رویت خود گردانند بنابر آن از جمله
فیمابین حیدر بیک ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه و میرزا تقی اعتماد الدوله
غبار وحشت و کدورت بالا گرفت و زلال آشنائی متهیج گرد نفاق عیان
آلود گردید باعث بر اقدام این امر از طرفین آن بود که جماعت ابوا
علی که جمیع و نتیجه ایشان تیول حاکم ابورد مقرر است متوسل بحیدر بیک شده
ادعا مینمودند که داخل ابواوغلی اند و چون جماعت ابواوغلی معاف و
مسلم اند ایشان نیز میباید معاف و مسلم باشند و حیدر بیک در معاف
ساختن جماعت مزبوره سعی نموده چون معافی جماعت مزبوره مستلزم
غرامت اعتماد الدوله جرات اقدام امر مزبور نمیکرد تا آنکه رفته رفته
با فساد مفسدان کار بجائی رسید که مکالمه غایبانه بمکاوحت حاضرانه گرایید
گرفت و از طرفین مکالمات کدورت آمیز وحشت انگیز که هر یک بتنهائی
وسیله دشمنی چندین ساله تواند بود مرکوز شد و حقیقت سخنان مزبور

بعرض باریافتگان سرادقات جاه و جلال رسید و چون بعد از وقوع
این امر رفع منافشه با وجود استقلال طرفین از مقوله محالات بود
لهذا بجهة انتظام امور جهانداری مقرر شده که حیدر بیک دست از
شغل باز داشته بدعاگوئی دوام دولت ابد مدت اشتغال نماید
و در حینی که رایات جاه و جلال و الویه سعادت و اقبال از دار
السلطنه قزوین بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمد حیدر
بیک از دار المؤمنین قم مجاورت مضجع مطهر و مرقد منور نواب
خاقان رضوان مکان اختیار نموده بعد از ورود بدار السلطنه اصفهان
راست اندیشان درست کردار صایب تدبیر صادق گفتار معرب
ان قاپی علی قباد بیک ولد میرزا علی سلطان چوله خنبای که والد
مرحوم موصی الیه در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان بتنها
باین شغل مقرر و ممتاز بود بخدمت مزبور مفتخر و مباهی گردید **مقتول**
شدن میرزا فتاح تفنگچی آقاسی چون سر رشته انتظام عالم اسباب در دست
کارکنان کارگاه ابداع و تنسیق کشاد و بست جزئیات امور موقوف به

رضای گلشن آرایان حدایق اختراعست بیا باشد که گره باز
کردن این رشته سر در گم باعث چندین عقده مشکل که گشایش
هر یک از آن از حوصله ناخن تدبیر بیرون باشد عقده‌های این معنی
میرفتاح تفنگچی آقاسی که موسوم با قا طاهر و در سلک تفنگچیان
منتظم بود و بنیروی الطاف بیکران نواب خاقان رضوان
مکان از نازل مرتبه گمنامی پای برنخستن پایه روشناسی
و از آنجا بر مساعدت بخت بلند فرازنده منصب نایبی
تفنگچیان جلوه‌گر دید و درین مرتبه پاس اندازه بندگی و خدمت
اندوزی داشته منظور نظر التفات می‌بود تا در حینی که در عوض برادر
خورد که تفنگچی آقاسی و در قلعه بغداد بلوازم حفظ و حراست
مشغول بود نشرحی که در وقایع زمان نواب خاقان رضوان
مکان مسطور است بعنایت مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله تفنگچی
آقاسی گردید و بعد از استقلال در شغل مزبور از سکر باده هوش
پرداز دولت زمام کمیت خوشخرام اندازه شناسی را از دست

داد

بوده باشد نکته چون ملکان تنگظرف نسبت باعتماد الدوله مذکور مصدر ظهور
امری که شایان خردمندان هشیار نبوده باشد گردیده و اظهار دوستی که
مانند اوراق گل بر نسیمی پراکنده گردد و بصرصر عداوت پراکنده گشت
از طرفین با یکدیگر در مقام کدورت می‌بودند تا هنگامی که روح مطهر نواب
خاقان رضوان مکان ترک علایق جسمانی نموده متنزه اقلیم بقا نهضت
فرمود میرفتاح را فرصت بخاطر رسید که تخم اندوخته چندین ساله
را در مزرع انتقام سرسبز سازد و پیوسته با جمعی که گمان معاضدت با ایشان
داشت در تدبیر تضییع میرزا تقی می‌بود و مصلحت این مرام می‌اندیشید تا نخواهی
آنعهد بیمن الله بقدر رابطه بندگی میرزا تقی در خدمت اعلیحضرت ظل الهی
زیاده از آنچه در خدمت نواب خاقان رضوان مکان بود شد و مستحکم
گردید میرفتاح تغیر سلوک اظهار نموده در اصلاح مفاسد میکوشید و بقدر
مقدور حفظ ظاهر مینمود چون حال دل را پرده داری تعلقات ظاهری مخفی
داشتن از ممتنعاتست درین دو دستهای رنجی بنان معلم دلستان تقدیر
این ابیات را بر لوح ظهور و بروز تحریر مینمود بیت اهل زمانه کی بی یاری قدم

زنند و گرد و جهان فسرده که از مهر و مرم زنند چون سنگ و آهن و آتش سوزان
نمردهند این بوسه تقاق که بر روی هم زنند تا زمانی که دار السلطنه اصفهان که
منتخب جلیله جنابت مقررات دولت و اعلام اقبال گردید جمعی از تفنگچیان
از سلوک نا ملایم میر فتاح آغاز شکایت و دادخواهی نمودند و عجوزی که نقیب بوده
تفنگچی آقاسی دولت او را بقتل رسانیده بود و تدبیر های آن دو مظلوم را به
درگاه معلی آورده فریاد و نفیر گریه اثیر رسانیده در روز بروز افغان مظلومان
از زد یاد می پذیرفت تا رفته رفته گوش زد بار یافتگان سرادقات جاه
و جلال گردید فرمان واجب الاذعان که مانند الحیوان در جداول بستان
ارباب ایقان جریان دارد بحسب شرف نفاذ پیوسته بمود که اعتماد الدوله
و جانی خان قورچی باشی و مرتضی قلی خان ایشک آقاسی باشی و دیوان
بیگی و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت
شکایت جماعت مزبوره را معروض سده والا و درگاه معلی نمایند جماعت
مزبوره در کشیکخانه درب دولتخانه مبارکه که احضار دادخواهان نمودند و
از روی اسناد و نوشتجات معتبر پیوست که مبلغی خطیر از مواجب

انعام تفنگچیان و وجوهاتی که از مال سرکار خاصه شریفه باشد و تحصیل طلب
حیات مقرر شده تصرف نموده تحریرا مطلب کرده بنظر کیمیا اثر رسانیدند آن
شوریده بخت بگمان اینکه اجتماع وارد حام باعث استخلاص و وسیله خلاص
او میشود اند بشد با غبار و هواخواهان خود که یکی از انجمله محمد سعید مین باشی برادر
زاده او بود و سایر جماعت که جمعیت عظیم کرده انبوه بودند در دولتخانه مبارک
آمدند مضمون اذا جاء القضا عمی البصر مستحق خیذ که خلاف رسوم و آداب
یکجهتان اخلاص کیش باشد مذکور میساخت و در سر شار ساختن پیمانه حیات
خود سعی می نمودند تا زمانی که نایره غضب اعلیحضرت ظل اللهی مشتعل گردید
سیاوش خان قوللر آقاسی را مقرر فرمودند که تفنگچی آقاسی را با محمد سعید
[illegible] پس باخته مترصد فرمان واجب الاذعان باشد و بعد از چند
روز فرمودند که سران سرکشان را با خون آن مظلومان از تن جدا ساخته بنظر
کیمیا اثر رسانیدند و با راقت و ماء البشان شعله نایره آن عجوز منطفی گردید
ز بخشش
و امارت پناه قلندر سلطان چوله چغتای در عوض با این منصب جلیل القدر
سرافراز شده امید که سایه این خسرو عدالت آئین تا انقراض رشته شهود

به مقرر شود

وسبین بر مفارق اعیان دولت و دین پاینده باد **شرح توجه جماعت**
بختیاری و تعیین شدن تفنگچی اقاسی بجهة تنبیه جماعه مزبوره و آوردن انجماعه
بدرگاه معلی درین سال جماعت بختیاری بنابر سلوک نامنهجار خلیل خان که حاکم
جماعت مزبوره بود با منشاء الیه سرکشی اغاز نموده و بنابر وساوس دیو رجیم
که در بواطن اشخاص انسانی مقیم است بمظاهرت جبال را اسباب اعلام
نامحات و دشواری طرق و صعوبت امکنه خواستند که قضای الهی را که
بمضمون صدق مشحون اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده
مصحح است بتدبیر خام و اندیشه ناتمام بشری دفع نمایند غافل از اینکه
در جنب فرمان قضا توامان اعلیحضرت ظل رحمان جبال و تلال و بر ابر و
بحار یکسانست لاجرم بالاخره از کردار ناشایسته اعمال [illegible]
خود خایب و خاسر گشته اسیر سرپنجه خواری و وابسته قید [illegible] اعتبار
گردیدند مفصل این مجمل آنکه بعد از اشعار این خبر که باعث تهییج
غبار شور و شر است فرمان روای لوح بشر تحت بمقتضای عدالت
که مبادا العیاذ بالله التهاب نایره بی امان غضب نخل وجود بیگناه کار

گناه

بیگناه باتش مکافات اعمال سوخته گردد جهة اطمینان خاطر آن
آن گروه حیرت پژوه ارقام مشتمل بر استمالت فرستاده قید نمودند که
شیمه کریمه عدالت هیچ یک از افراد الناس را بدون ثبوت جرایم
در موقف بازخواست نمیدارد چون منشاء این حرکت ناشایست
بدسلوکی حاکم انجا بوده بارتکاب این امر که ناجایز از ایشان صدور
یافته از الطاف بیکران نومید نموده بدربار اقبال حاضر گردند تا
مقرر فرمائیم که منسوبان درگاه جهان پناه تشخیص گفتگوی
طرفین نموده اگر خلیل خان بدرازدستی تطاول کلمین عرض و ناموس
خوارترین تحقق از ایشان شده باشد مقرر فرمائیم که بمقتضای امر
شرع [illegible] غنچه سان پوست از اندام ان [illegible]
زمان بیرون آرند و اگر بموجبی مصدر این امر شنیع شده باشند
بدستور زلال عفو و صفح شسته گرده آن قوم برگشته بخت از
غایت ضعف طالع تخریب اساس سست بنیان قوت ذهنی نموده
سالک طریق ناکامی گردیدند تا انکه [illegible] شعار شجاعت آثار

قلندر سلطان جوله تفنگچی آقاسی با فوجی از ملازمان خاصهٔ شریفه
بیلگربیگیان کوه گیلویه و لرستان و حکام شوشتر و دزفول و سایر
محال فارس به تنبیه و تادیب آن گروه بیعاقبت مأمور گردیدند
و آن کوه رفیع و منیع بمضمون این ابیات که بیت سنگی که ز قله‌اش
فتادی ∴ با چرخ ز رفتن ایستادی ∴ بر تیغ وی آسمان نمودی
چون بر شتری جل کبودی ∴ با چرخ از سر لاف مساهمت میزد
دعوی مساوات مینمود در میان گرفتند و ممر دخول و خروج بر
ایشان بسته شروع در تسخیر آن کوه گردون شکوه نمودند آن
جمع صحرانشین که پیوسته جوهر عقل را تابع منش دیده ظاهربین
ساخته اند و حس بصر را بر نفس ناطقه که مصدر تمیز خوب
و زشت و نفع و ضرر است اختیار نموده از ملاحظهٔ این حال در
اضطراب و بیچارگی گشته چند نفر از ریش سفیدان خود را نزد
تفنگچی آقاسی فرستادند و بقدم استغفار و اعتذار بر مسالک
مسالک طریق بندگی گردیدند تا قلندر سلطان حقیقت عجز و اضطرار

آن قوم

آن قوم برشتن روزگار را معروض درگاه معلی گردانید امر
اشرف نفاذ یافت که چند نفر از آن طاغیان را که باعث این
جسارت شده اند مقید و محبوس ساخته بدرگاه جهان پناه آرد و تتمهٔ
آن جماعت را مقرر دارد که بوطن اصلی خود آمده از عهدهٔ متوجهات
دیوانی بیرون آیند و برحسب بیکران شاهنشاهی مستوثق بوده اشخص
قلندر سلطان بمقتضای فرمان عمل نموده جمعی از ایشان را که اسم و
رسم و نام و نشانی داشتند بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانید
اعلیحضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس تحقیق رسیدند و چون از خلیل خان
بعضی امور که خلاف قانون عدالت باشد نسبت بآن جماعت
بظهور رسیده بود حکم باطلاق گرفتاران نموده خلیل خان را
از ایالت معزول فرموده جماعت مزبوره را بمخالصهٔ شریفه منسوب
ساختند و داروغگی ایشان بقباق بیک یوزباشی غلامان
تفویض یافت *آمدن زال ارسلان و قرا قلیخان دیو تمر امیلاخور بدرگاه جهان پناه*
چون کمون است ممکنات و کیفیت هستی کاینات را در هر زمانی نتیجه

از اسرار عجیبه بدیعه مخزونست که بمبانی حکمت بالغه در وقتی که مبادی
ظهور آن گنجینه الهی باشد بعالم ظهور جلوه گر میسازد و بفحوای الامور
مرهونة باوقاتها نتوانند بود که بسیاری از غوامض امور که ابواب
بسته آن بمقالید سیوف اقلیم گشایان صایب رای قوی بازو
گشاده نگردد در حین توجه اعلام ظفر فرجام لیالی و ایام که موقوف
علیه انجام آن مرامست مانند غنچه گل که از نفس انفاس نسیم
بریزش قطرات مطر چنانچه مضمون این بیت نظم رسد چو وقت گره
از گره گشوده شود :: دلیل قطره باران و غنچه گل بس :: بران ما طبیعت
قرین شکفتگی میگردد ولی ترتیب اسباب و آلات تحصیل مطلب
صورت انجام می باید از شواهد و نظایر استقرا اعنی که براه
استدلال در بر دارد آنست که اگر فرمان روایان ربع مسکون
بجمعیت آراستن لشکر و اتفاق سپاه و حشر سعی نمایند که در هنگام
گشاد شدت سرما شاهد کار که با عروس غنچه از حجله استتار و خلوتخانه
اسرار قدم بجلوه گاه اظهار گذارد صورت امکان نمی بندد [illegible]

٥٧

بیانات اعنی الکه زال و ارسطا و الکا و قراقلخان که دست تصرف هیچ
یک از فرمان روایان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ اقلیم
گشای نواب گیتی ستان فردوس مکان که در شیوه گشودن قلاع خاصیت
اشاره انگشت یوسفی داشت از عهده گشودن ابواب بسته آن [illegible]
لی تحریک آلات طعن و ضرب [illegible] داد و دات کوشش و حرب [illegible]
تا فرمانی را در ربقه نکشید اطاعت و فرمانبرداری در آورده و بهدایت
قاید توفیق سالک طریق انقیاد گردیده و باتفاق توتم اصلاخور که او نیز
در سرکشی با زال ارسطا و در پایه مساوات بود روی اخلاص بآن درگاه
فلک اشتباه آورده و با وجود وقوع و سنوح بعضی امور فیمابین ایشان و
رستم خان والی کارتیل که سابقا صورت تحریر یافت نزد والی مرقوم
آمده مشار الیه را شفیع جرایم و زلات خود نموده طالب تقبیل آستان
[illegible] گردیدند و سلطنت پناه مشار الیه حقیقت ماحول ایشان را
عرض نموده بحصول مقرون گشته ارقام مطاعه صادر شد که بدل قوی و خاطر
[illegible] روانه درگاه والا گردیدند و در حینی که دار السلطنه اصفهان مقر رایات

جاه و جلال و اعلام دولت و اقبال بود مشار الیه دیونم بر تور رب
ارادت باین مرکز امن و امان که ملجا و معاد جهانیانست آورده شرف
پابوس و مجالست مجلس بهشت آئین سرافراز گشتند بتبیل عطایای که در
حوصلهٔ آرزوی ایشان نمیگنجید سر مباهات بکیوان رسانیدند و بعد از
استیفاء حظوظ گوناگون و انعامات و نوازشات رخصت انصراف
حاصل کرده باوطان خود مراجعت نمودند وقایع متنوعه درین سال طاهر
یکاول ایلچی نذر محمد خان والی ترکستان بجهة تشیید مبانی مصالحه بدرگاه
جهان پناه آمده بنوازشات گوناگون اختصاص یافته و از ایالت الکاء
مشهد مقدس بجهة آنکه مردم محال مذکور از فرجهای خان شکایت می
نمودند تغیر یافته بایالت پناه مرتضی قلیخان قاجار و بیگلربیگی گری مرو
بعلی قلیخان که در سلک غلامان خاصه شریفه منتظم بود تفویض یافت و ایالت
الکاء سلطانیه و زنجان رود بصفی قلی بیگ ولد سارو سلطان باول
در عوض که بمهمانداری طاهر یکاول ایلچی والی ترکستان تعیین شده بود شفقت
شد و خاندان قلی سلطان ... ل مصاحبت در عوض مهدی قلی سلطان

حاکم دورق شد و چون رستم خان اوسمی والی قیتاق مسالک غدر
و مکر می پیمود امیر خان سلطان قیتاقی در عوض مشار الیه اوسمی حاکم الکاء
قیتاق و بعباس قلیخان موسوم کردید آثار غریبه که درین سال از مکمن غیب
به پیشگاه ظهور در وز جلوه گر شد وقوع زلزله بندر مبارکه عباسی قلعه
آن بود و شدت امر مزبور بمرتبه بود که اکثر ابنیه و عمارات بفحوای عالیها
سافلها ... منهدم و متلاشی گشت و جبل موسوم بلاجین قبا که بنای قلعهٔ آن
بر فراز آن ساخته شده شق گشت و خلق کثیر و جمی غفیر از ساکنان آن مکان
سر بجیب عدم کشیدند قرخان سلطان حاکم بندر عباسی را بجهت آنکه
زلزله تزلزل در ارکان بنای هستی راه یافته مسافر وادی نیستی شده
الکاء مشار الیه ببیر سلطان جمال تفویض یافت درین سال سید منصور خان
والی عربستان بسبب منافقت و ناسازی مشایخ اعراب جماعه مزبوره
در مقام مقابله در آمده مشایخ اعراب سید برکه خان ولد مشار الیه را بدرگاه
جهان پناه آورده استدعا نمودند که در عوض سیادت پناه مشار الیه متکفل
شغل حکومت آن محال شود حسب الحکم جهانمطاع سید منصور خان باستانه

مقدسه تا من ضامن رفته در آنجا بعبادت و دعای دوام دولت روز
افزون قیام نماید

مقتول شدن میرزا تقی اعتمادالدوله و جانی خان و رفقا

شرح وقایع آنست که هر یک از افراد الناس را از ننگ [illegible] زشت
که سلاطین دین نشان منظور نظر کیمیا اثر نموده از همگنان ممتاز میسازند آن
شخص را بمقتضای حق نعمت شناسی تا ممکن و مقدور باشد در ضبط مالیات
و استخلاص مطالبات دیوانی سعی موفور بظهور رساند بدین سبب بعضی از
آن گروه برهنمونی دانش و معلمی فطرت با وجود ضبط دقایق امور سامانی
درعین بنوعی سلوک مینماید که عموم خلایق از ایشان راضی و خوشنود بوده
زمام مهام ملک‌گشایی منافات جزئیه از هم عکس مینماید و جمعی دیگر سخت‌گیری عباد
الله را قایم کاری و ایذای خلایق را ضبط و نسق تمیم کرده غافل از معنی که شاه
ترازوی عدالت بکفین لطف و عنف راست میکرد و غافل میماند که مرحمت
پناه میرزا تقی اعتمادالدوله که بمزید توجهات شاهانه و تعهدات خسروانه
سرافراز یافته کوس انا و لاغیری میزد و مستی کهن باده هوش برد او را بر بساط
نخوت قوی دستی و بلند اقبالی برشته خوش [illegible] سلوکی را از دست

داده با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق و مدارا سلوک نمیداشت تا آنکه
بتدریج فیمابین مرحوم مزبور و جانی خان که پیوسته باتفاق و یکدیگر فیصل
مهمات و معاملات کلی و جزئی میدادند غبار نقار رو کرد و رفته رفته بالاگرفت
و اهل تزویر که پیوسته در کمینگاه تمر نشسته منتظر فرصت می باشند وسیله انگیخته
سبب فتنه انگیزی مدت آورده سرگرم [illegible] برافروختن آتش فساد گردیدند
و جانی خان خاطرنشان قورچی باشی نمودند که اعتمادالدوله بقتل تو تصمیم
عزیمت نموده آن شیفته محض سخنان دروغ ارباب عناد از راه رفته
باعتقاد خود چاره کار منحصر در آن دید که اعتمادالدوله را بقتل رساند
از معنی غافل که بعکس رای رضای اعلیحضرت ظل الهی قدرت افشاندن
قطره آبی نیست چه جای ریختن خون شخصی که در زمره ملتزمان رکاب سعادت
انتظام باشد باتفاق نقدی خان بیگلربیگی سابق کوه کیلویه و عرب خان
بیگلربیگی سابق شروان و ابوالفتح بیگ جبه‌دارباشی و عباس قلی بیگ استاجلو
قورچی ترکمان و علی مرزا بیگ سجاد و بند که از غایت نادانی چراغ نور
بینش مبنی را در ظلمت آباد جهل مرکب بصرصر بی خردی منطفی ساخته بود و بند

بتاریخ روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان سنه هزار و پنجاه و پنج هنگام
صبح بمنزل مرحوم رفته از سیاست اعلیحضرت ظل الهی که مکافات
شکستن پای موری ناخن از پنجه شیران برمی آورند [illegible] کردند و
آن مرحوم را تقبیل شناسانیدند و بعد از ارتکاب این جرات از کرده
پشیمان گشته شمشیر در گردن و جان بر کف بدرد و لیتی نه آمده اظهار
ندامت و پشیمانی نمودند حقیقت این واقعه را ارتیاد کمال در باره
اقبال معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند اعلیحضرت شاهنشاهی
بنابر مصلحت وقت که مبادا آن گروه با فرمان که بخون مرحوم
مزبور دست از جان شسته اند و از مستی باده عصیان و طغیان
مرتکب فسادی تازه گردند یا فرار نمایند ایشان را بکلمات تحسین
آمیز مطمئن گردانیده و بلفظ گهربار فرمودند که حقیقت سلوک ناملایم
او بر مرآت خاطر قدسی سرایر پرتو ظهور نفکنده بود هرگاه موی
الیه صاحب این اعمال بوده قصه مزبور موافق مصلحت دولت روز
افزون واقع شده خاطر جمع دارند که بجایزه این عمل مورد توجهات

انه

شاهانه گردیده آن جماعت را از مژده شفقت جمعیت حواس و آسودگی
خاطر بهم رسیده فارغ البال بمنازل خود مراجعت نمودند و روز دیگر
بدرگاه [illegible] شتافته آمده انواع توجهات مشاهده کردند و
بجهة نظام مهام انام اعلیحضرت شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر
وزارت اعظم را بر فرد واقفان علوم طرازمور دانا هنگام [illegible]
در رسوم مجمع البحرین حسب و نسب مطلع النورین دانش و ادب منبع
معلومات ذهنی سلاله خاندان سید المرسلین ایران مداری
سلطان العلمای که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان و نواب
خاقان رضوان آشیان نیز مدتها باین شغل عظیم امتیاز داشتند
و با وجود فضایل و کمالات حسبی و نسبی رتبه مصاهرت نواب
گیتی ستانی ممتاز فرمودند و چون در عرض ایامی که ترک اشغال
دیوانی نموده بودند پیوسته بافاضه انوار افاده قلوب طلاب علوم
را از ظلمت شک و شبهه مبرا ساختند و نوشتن حواشی و تعلیقات
بر کتب معتبره مثل شرح مختصر اصول و غیره توجهات گرامی مصروف

میداشتند و با وجود موانع و عوایق توفیق زیارت بیت الله
الحرام یافته بودند همیشه مذکور خاطر ایشان آن بود که بغیر از
مطالعه و مباحثه و دعای دولت روز افزون اعلیحضرت ظل
الهی بشغل دیگر اشتغال نموده اوقات عمر عزیز را در مرضیات الهی
صرف نمایند بنابرین بتقلد منصب عظیم القدر وزارت راضی نمی
گردیدند تا آنکه بالاخره امتثال اشرف را اعظم عبادات و اشرف
سعادات دانسته بمباشرت امر مزبور گردیدند قورچی باشی و تعبیه
او دو سه روز باستقلال تمام از روی جمعیت خاطر بدولتخانه مبارکه
آمده باتفاق نواب ایران مداری برتق و فتق امور قیام و استشمام
روایح عنایت از گلشن تدبیر اعلیحضرت جهان پناهی مینمودند تا
آنکه صبح روز یکشنبه بیست چهارم شهر مذکور که چهار روز از آن
قضیه گذشته بود بنابر انتظام امور سلطنت و خلافت تیغ خورشید
وقوع انتظام ارتسام مدار ابر آمد و بصوابدید اخلاص کیش و ارش
منش راست اندیش نیکو روش منبع زلال تدابیر صایب

بهام

سی سهام افکار ثاقب مقرب الخاقانی علی قلی بیگ جوله جیتای
ایشیک آقاسی باشی حرم علیهٔ عالیه که اقبال بر درگاه فلک اشتمالش منزلگاه
ساکن بود و ارقام مطاعه باسم صوفی صافی نهاد روشن ضمیر پاک
اعتقاد و امیر الامرائی مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی و دیوان بیگی
و غلام با اخلاص این آستان خلافت نشان سیاوش خان قوللر
آقاسی و فدوی اخلاص توامان قلندر سلطان جوله تفنگچی آقاسی
[illegible] انجام این خدمت داشتند صادر گردید مقرر شد که
علیقلی بیگ کسان بطلب جماعه مزبور فرستاده قدغن نماید
که بآستان خلافت مکان حاضر گشته در انتظار امتثال فرمان
باشند و بنابر زیادتی اهتمام جانسپار جرات آثار قوی دل و
تهور شعار واقف دقایق جلادت فارس مضمار شجاعت و بسالت
محرم خلوت انس جلیس محفل قدس مقرب الحضرت داود بیگ مهر
رکابخانه خاصه شریفه و بشیر سرداران سپاه صافی نهادی
نثار رحیق پاک اعتقادی برق خرمن سوز هستی جرات کیشان

سحاب بنیان امال مزارع خیراندیشان محمد رضا جوی نهر البتی سوق
بجار یکرنگی جهان پناهی حق نمک که بمعالمی بندگان اشرف
ممتاز بود با فوجی از جرات منشان کار آگاه که در فنون مبادرت
تمام و ثنا کردان خلف نواب گیتی ستان بودند هر یک در روز
هیجا یوردستان و سام نرمان را مانا زیچه میشمردند مسلح و مکمل در
خدمت اعلیحضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اگر امر اشرف صادر
گردد در امتثال فرمان کوشش نمایند بعد از تمهید این امر فرمان
قضا توامان باحضار جانی خان نفاذ یافت و یکی از جاگیران باین امر
مامور گردیده مشار الیه را حاضر گردانید آن تیره روز از غرور دولت
علاوه خواب غفلت گشته اراده داشت که بمرافقت سلطان العلمای
دستور در کشیکخانه حرم علیه عالیه بر جای مقرر نشسته مصلحت اندیش
امور جزوی و کلی باشد مرتضی قلیخان از عقب قفای وی رسیده را لیه آمده بیکضرب
خنجر رشته حیات آن مغرور را از هم گسیخت و بعد از تبادر آن
بناه مشار الیه باین امر چند نفر از غازیان مثل امام ویردی بیگ

جوله

جوله و غیره کاران باتمام رانا تمام رسانیدند نقدی خان بعد از قتل قورچی
باشی اغار تاسف و سوگواری نموده ابدال جوله و چند نفر دیگر از غازیان
متوجه بسته شمع حیات او را با آب تیغ درخشان خاموش ساختند و
جمعی از عساکر منصور مامور گردیدند که سایر شرکای خا[illegible]لی را بقتل رسانند
سرای ایشان را بدرگاه فلک اشتباه حاضر گردانند غوث خان و عباس
قلی بیگ و علی میرزا بیگ را در اصل شهر صفاهان بیاسا رسانیدند و ابو
الفتح بیگ در حین قتل قورچی باشی در میدان در دولتخانه مبارک
حاضر بود بعد از استماع این اخبار دانست که شاید جانی بروی رود فرار
بر قرار اختیار نمود غافل از مضمون که هر کس پا از این آستان فلک نشان
گریزد بسر بازگشت نماید بالاخره جمعی که از دنبال او رفته بودند آن
مخذول را در قریه بزرآباد که از آنجا تا اصل شهر چهار فرسخ است در
یافته بقتل رسانیدند و سرش را بدرگاه معلی آوردند و زینل خان بیگلر
بیگی کوه کیلویه و ولد نقدی خان باستماع آنکه از مقدمات مزبوره اطلاع
یافته حقیقت را بعرض اشرف رسانید مقید و محبوس گردید مهدیقلی بیگ

دلو مرحوم اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی سابق بگردیدن قرا خان بیک
برادر قورچی باشی که در آن وقت در خراسان سردار بوده مامور شد و قلیج
بیک انکلو نقیب کلالی مشهور بیاقاسی ولد مرحوم امیر گونه خان قاجار که در
شیوه دو دهم اندازی و هفت تیر ثانی نداشت مقرر گشت صفی قلی بیک نواده
مرحوم حسن خان استاجلو بضبط اموال قورچی باشی که در قریه علوی همدان بود
اختصاص یافت و شاه نظر بیک قورچی تفنگ جهة اسباب و اموال که
واقعه کرمان مومی الیه کرفتن نغ خان برادر او معین شد و اسکندر بیک
قاجار بعقید ساختن موسی قلی بیک ولد اغزلخان روانه شیروان گردید
و ضبط اموال شیروان عرب خان نریمان بیک یوزباشی توپخانه
رجوع گردید و در آن روز نامداران مداری سلطان العلمایی بارگاه
دولت قاهره بامنصب احکام تفصیل مهام کلی و جزئی و رتق و فتق امور
و تنظیم و تنسیق ممالک اشتغال نموده ارقام و احکام و فرامین مطاعه
بهر محل از ممالک محروسه صدور می یافت و راقم این حروف نیز در آن
روز در زمره خدمت گذاران منتظم و منسلک بود و بعد از چند روز رعی قلیخان

بجائزه این خدمت پسندیده برتبه بلند قورچی باشی گری و تولیت مزار
کثیر الانوار خاقان رضوان مکان سرافرازی یافت و منصب ایشیک آقاسی
باشیگری و تولیت مزار کثیر الانوار خاقان رضوان مکان ثالث بناه بمهدی
قلیخان تو و امارت دیوان بیگی بجاه اغزلو بیک غلام خاصه شریفه مرجوع گشت و
در ان [illegible] کوه کیلویه بقول الله آقاسی مرحوم محفوظ شد و مواجب مقرر [illegible]
عنقا و بیک مبلغ پنجصد تومان قرار یافت و الکای ابرقوه به [illegible] آقاسی
معوض گردیده و داروغگی دار السلطنت قزوین بکلجاسی بیک و [illegible] صفی قلی
بیک نیزه چی باشی و نیزه داری امام وردی بیک و شیراز بسیار داده و بیک
ارسطاو یوزباشی غلامان که در آن روز خدمت شایسته نموده بود و بخو بعض
یافت و بسایر جماعت از قورچیان و غلامان و غیرهم که فدویت و
اخلاص از ایشان بظهور رسیده بود انعامات و خلاع فاخره مرحمت
گردیدند و این قضیه عظمی که چرخ در سابق بان غرابت حالی مشاهده نموده
بیمن [illegible] دولت اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل اللهی بسهولت و آسانی که
[illegible] که بصر صرلی بر دو [illegible] و [illegible] و هیجان آمده بود و

بشمشیر سیاست خدیو جهان فروشست امید که پیوسته وساده سلطنت
و سریر عزت بوجود فایض الجود این برگزیده خالق جهان
آراسته بوده درگاه این مفخر تاج و دیهیم ملجا و ملاذ شاهان
هفت اقلیم باد منع فرمودن شراب و سایر مکیفات غیر مشروع ذوق سکان بسیط
مکرمت حضرت عزت کاروان حروف و نقوش را که ایجاد ده
خامه روانه کشور شهود ننموده تا شتر فوج مور که در شهر عبور نماید پای
رفتار بسته محو لذت و محبوس حلاوت صحبت میسازد فحمد له
ثم حمد اله که پس از اعطای شریعت محمدی و ملت احمدی پیوسته
این گوهر والا را محارست پاسبانان هشیار مغز بیدار دل عقل کار
از تاراج سارق شک و قلق و هم حافظ بوده مکشوف الدوات دیده
بینا راه دخول بیت المعمور دل خداشناس بر دزدان قوی
بازوی سپهر اساس مسدود نموده ولای حضرت خیر الفتوح و اولاد
اطهار را حط آفتاب برگرفتن این درة التاج ایمان ساخته
از فروغ این آفتاب بی کسوف جان ارباب شکوک تهها

ابراحه ثانی اشتن بیت الحرام را از فیض تعمیر خدیوان خدا شناس
برای آبادی کرامت نموده و بدین قبل سعی فرمان دهان حق بین ترک
وادی ادیب عرات خدا شناسی زدوده و چهره صدق و حق را
که از هجوم نامحرمان در تتق تقیه مخفی و محجوب بود در پاسبان
جانستان برگزیدگان این سلسله علیه چون مهر جهانتاب جلوه
ظهور داده و از جوهر تیغ درخشان روشن تا شان این دودمان والا
مکان دام در راه فتنه از اهل بطلان نهاده مرات نقش این
مرام اکه از نهار دولت همت بیهان اعلیحضرت ظل الهی همواره طبع
این خدیو نقطه طراز حسن اعتقاد در آبیاری گلبن شریعت محمدی
علیه و آله افضل الصلوات و التحیات سرمایه شکفتگی گرامیت
نموده چنانچه گردش سپهر را از مذاق زعیمان دوران جام
زلال شریعت مطهره را کنف اقداح مداهمت بلند
و همت پیوسته در ایام سلطنت والا عموما و در این ایام که مسند
وزارت بوجود سلطان العلمائی آراسته است خصوصا

معطوف بر آنست که دار الملک شرع از دست انداز نیرنگ لا
ابالی مصون بوده زلال اطاعت باری در بهر کاری غبار الایش
نپذیرد و درین ایام که این بیت علیا مانند تر که باهستی سلطنت
بهمایه پیرایه کمال پوشیده فرمان همایون شرف نفاذ یافت
که دختر رز که از بی پدری و خود رایی با بیک دید و خوب و زشت با
اختلاط درست دارد پای در دامن کشیده از حجله بیرون
قدم جرات بعشرت آباد خم و اندیشه خانه مینا و هودج پیاله
و خیابان گردن صراحی نگذارد و دیگر که چینی و برش بروی دوران
آرزوی واسع مشربان بی تکلف را که تند ساز د مینا را از قفعا
و تعیین قالب تهی گردیده پیمانه را پای گردش از کار ماند سبو
بد دست ببر چسبیده ریختن زنگ خونی ندامت عذر خواه گناه شیشه
بطلکده ریسه لی باتان حیرت چون کشتی طوفان زده قرین اضطراب
و بی قراری گردیده نشسته تا کی رفیق شبانه روزی باده است از
وحشت خنده انتعاشش بر چنگ مانند حیرت زده درا که کسی

عیش میگساران بی ران جریان داشت نقف بسموم این حکم نافذ همه آن از موج سراب
ساخت نوعروس وصف که از نقد ضرب و نطق سر حلقه ارباب
اصول بوده گوشش از گوشواره جلاجل پرداخت کمانچه هدف تیر تغافل
و پیمانه از خجالت تهی دستی هر یک ساغر گل است زاده تا گستک
نفسی تیغ خورده که گرد دستی بگردد و کباب با شکسته خون آلوده ترم
نوشته که داخل بزم میگساران شود از بسیاری ریزه شیشه و پیمانه
پیک خیال مدتها بتوهم آنکه مبادا افکار شود از سیر وسعت آباد اصفهان
باز مانده و در زوایای تجاویف دماغ ارزوا گزیده بود و دل عاشق از
تکاپوی طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده هوا از رنگ شمیم باده بعلی
بر خاک بی اعتباری ریخته مانند سحاب شفق نوش و سنگ ریزه با برد یمانی
عقیق بر دوش بود نسیم شمیم آلودی نه دیم آنکه مبادا بتهمت مستی گرفتار
شحنه محتسب نا آشنایی شود از قاعده بی در جانب بریتی آرد و انبار با احتیاط
آشنا صورتی آب فراغت نمیخورد با اهل بادی التفات شاهنشاهی
خاطر همایون از شوق این امر که در زمان هیچ یک از پادشاهان صورت وقوع

نیافته بود بالکلیه فارغ گردید و چون پیوسته باده گساران و میکشان را سلسلهٔ
عیش بدستیاری زلف شاهدان نازنین و هنگامه آرایان محفل بدکاری و نا
پرهیزکاری آراسته می‌باشد ازین رهگذر فواحش را رواج و رونق تمام
بهم رسیده بود و در حجرات خانات و محلات بشغل مقرره معاضدت
باکسه که دشمنان جبلی بی آبرومند علاقه اشتغال داشتند تا بجایی که نفس
بهیمی از قوت عاقله چیره دستی حاصل است و بتحریک شیطان از منهج مستقیم
عدول مینمایند جمعی کثیر گرد آمده مبلغی خطیر بسرکار دیوان بصیغه مال بعنوان
ترخان میرسانیده اند همت والای اعلیحضرت ظل رحمن وجه مذکور را که
مبلغهای کلی میشد سهل انگاشته امر فرمودند که آن بدکاران را از امر
زبور نهی نموده نگذارند که من بعد مرتکب افعال شنیعه گردند و بجهت ازدیاد
رواج شریعت مطهره مقدسه امامیه را تیر از شغل بوتنی دوزی و فروختن
دمیقم اخباس که شایع شده بود و مسلمانان میفروختند منع فرمودند و باز هم
بجهت ممانعت مبلغها بجامه ستهر نقد میرسانیدند بشرف اسعاف مقرون
نگردید امید که پیوسته ارکان شرع مبین و ملت مستبین بتقویت رای متین

بر خسرو معین مشید باد سرافرازی یافتن راقم حروف برتبه ارجمند مجلس نویسی
چون از روزی که دهقان قضا نهال ابداع را در بوستان قدرت کامله غرس
هر نهالی منتج ثمری و هر شاخی مدد برای تربیت و شمول اهمیتی و عموم این امر
بمرتبه ایست که هر گیاهی زبان بشهادت آن گشوده و مرات هر برگ سبزی صورت
وقوع این تماشا نمایان گلشن ایجاد نموده هرگاه محسوسات ظاهری که مجاز ارباب
و گلکند مقتضای این امور توانند شد تخم اخلاص و اعتقاد را که خبیث آل زمین پاک طبع
دانشمند منزلت وقوع اهمیتی بروجه اتم واکمل توانند بود و هنگام درین امر سعادت
فرجام نهال اخلاص این بمقدار بمنزدی خلوص عقیدت و صفای طویت در رشح
سحاب الطاف خسروانه بلباس خضرت و نضارت پوشیده برتبه مجلس نویسی
سرافرازی یافت و بوسیله علاقه بندگی این آستان عرش بنیان سر افتخار بر
آسمان رسانید پیوسته مامول و مسئول آنست که برهنمائی تائید و پیشوای توفیق
سالک طریق مستقیم رضاجوئی اعلیحضرت ظل الهی بوده نقد جان را در
سعی صرف خدمات لایقه ولی نعمت که صلاح و فلاح ... دین
رضیه ... مندرج است نماید چون فرمان قضا جریان ... بنور

است که جواهر واقعات زمان امد توامان در سلک تحریر کشیده باشد حدوث
با وجود پیرانی بی سرانجامی دعا نه از سحاب نیسان رحمت حضرت
استدعای درراری ولالی منظوم و منثور مینماید که با وجود کم بضاعتی از عهده
این امر مشکل بیرون تواند آمد امید که چون تهیدستی و بی بضاعتی تحفه
بارگاه کرمانست از ورای الهی بحصول مارب مباهی گردد آمدن نذر محمد خان
والی ترکستان بدرگاه خلایق پناه چون موجد ممکنات بمقتضای حکمت
بالغه صاحب دولتی را از اصناف بنی نوع انسان که بهترین نتیجه کن فکان است
برگزیده متوج تاج امتیاز سازد و هر روز امری که موجب انتظام دنیا و ظهور
انتظام بوده باشد مشاهدهٔ دیدهٔ ارباب بصیرت میگرداند که گویا از عیان
جمعیتی فردی از افراد امکان امان نماند و یکی از علامات دولت بی زوال
اعلیحضرت ظل اللهی آنجا سلطنت پناه نذر محمد خان والی ترکستان است
که بعد از سیاد جود امام قلیخان که آمدن تشریف عالیه بدرگاه معلی سبق
دگر ذریعه روی نیاز بآستان خلافت نشان آورد و تفصیل این اجمال
آنکه سلطنت پناه مشار الیه بعد از امام قلیخان بر مسند دولت آن

ممالک از روی استقلال متمکن گردیده کوس اقتدار و اختیار بلند آوازه گردانید
و چون در همان ایام اسفندیار خان والی اورگنج بدرود جهان گذران کرده
بعالم بقا رحلت نموده بود و از خلفی که شایسته تقلد قلادهٔ سلطنت باشند
نبودند محمد خان محمد قاسم سلطان نوادهٔ خود را بکومکی انبوه بآن حدود
فرستاده بی ارتکاب زحمت آن محال را بحیطه تصرف در آورد و وقوع این
امر موجب ازدیاد نشان و شوکت او گردیده و بنابر حرص بر اخذ و جر
نقود و اجناس همگی همت مصروف بر آن میداشت که از ظرایف امتعه
و اجناس آنچه هر یک از امرا و سپاهی و رعایا داشته باشند نقل سرکار
خود نموده در ضبط آن اهتمام نماید بنابر آن از اسب و شتر و املاک و غیره
و ملک آنچه تر و هر کس میدید بخاصگی خود منسوب میکردانید تا آنکه امرای
بخارا که همواره ما بین ایشان و جماعت بلخ بنابر همچشمی غبار کدورت
و نفاق ارتفاع داشت تحمل سلوک سلطنت پناه مذکور ننموده و در دفع
و باقی تویزرا که یکی از امرای معتبر اوزبکیه است برانگیختند که در حدود
تاشکند سر از ربقهٔ اطاعت کشیده بمسالک طریق نافرمانی گردد و باقی

بود بموجب توطیه و تمهید یلنگتوش و سایر امرا عمل نمودند نذر محمد خان خود او نیز
را ببر کردن ولد خود عبد العزیز خان بدفع باقی یوز نامزد کرد امرا با بن عزیمت
چند منزل پیموده در سه منزلی بخارا توقف نمودند و ما فی الضمیر خود را با
عبد العزیز خان در مقام اعلان آوردند بخت عبد العزیز خان از غنیمی
ابا نمود و بالآخر بوسواس شیطان و حب جاه و ریاست که مجبول انسانست
بتقلد امور سلطنت راضی کردیدند الوس اوزبک و اجامره بخارا که احسن
ناس‌اند بمحض اصغای این خبر شروع در تاراج اموال و اسباب نذر محمد خان
نمودند که سلطنت شاه خان را دیگر مجال توقف در بخارا نماند و
و بر جناح استعجال روانه بلخ کردیدند و عبد العزیز خان با یلنگتوش و امرا
داخل بخارا شدند و در اندیشه آن بودند که نذر محمد خان را از بلخ نیز بیرون
کرده ولایت ترکستان را بلا منازعی و مشارکی تصرف نماید و نذر محمد خان
بعد از دخول بلخ با معدودی چند از امرا که بر رفاقت او آمده بودند
در تدبیر استخلاص ملک میبود بناچار ابواب داد و دهش بر لشکری کشوده
در تالیف قلوب و استرضای خاطر ایشان سعی مینمود و چون رشته

داتفاق

داتفاق احوال او از هم گسسته بود هر یک از ملازمان که استیفا حظ مینمودند
بلا توقف نزد عبد العزیز خان میرفتند و چون سلطنت پناه مذبور را وثوق
باقوال و اعمال ایشان نمانده بعد ارتکاب تردد کثیر مینمودند و بسبب
عبد العزیز خان و تتبع او چیره دستی آغاز نهاده هر روز محلی از محال بلخ
را تاخت مینمودند بعد از وقوع این امر سلطنت پناه نذر محمد خان را رای
برین قرار گرفت که از پادشاهان هندوستان استمداد نماید غافل از اینکه
ورود این جماعت باعث ازدیاد پریشانی مشار الیه خواهد شد تا اینکه
پادشاه هندوستان مراد بخش ولد خود را با علیمردان خان و جمعی از امرا
بصوب بلخ فرستاد جماعت مذبور بهر محلی از محال که وارد میگردیدند
ضابطان ثغور و مستحفظان قلاع بنابر آنکه معاون و معاضد ایشان
خواهند بود ایشان را در قلاع راه میدادند و نذر محمد خان بسبب اختلال
اوضاع از حقیقت کار ایشان از آنکه جماعت مذبوره داخل بلخ کردند مطلع
نکردید و بعد از ورود بلخ که از کیفیت اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را
مجال نیافته بتقبیل آستان عرش نشان او عزیمت کردانیده باتفاق قتلق محمد

سلطان ولد محمد قاسم سلطان بشرح خود که حاکم اورکنج بود و بعد از اختلال
احوال ندر محمد خان از اورکنج ببلخ آمده نزد خان مذبور می بود روانه درگاه
جهان پناه کرده بود تعیین کردن محمد بیک غلام خاصهٔ شریفه یساول صحبت بمهمانداری ندر محمد خان
و محمد علی بیک ناظر بیوتات چون سلطنت پناه ندر محمد خان از جنود مسعود فرار نموده با
ولد و پسرزادهٔ خود معدودی چند از اوزبکان بحوالی الکاء مرو رسیده بود
علیقلی خان بیگلربیگی مرو غلام خاصهٔ شریفه از ورود ایشان اطلاع حاصل
نموده جمعی را بمهمانداری تعیین کرده حقیقت معروض پایهٔ سریر خلافت
مصیر گردانید و اعلیحضرت ظل اللهی که مروت و کرم و مردمی و غریب نوازی
ابا عن جد شیوهٔ کریمهٔ ایشان است محمد بیک یساول صحبت را با مبلغ کلی از تومان
تبریزی اشرفی باستقبال سلطنت پناه مذبور فرستادند و ارقام و احکام بنام
بیگلربیگیان و امراء عظام و کارکنان ممالک محروسه صادر گردید که هر منزلی
از منازل که سلطنت پناه مذبور وارد گردد نهایت تعظیم و تکریم و توقیر و تبجیل بتقدیم
رسانیده در لوازم خدمتگذاری و مهمانداری دقیقه فوت و فرو گذاشت
ننمایند و نامهٔ محبت ختامه بنام سلطنت پناه مذبور مشتمل بر تفقدات گوناگون ع

صدور

صدور یافت و نظارت و اقبال پناه شمسا محمد علی بیک ناظر بیوتات را که مدتهای
مدید در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان و نواب خاقان
رضوان مکان انار برهانهما بساط قرب و راتق و فاتق امور بیوتات بخدمت
مهمانداری سلطنت پناه تعیین نموده مقرر داشتند که با نقود و اجناس بقیاس
متعاقب محمد بیک روانه شود و ایالت و شوکت پناه محمد قلی خان ایشیک آقاسی
باشی حاکم الکاء ری نیز مقرر شد که بعد از نظارت پناه مذبور روانه شده در حینی
که سلطنت پناه مذبور وارد الکاء مشار الیه شود لوازم خدمت و میزبانی بتقدیم رسانیده
مشار الیه را بدرگاه معلی آورد و چون سلطنت پناه مذبور بر سبیل استعجال روانه
درگاه معلی بود در الکاء مرو دو سه روزی بیش توقف ننموده بر سبیل الیغار
روانهٔ مشهد مقدس معلی شده بود و محمد بیک در مشهد احراز ملاقات خان مذبور
نموده باتفاق روانه درگاه جهان پناه گردیده بودند و مرتضی قلیخان بیگلربیگی
مشهد مقدسه و بیرام علیخان حاکم نیشابور و محراب خان بیگلربیگی استرآباد در حین
ورود خان مذبور بالکاء متعلقه بایشان هر یک با قشون و لشکری از حد افزون
استقبال نموده پیشکش و هدایاء لایقه گذرانیدند و نظارت پناه که بمهمانداری تعیین

شده بود در اکثار استطام ادراک ملاقات سلطنت پناه مذکور نموده نقود و اجناس
بیشمار که از دو بار اقبال ارسال یافته بود با چندین راس اسپ مزین بزین و لجام
مرصع بجواهر قیمتی به بندر محمد خان مذکور رسانید و مشار الیه را از مشاهده این حال
استظهار مالا کلام بهم رسیده در آمدن مساعت می نمود تا وارد اکثار آشک
اقاسی باشی گردیده ایالت پناه مذکور نیز نزل و ارمغان بسیار و تحف و هدایای
بیشمار از نقد و جنس و اسپ و شتر و غیر ذلک گذرانیده لوازم خدمت و جهاد تقدیم
رسانید و باتفاق روانه درگاه فلک پیشگاه گشته حقیقت بموقف عرض رسانیدند
فرمان همایون نفاذ پیوست که طوایف امم و اصناف بنی آدم از سادات و
فضلا و سپاهی و رعایا و اهل اصول و نغمات و ارباب معارک فوج فوج به
استقبال خان مذکور شتافته ابواب عیش و طرب بر روی آن خان گرامی
مفتوح سازند و تهیه چراغان اطراف میدان نقش جهان نموده آتشبازان
اشکال و تماثیل ترتیب نمایند که در بیگاهی بسوز شود هر یک اعجوبه کاری خود در آن
امر منصه ظهور رسانند و از منازل مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله که بجهت نزول سلطنت پناه
مذکور مهیا شده تا قریه دولت آباد که مسافت آن شش فرسنگ راه است آئین بندان

از زینت

از زینت و مخمل و دیبا فرش نمایند بعد از انجام این امور معروض بارپافتگان سرادقات
جاه و جلال گردید که خان مذکور وارد قریه دولت آباد شده گروه گروه مردم
باستقبال شتافته از در دولتخانه مبارک تا قریه مذکور دو رویه تفنگچی از سوار و پیاده
صف کشیدند و پای انداز بنوعی که از اشرف غرض و مقصود یافته بود گسترده گردید و اعلیحضرت
ظل اللهی نیز بمرکب دولت و همعنان اقبال با ارکان دولت و اعیان حضرت و
خاصان و مقربان سوار شده استقبال خان مذکور نمودند و در اثنای راه ملاقات
واقع شده بر روی اسپ یکدیگر را دریافتند و چون مرکب خان مذکور بجهت طی
مسافت بعیده ماندگی و فرسودگی داشت یکی از جلوهای خاص را که مزین بزین
و لجام مرصع قیمتی بود بخان ذی شان عنایت فرمودند و باتفاق متوجه شهر گشته
در اثنای راه بمصاقل کلمات دلپذیر زنگ کلفت از آینه خاطر آن خان
بی نظیر زدودند و آن اسیر سلسله آلام و مقید دام حوادث ایام را بمفتاح لسان اعجاز
بیان از قید کدورت برمی آوردند و در آن روز کثرت سوار و پیاده بمرتبه بود
که آسمان خورشید جهان افروز را در خاک پنهان کرده بود و دیده روزگار روز
رستخیز را برای العین مشاهده مینمود و ابیات راقم را بر زبان میراندند بیت

زبس مردم و مرکب درین جایگاه ٭ ز تنگی سوی شد برکه بسته راه ٭ شمار سپه را نداشت

کس ٭ هوا تنگ بود از برای نفس ٭ و در آن روز بموجب فرمان لازم الاذعان در

باغ خاصه شریفه مشهور بتوپخانه واقعه در دروازه طوپخی بزم شاهانه آراسته

مطعومات و مشروبات بی اندازه مهیا و آماده گردانیده بودند نواب اعلیحضرت

ظل اللهی باتفاق خان ذی شان در باغ مذکور ورود آمده مشغول صحبت و عشرت

گردیدند ارباب طرب هر یک که در فن خود نادره عصر بودند هنگامه آرا گشته ترانهای

رنگین و نواهای مختلف تا بهدرا حلقه در گوش کشیدند و اعلیحضرت ظل اللهی که به شیوه

فصیح زبانی و شیوا بیانی از تاجداران جهان ممتاز بودند هر گوهر مطلبی سخن دری

بنوادر کلمات اعجاز آیات آن پادشاه کهن سال را غریق لجه بحر حیرت کرده شدند

و چون بمحل حیرت نبوده باشد که بروشنائی خرد دوربین در عنفوان ریعان شباب

حاوی چندین مراتب کمال که اکتساب هر یک از آن خردمندان دانش اندوز را

در مدتها متمادی بدشواری حاصل م [illegible] شده اند و بعد از کشیدن مطعومات

و مشروبات و انقضا صحبت سوار شده [illegible] شهر گردیدند و تا دولتخانه مبارکه

همراه بوده خان ذی شان را از آنجا روانه منزلی که جهت ایشان تعیین نموده بودند ساختند

شرح

شرح آتشبازی و روانه نمودن خان ذی شان نذر محمد خان بصوب ترکستان چون چراغ

دولت هر یک از فرمان روایان که بصرصر حوادث منطفی شده بود ستار ز مشکوة اقبال

الهی الضیا این دودمان والا تبار مستفیض گردیده و هر یک از فرمان روایان

که باقتباس انوار دولت روی نیاز باین آستان که مرجع آمال جهانیانست

آورده اند انواع انعام و احسان یافته لهذا بر پیشگاه ضمیر والا کیمیا نور تجلیات

الهی روشنست چنان پرتو افکند که خلوت دل آن خان والا شان را که از دخان

حوادث روزگار تیرگی اندوده بود بشعشع چراغان و عجوبه کاری استادان

آتشباز ظلمت زدا و فروغ بخش گردد و شب [illegible] رمضان المبارک بموجب

فرمان واجب الاذعان هنگامه این تماشا گرم گردید عمارات میدان نقش

جهان را که در وسعت و فسحت نمودار آسمانست از روی خاک تا سطح بام

که مقارن گنبد افلاک است کواکب مثال بشمع و چراغان آراستند قطعه چراغ افروختند

از اندازه بیرون ٭ در آتش شد زمین همچو گردون ٭ جهان گردید گلشن از کواکب

بر آمد آفتاب از خاک کوئی ٭ ز دلها گرد غم گردید رفته ٭ بیکدم شد گلستان شکفته ٭

استادان آتشباز اشکال و تماثیل عجائب که مرتب ساخته بودند از شرار شفقی

رنگ پیمانه سنگ و آهن قرین نغمه هستان و دست افشانی سماع صوفیان میکرد
اعلیحضرت ظل اللهی باتفاق خان مذبور در بالا ر دولتخانه مبارکه بزم افروز و رونق
آراسته تماشای آن بزم غریب میشنودند آن خان والاشان و منسوبان از ملاحظه
آن جشن دلپذیر تعجبات نموده خرمن غمهای اندوخته را بآتش دلکشی آن بزمگاه
میسوختند تا نیم شب باین دستور بازار جشن و سرور گرم گردید و بعد از انقضای
صحبت کر هنگامه آسایش و استراحت رسید ندر محمد خان با منسوبان دستوری
خواسته روانه منازل خود گردیدند و بعد از وقوع این جشن پر سرور تفقدی تازه
و تکلفی بی اندازه خاطر جوی خان مذبور مینمودند در همان چند روز بنابر گرد
طی مسافت بعیده مزاج ندر محمد خان از نهج استقامت عدول نموده حقیقت این
معنی معروض بارگاه ایستادگان سرادقات جاه و جلال گشته بنخست حکمت و حکمای
پناه جالینوس الزمانی حکیم محمد حسین قمی طبیب باکه تجربه اندوزی دانشمند
فراهم آورده ماموره ساختند که معالجه آن خان نماید و چون قدوم میمنت لزوم
اعلیحضرت ظل اللهی را در شفای علیل مرا بهن دار الشفای امکان خاصیت
انفاس عیسوی قرار داده رعایت خاطر مهمان از دست هست غرض عین و عین غرض

بشمارند

بیشمارند بقصد ملاقات خان مذبور دیده را از فیض مقدم شریف روشن
گردانیده روانه گردیدند و ندر محمد خان از استماع این مژده دلپذیر خوشدل و
خندان شده پای انداز لایق گسترده استقبال نمود و بعد از اجرای خدمت
ستایش بعذر تفقدهای گوناگون گشوده شرایط نیکو بندگی بتقدیم رسانید و
بیمن قدوم صحت لزوم خسروانه عارضه خان مذبور زایل گردید بعد از چند
روز کس فرستاده طالب رخصت انصراف و کومک شد اعلیحضرت ظل اللهی
فرمودند که بعون عنایت الهی و نیروی اقبال بی زوال انجاح مرام آن سلطنت
پناه [illegible] همت والا است اما چون عساکر فیروزی اثر و سپاه نصرت پناه
بنابر وقوع امنیت و اطمینان که بدستیاری الطاف الهی و اقبال نامتناهی
حاصلست در اقصای ممالک منتشرند مناسب چنان مینماید که چند روزی
مشغول عیش و نشاط و سیر و شکار بوده مرفه الحال باشند که فرامین و مناشیر
باسم امرا و حکام در باب اجتماع عساکر منصوره صدور یابد و بعد از جمعیت لشکر
تمامت اثر بقصد استخلاص ملک موروثی روانه گردند آن خان بی اطمینان
بحسب پریشان دماغی و شوریده حالی باین معنی راضی نگردیده سالک طریق

مبالغه و الحاح کردید چون بهیچ وجه من الوجوه قرار ایمنی با مومی الیه صورت امکان
نداشت بناء برین نقود و اجناس بیکران و باد پایان صرصر پا بازین و لجام قیمتی
که در وسع امکان نگنجد جهت آن سلطنت پناه فرستادند و ایالت پناه ساروخان
طالش را که بزیور تدابیر صائبه آراسته است سردار لشکر ظفر نشان نموده برفاقت
سلطنت پناه مذکور روانه گردانیدند و احکام جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور
و عز ورود یافت که امرا و اعظام خراسان که جمعیت ایشان بسهولت صورت
امکان دارد نزد سردار مذکور جمعیت نموده در استرداد ملک موروثی سلطنت
پناه مذکور و تمکن او بر سریر سلطنت سعی موفور بظهور رسانند و سلطنت پناه
مذکور بمرافقت بخت و هوس وصول تاج و تخت از راه مازندران بهشت
نشان روانه گردید و در مازندران بهشت نشان که غیرت افزای جنان و
رشک فرمای گلشن فیروزه گون آسمانست بسیر و شکار اشتغال نموده از ظرایف
اجناس قیمتی که در عمارات دلپذیر آن خطه ارم نظیر از زمان نواب گیتی ستان
الی الآن مهیا و آماده است آنچه خواهش خاطر رقم انتخاب بر آن کشید بر داشته
بعنوان ملکیت تصرف نموده و باین عنوان با ساروخان روانه خراسان گردید

درشهر

درشهر مشهد مقدس معلی رحل اقامت انداخت طوایف قلماق و سایر طوایف
اوزبکیه که از آن خان ذی شان روی گردان شده بودند از بیم تیغ
بی امان عساکر ظفر نشان کس نزد نذر محمد خان فرستاده اظهار اطاعت و
انقیاد نمودند و نذر محمد خان بمظاهرت و معاضدت سپاه ظفر پناه مستظهر
گشته در حوالی بارو چاق بجماعت قلماق ملحق گردید و در اندک روزی بسبب
قحط و غلا لشکر هندوستان بتسلیم آن ملک فسیح الفضا رضا دادند و بسبیل
تعاقب و توالی کس فرستاده نذر محمد خان را طلب نمودند و نذر محمد خان بمظاهر
اقبال روانه گردید و آن ملک را که اندیشه تسخیر آن بدشواری مینمود باسانی
بدست آورده بر مسند سلطنت متمکن شد و درین آمد شد سوای ملک موروثی
که بتصرف آن سلطنت پناه آمد قریب پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس
از سرکار خاصه واصل سلطنت پناه مذکور گردید امید که پیوسته آستان عرش
نشان ملجا و ملاذ خوانین جهان و خواقین ذی شان بوده باشد داستان آمدن
جان نثار خان و ارسلان بیک ایلچیان پادشاه هندوستان و شرح شکار [illegible]
چون ولایت بلخ بشرحی که سبق ذکر یافت بتصرف والی هندوستان در آمده سلطنت
پناه نذر محمد خان برفاقت توفیق احرام طواف آستان فلک نشان بسته

ارادت بدین درگاه معلی آورد و حقیقت ایلغی گوش زد پادشاه هندوستان
شده دود اضطراب بکاخ دماغ آن پادشاه حیرت نگاه راه یافته بعد از
سگالش تدبیر قرار بران یافت که شخصی را برسبیل حجابت روانه درگاه جهان
پناه گرداند که از گفتار نرم دیوار آهنین در پیش سیلاب افواج بحر امواج تواند
کشید بنابرین میر عزیز را که بمزید زبان دانی امتیاز داشت برسم حجابت نزد
سلطنت پناه نذر محمد خان فرستاده که شاید بنیروی چرب زبانی آتش نخوت مثال
شعله انتقام نذر محمد خان را در قید تسخیر تواند آورد و جان نثار خان را که سه هزاری
منصب و از همگنان امتیاز تمام داشت با ارمغان و سوغات و اجناس
قیمتی و جواهر گران بها روانه این درگاه ساخت و بعد از ارسال آن [illegible] از
اندازه شناس ارسلان بیگ را که در مقام ترقی و ترغیب داشت نیز با یک
قبضه شمشیر مرصع با الماس و جواهر قیمتی و نفایس روانه ایران نمود و خبر ورود
ایلچیان مذبور با کنار ممالک محروسه بعد از آنکه نذر محمد خان کامیاب و
کامران روانه شده بود معروض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردید
و میرزا محسن اصفهانی مستوفی خاصه که در زمان خاقان رضوان مکان [illegible]
صفدر خان بمعوی الیه مرجوع بود بمهمانداری جان نثار خان معین گشته روانه

شد و مبلغی خطیر بجهت اخراجات ایلچی مذبور و توابع و لواحق و اسب تازی
با زین و لجام و یراق و خلاع فاخره مصحوب معوی الیه ارسال یافت میرزا محسن
از راه دار العباد یزد روانه شده در الکای طبس با ایلچی مذبور ملاقات نموده
مشار الیه را بانعامات شاهانه و الطاف خسروانه مستمال گردانید باتفاق
از شوق عتبه بوس آستان خلافت نشان سجده در جبین رقصان روانه
گردیدند و در ساعتی که خاطر خواه ایشان بود باتفاق ارسلان بیگ داخل
اصفهان شده بمنزلی که تعیین یافته بود نزول نمود و بعد از چند روز بشرف
پابوس که جهانرا لب مدعای آن بارست سرافراز گردید و نامه محبت نگار و
[illegible]ن شمار بنظر اعلیحضرت ظل اللهی گذرانیده از صحیفه زمان که کتاب ستر
الهی است گذارش دوستی و یکتا[illegible] نسبتی که دودمان همایون پادشاهان هند
را با این سلسله والا محقق است ظاهر نموده مستدعی ازدیاد حصول ایلغی گردید و از
اعلیحضرت [illegible]ل اللهی بنوازشات گوناگون اختصاص یافت و بنوید عدم تعرض
الکای هندوستان و سالم ماندن آنملک[illegible] از صدمه سیلاب تیغ بی امان جان بازان
اطمینان بخش خاطر آن دریوزه گر احسان شده و بعد از چند روز که برخواید بردوتنان
[illegible] خطر که کفه خیال او از بر تافتن آن عاجز بود شفقت شد و چون قرب

هنگامه بزم ملاحظه طور نشست و برخاست و گفت و شنید و محفل آرائی
و مجلس گذاری شده بود لازم نمود که سبک تازی و تیر اندازی و تفنگ زنی
و صید افکنی نیز ملحوظ دیده اعتبار ایالت پناه مذبور گردد و دو سه نوبت
که موکب اقبال شکار کلنگ و آهو و کبک و تیهو و سایر وحوش و طیور نهضت
می نمود مشار الیه را از ملتزمان رکاب همایون شمرده همراه می بردند و در شکاری
از چابک سواری و سبک تازی و صید بازی شیوه چند که باعث تعجب نظارگیان
دشوار پسند تواند بود بظهور رسانیدند و موجب حیرت تماشائیان گشت نخستین
در شکار حوض ماهی که بجرگه شکار کوهی فراهم آمده بود به یک نقطه مهره تفنگ
رقم انتخاب بر دو صید که با هم کمال دوری داشتند کشید بی اختیار صدای
تحسین ایلچی هندوستان باوج آسمان رسید الحق که این شیوه تا حال بتقدیم
نرسیده که دعا را در کوچه این بیت زبان ضبط توان نمود و همان تفنگ خاص را
با ایلچی مذبور انعام فرمودند و چون اندر هنگام مرور و عبور بر جبال شامخه و
اعلام راسیه پایه که از حصار ساختن صید بر وجه اتم میسر نمیگردید نخچیر در
خور خواهش و شوق صید افکنی فراهم نیامده بود حکم نافذ جریان یافت که در جوار
ورقون دام شکار از حلقه جرگه بیرون انداختند و چون گسترده گردید [illegible] یافته

و آداب گاهی مطمح انظار عنایات نامتناهی شاهنشاهی مقرب الخاقانی
الله ویردی بیگ امیر شکارباشی و کاروان صافی نهاد شایسته خدمت
صاحبان عدل و داد مقرب حضرت سلطانی قلندر سلطان تفنگچی آقاسی
بترتیب و انتظام آن هنگامه مامور گردیدند و امیر شکارباشی بفطانت ذاتی
لطف و نسق را که نقیض یکدیگرند چون سرکنگبین صورت اتحاد پوشیده در
شورش احوال مردم جرگه که از پی دستک راه دایره گرد دار ایستاده تبدیر
پیش میرفتند کوشش فراوان نموده در بوادی بی آب تهیه آب و ضروریات
ایشان کرده بنوعی سکالش آن کار نمود که بیابان نورد از اغبار عطش بر
[illegible]ب و دهان نشست و رشته تدبیر آن کارآگهان دایره جرگه مانند
عقد گوهر اتساق و انتظام یافت و شیر شکاران بدامی که یک فرسخ در یک فرسخ گسترده
بودند منتهی گردید و آن کارآگهان عریضه مشتمل بر اتمام کار و جمعیت شکار بدربار
آسمان اشتباه رسانیدند و موکب اقبال قرین جاه و جلال در حرکت آمده مقرر
گردید که ایلچی مذبور نیز در رکاب ظفر انتساب بوده باشد و بعد از وصول بصیدگاه
دامی که آهوی قطار از طی طول و عرض آن فرسوده گردیده بر از رعنا غزالان ملحوظ
گردید و اعلیحضرت ظل اللهی با چند نفر از خاصان داخل دام گردیده باقی عساکر از

خارج دام حلقه دیگر ترتیب دادند بیت بگرد آهوان ترکان خونخوار صف
مژگان نمودو ز نرگس بار • دران هنگامه از شاخ گوزنان • درختستان خشکی
شد نمایان • بالجمله اعلیحضرت ظل اللهی با بندویان و بکهتان مشغول صید
افکنی گردیدند سیل خون غزالان روی زمین را چنان ال پوشید
و در هر سوی فوارها از آب لعل بدخشان جوشید دامان اهل دایره مانند لاله
از خون رنگین بود و چشم سیاه غزالان دران زمین شنگرف گون چون داغ
لاله مینمود اعلیحضرت ظل رحمن از خدنگ جانستان زخم را با پخیه مقارن
داشتند و از قطرات خون نخچیر تخم لاله و گل بر زمین میکاشتند بیت سبکدست
ناوک زنی بهر دیدنی تیغ که از صید را جان نیامد دریغ • در اثنا شکار در خاطر
مبارک پرتو انگند که در شیوه حکم اندازی هم تفنگ بکار رود فرمودند که توان
بود که تیر از و ساختن یکچوبه تیر دو گوهر آبدار دیده صید شیران بهم کشیده گردد
مستمعان از زبان اقرار با امتناع این امر گویا گردیدند مقارن این حال صیدی
نمودار گشته نواب اعلیحضرت ظل اللهی در خانه کمان در آمده گفتار را از نور
کردار پوشیدند خروش و فغان از جانسپاران باوج کیوان رسید بیت چنان
یافت ناوک ز شصتش گشاد • که بد خواه خواند آیت ان یکاد • و مرا [illegible]

حکم

حکم اندازی فطانت ذاتی که مو شکاف دقایق رموز غیبی است بحیز ظهور پیوست
تفصیل این اجمال آنکه از وقوع اعجوبه مقرر فرمودند که امرا و ملازمان رکاب غیرت
در خدمت اشرف کمانداری نمایند در اثنا آنحال ایلچی را بخاطر رسید که چون زور
کمان هندوستانیان معلوم است که تا چه غایت است اگر کمانی مناسب بازوی او
عنایت شود بقدر مقدور درین کار بذل جهد تواند نمود مقارن این مسلیت
اعلیحضرت ظل اللهی از کمانهای خاص کمانی موافق بازوی مومی الیه عنایت
فرمودند از ظهور این امر غریب تعجبات گوناگون دست داده ایلچی زبان به ثنا
و محمدت سکالی گشود و چون از فوران خون صید لباس مومی الیه آلایش یافت بر فرق
بخلاع فاخره سربلند گردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید افکنی فارغ شد و صنایق
امر بصید اندازی رخصت یافته سوای آنچه هر یک از آن گروه را بدست
افتاده تصرف نمودند عدد صید به شش هزار رسید و در نهایت کامرانی بمقر
سلطنت رجوع نموده ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایالت پناه
اوتار خان را تعیین نمودند که برسم حجابت روانه هندوستان شود و ایلچی در
نهایت خشنودی روانه گردید و از نقود و اجناس همه جهت در عرض
امد و رفت قریب پانزده هزار تومان و اصل ایلچی شده بود امید که پیوسته نگار

تا رب در کمند وجان اعادی مانند احباب دیوانات شکاری از سپاه ...
مجروح وستمند باد وقایع متنوعه درین سال ایالت وشوکت پناه نتیجه
الامرای العظام مرتضی قلی خان قاجار خلف محراب خان که مدتی با ایالت
مرو و بعد از آن با ایالت مشهد مقدس سرافراز بود بنابر خدمات لایقه که از
منشأ الیه و والد مرحوم او درین دودمان خلافت مکان بمنصهٔ ظهور رسیده بود
رتبهٔ سپهسالاری ایران وایالت قلمرو علیشکر امتیاز یافت و ایالت الکا
مشهد مقدس که بموسی الیه مرجوع بوده بدستور ایالت پناه قورچقای خان شفقت
شد و تولیت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ عرش درجهٔ امام ثامن ضامن که
بمرحمت پناه میرزا محسن رضوی مرجوع بود بسیادت و نجابت پناه
السادات والمجتهدین میرزا باقر رضوی که بصفات کمال آراسته است
تفویض یافت و بیگلربیگی الکا چخور سعد بکنجعلی خان چرکس که از مرتبهٔ یوزباشیگری
غلامان برتبهٔ بیساولی صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد شرح ساختن
عمارت مبارکه دولتخانه موسوم بچهل ستون بر ضمیر روشن دانشوران سخنگذار که در
دانستن هیچ امری فرو گذاشت نکرده اند پوشیده نخواهد بود که افتادگی صحبت
سرو بلند و خاکساری پایهٔ است بغایت بلند تا دانه را دهقان از چشم

دامن بر خاک بی اعتباری نیندازد علم خضرای نشو و نما بر تارک ثریا نزند و تا
سنگ تن شکسته و گداز تن ورزنده آینه سازش آینه روشن نسازد بمقتضای
این معنی درین سال پایهٔ رفعت زمین که افتادگی و پستی را بر طاق بلند نهاده
تا باسمان رسید و لوای برتری خاک باوج ثریا کشید یعنی این حضرت خسرو نشان
و معمار سرای قلوب جهانیان توجه بنای دولتخانهٔ معلی گردید چنانچه بزرگی
متعرسته از پوست پرده گشای دیده بینندگان میگردد و بعد از اتمام این
عمارت علو این دولتسرا بمدت دوران عدت بر عالمیان ظاهر شد از شوق
اچنین بنای بلند پایه از خاک کم ظرف تنک مایه بدان میماند که کدو از تخم کدو
حاصل آید یا سنبله از دانه بال فرونی گشاید عقل از تماشای این زیبا عمارت
غریق بحر حیرتست که آیا آسمان بزمین آمده یا زمین بر آسمان رسیده امهات سفلیه
را از آبا علوی تا اکنون خلفی که شبیه پدر تواند بود بدین عنوان نزاده و بزرگی
و برتری بچنین نقشی تا امروز بر خاک نیفتاده صحیفه خیال ز نقش بستن بعنانش
تنگ و براق فکر را پای رفعت در طی طول و عرضش لنگ است سکان شرق و غرب که
از دو توفیق تماشای این قبه نزاده دوده یافته اند اقلیم رابع را آسمان چهارم
می پندارند این زیبا بنا را خورشید عالم خاک میشمارند نظم اوج فلک پست ز بالاش کم

طاقش از آن نیست عمودست خم • بسکه بود وسعتش از حد فزون • صرف نشد فسحت
از آنجا برون • این کاخ زربا نمود و قصر مذهب در سنه تنکوزئیل سنه ۱۰۵۸ زیور
تعمیر پوشید ارباب طبع و اهل نظم در باب بنای آن تواریخ گفته و بالماس تفکر
گوهرهای آبدار معانی سفته اند از جمله این مصراع بخاطر وقاد ایران مدار سلطان
العلمای رسیده بود که ع مبارکترین بناهای دنیا • بالفعل همین تاریخ بر کتابه
آن زیبا بنا منقوش است و راقم حروف را نیز این تاریخ بخاطر رسیده که نظم
مرحبا دولتسرای خسرو ایرانیان • ای مبارک منزل عیش و نشاط جاودان • کی
توان گنجاند شرح وسعتش را در سخن • کوته از اندازهٔ عرصش بود طول بیان • در حریم
هر زمین هر کنج افتد سخن • زانکه فرش آستان اوست سقف آسمان • هر کجا با
تماشای تماشا ممکن است • رفته همچون صیت خویش از قیروان تا قیروان • گفتمی
کز ابتدا و انتها میدانستی • سایهٔ او در سواد کشور هندوستان • هست چون این
خانه از شاهی که چشم عالمست • سال تاریخش از آن شد خانهٔ چشم جهان • دنیا دیدگان
جهان کرده که چون چرخ کهن سال بر گرد کره خاک گشته اند متفق اند که نو عروس
از مادر خاک در وجود نیامده و دلبری بدین زیبایی گلگونه ربایندگی
مردم فریبی نمالیده زینتش دلنشین و قبایش گردون نشان منقبتش ازین خاک

نازش

نازش بر آسمانست امید که تا قبهٔ گردون در اضطرابست و دورانست این بنای راسخ
البنیان منزل دولت جاوید این خسرو کامران باد • داستان نهضت همایون
بقصد فتح دار القرار قندهار و فتح آن ولایت بتائید کردگار سلطان قدرت
کامل ایزد توانا که جهان امکان و شهرستان زمین و آسمان بنیروی قهرمان شوکت
و چیره دستی عدالت و سیاست او انتظام دارد معمورهٔ ربع مسکون را که سجده گاه
صدرنشینان بزم سپهر بوقلمون و مطاف محرمان محمل نشین گردونست بمیامن
اقبال بیزوال شهریاران و توسط بخت بلند تاجداران از دستبرد ویرانی
و تاراج نا سامانی محافظت و محارست مینماید ازینجاست که دیده دوران دقیقه بین
و دوربین اندوزان صاحب یقین تیقظ و آگاهی سلاطین عدالت آئین را در
محارست اقلیم سلطنت و پاسداری دار الخلافه حشمت بمنزلهٔ باغبان که آبله
دست سعی و پای تردد طراوت بخش و نضارت افزای ریاحین حدائق میگردد
دانسته اند چنانچه اگر بسوء هوشیاری و خبرداری باغبانان هجوم لشکر بیگانه
سبزهٔ خودرو و خار بر شاهراه بوستانی تنگ میسازد اگر یکی از مسند آرایان و
فرمانروایان از بیرون زوری نشاء رهوش پرداز صهبای دولت دیدهٔ آگاهی
را از انتها بسته چشم صورت مشغول خواب غفلت کرده در آئینهٔ دامن گلهای

اجلال از دست داده خار اختلال آسوده و فارغ‌البال نخواهد بود تند الحمد والمنه که از
سایهٔ حضرت رحمن و آفتاب سپهر دانش و عرفان از آغاز اشراق نهال دولت
دمیدن از ازاهیر بستان فزای سلطنت پیوسته مساعدت بخت بیدار و دل هشیار
از خوردن آب بهر برگ این حدیقهٔ همیشه بهار خبردار نمود در اوقاتی که خاطر از
تنسیق امور جهانگیری و جهانداری فراغت حاصل نموده طالب قرار و آرام میگشت
بشنیدن داستانهای باستانی و استماع شرح اطوار و آثار سلاطین سلف که
آباء علوی و امهات سفلی را فرزندان خلفند اوقات شریف صرف مینمایند
و از این نسخهٔ اعتبار که تغیر نقوش لیل و نهار است درس آگاهی میخوانند و پیوسته
همت والا نهمت مصروف بر آن میدارند که تلافی خسران و جبر نقصان که در ملک
ایران واقع شده باشد کرده شود در این سال که سنهٔ سابع جلوس اعلی بر اورنگ
سلطنت عظمی و دارائی کبری است چون خاطر همایون بالکلیه از جانب آذربایجان
و شیروان و آنحدود جمع گردیده سرادقات خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که
قندهار را که در زمان نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیانی بسبب غدر
و مکر علیمردان خان بشرحی که سبق ذکر پذیرفته از ایادی تصرف کارکنان این
دولت ابد توامان بیرون رفته بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ تسخیر در آورند و [illegible]

مدت

مدت آمده این جنس کار بی پیش از این در که وقت بگذارند و بمقتضای شاورهم
فی الامر ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرمودند در این ابواب استعلام
آنچه مقرون بصلاح دولت ابد مدت دوران عدت تواند بود نمودند مشکاران
کارگاه خلافت تصویب رای زرین و منش دیده [illegible] دور بین اعلیحضرت
ظل اللهی نموده معروض داشتند که شاهد مطلوبی که در آئینهٔ ضمیر منیر جلوه پذیر گشته
از وجه صحت نقص معرا و از شائبهٔ ناز زیبائی مبراست بنا بر علی هذا الاتفاق فرمان
همایون نفاذ یافت که لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت حشر که در اطراف و جوانب
ولایت ممالک محروسه منتشر بودند در چمن بسطام که از ییلاقات خراسان بحسب وسعت و
فسحت امتیاز تمام دارد جمعیت نمایند و در این باب ارقام مطاعه بنام بیگلربیگیان
عظام و امرای کرام و قورچیان و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه
صادر گردید و خود بنفس نفیس در ساعت مسعود که ملک المنجمین ملا محمد شفیع منجم اختیار
کرده بود با مقربان درگاه و ملتزمان رکاب سعادت از دار السلطنهٔ اصفهان
نهضت فرمودند قریهٔ دولت آباد را مقر رایات جاه و جلال و اعلام سعادت و
اقبال فرمودند شعر بیرون راند چون از صفاهان سپاه شدش دولت آباد
آرامگاه از آنرو خرد زین محل جست که دولت بفالش برآمد بتخت بما آنکه

سوای جماعت [illegible] کشیک که همیشه بر دربار بارگاه جاه و جلال اقبال امثال حاضر
میباشند سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد و ممالک محروسه و محال [illegible] و
ساله خود متفرق بودند در حینی که دیدهٔ رکاب [illegible] از سر اقدام تشریف بدر عزیمت
روشنی می بخشید از کثرت درخشیدن سنان کرهٔ خاک نمودار صحن آسمان و بسیط
زمین بمثابه دریای بیکران گردید شعر نمودی سپاه سعادت لوا گلستانی از
برجم نیزها سپه موج زن بود در دشت و غار چو سیلاب بر گل بفصل بهار
بعد از ورود دولت آباد چون بجهة تهیهٔ اسباب سفر افراد سپاه و احاد لشکر
را بشهر رجوع میشد سه روز در قریهٔ مذبور توقف نمودند و صبح روز چهارم بصوب فی
دولت و همرکابی سعادت روانه گردیدند روز پنجم باغ مبارکه تاج آباد مضرب خیام
سرادقات جاه و جلال گردید در ان مکان نغز نشان که از حیثیت اهتزاز هوای
بی انداز گل لطف و ترشیح صفا از سایر بساتین روی زمین امتیاز دارد
تا نه یوم اقامت نموده سیر آن باغ دلگشا و تماشای آن روضهٔ ارم فضا
نشاط اندوز و فرح افزا بودند شعر چگویم از ان باغ پر آب و تاب که [illegible]
از هوایش گلاب شراب گل از جام شبنم عیان چو کیفیت می ز چشم بتان
باغ کز روی تحیران پا کشید توان بلبل از گل نشنید نگویم گل و غنچه خار چمن

جون غنا

٨٥

چون نغمار بلبل بود در سخن نهالت در برگ گل عندلیب چو در پرده ساز صوت
غریب دران شادمانی ندارد حساب که گل میکند کار جام شراب گم
نسبتش گر بخت خطا است تفاوت ببین از کجا تا کجا است بر خویش هست
فردوس زشت که چون شاه سروی ندارد بهشت چون آن را [illegible] از رسیدن
دار الملک وجود بر بدی [illegible] دلکش میباشد و همان چند روز عریضه رستم خان
والی گرجستان و حمال خان قراقلر بدرگاه جهان پناه رسید مشعر باینکه طهمورث خان
والی گرجستان کاخت که از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا امروز لوای
غدر و مکر افراشته سالک مستقیم شاهراه اطاعت و انقیاد نمی بود و درین ایام
منبع غبار فتنه شده بداعیه تاخت کارتیل عازم انجا شده بود و بعد از وقوع
مقابله و مقاتله و امتداد مجادله و محاربه تاب مقاومت جیوش منصوره نیاورده
آواره دشت ادبار گردید و داود میرزای ولد او که بمزید جرأت و جلادت معروف و مشهور
و استظهار طهمورث خان و سایر کوه گرجیان کاخت بدو بود در هنگامی که بجهة گردآوردن
سپاه روانه محال بوده در اثنای راه دوچار حمال خان و غازیان قراقلر گردیده
و از طرفین دست جلادت باستعمال سیف و سنان و زوبین و تیر و کمان گشوده
بعد از وقوع کوودار مغلوب سپاه اسلام گشته و داود میرزا با چند نفر از صاحب

وجود آن گرجستان از ساغر سرشار تیغ درخشان غازیان مست شراب ناگوار بی
میگردد و بسبب وقوع این فتح مبین کل گرجستان که تخت تصرف اولیای دولت
قاهره درآمده حکام و مستحفظان بجهت ضبط ثغور و تنظیم و تنسیق الکاء مذکور محصّل
تعیین نموده و رؤس آن گردنکشان نیز عنقریب متعاقب عرایض بنظر
کیمیا اثر میرسد از رسیدن این خبر مسرت اثر که از مبشرات حصول مرام بود
گلهای خوشدلی و انبساط شکفتن و عنادل قلوب هواخواهان این دولت ابد
بر شاخسار شکفتگی و انتعاش نغمه سرا گردید اعلیحضرت ظل اللهی این مژده فرخنده
را انوار اتمام عطلت دانسته از راه کرماب و سیاه کوه متوجه خوار گردیدند و بجهة
دفع صعوبت شکار و ملاحظه اسپان صرصر تک آهو شکار که در مراتع آن محال
بلا مشتبهی نمایند آسودگی مراکب و سپاه نصرت آثار الکاء مذکور را بیست روز
مضرب سرادقات واقع السعادات فرمودند و در ایام توقف هر روز بقصد
شکار سوار شده داد عیش و خوشدلی میدادند در ایامی که محال مذکور مضرب خیام
اقبال بود جعفر سلطان و باباحاجی سلطان و سایر ریش سفیدان [illegible]
که در الکاء بلخ بسر میبردند و در حین انقلاب ترکستان و آمدن محمد خان [illegible]
گردون توامان بالکاء خراسان آمده بودند بشرف تقبیل بساط عزت و تقبیل

آستانه

آستان سلطنت سرافرازی یافته مورد الطاف و اعطاف شاهانه گردیدند
و در همین ایام مهدی خواجه ایلچی نذر محمد خان که به نیروی احراز سعادت خدمت
این آستان بعد دوباره سلطنت ترکستان متمتع گردیده بود و ایلچی ابوالغازی
خان والی اورگنج که او نیز چندی در درگاه فلک اشتباه بسر برده در سلک
راتبه خواران نوال انتظام داشت و بعد از فوت اسفندیار خان برادر
کلان خود بمعاضدت این دولت والا امرا اورگنج سلطنت خوارزم استقلال
یافته با نامه اخلاص آئین وارد گردیده بسجده و پابوس اشرف مفتخر
و مباهی گردیدند چون خاطر ولات مذکوره از خبر توجه موکب مسعود بسمت
خراسان در تزلزل و رنگ چهره صبر و سکون شان از بیم و هراس لحظه فلحظه در
تغیر و تبدیل بود ایلچی ابوالغازی خان را مشمول خلاع و انعامات ساخته.
رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد که یعقوب بیک قورچی خاصه
شریفه برفاقت ایلچی مذکور تا درگاه سلطنت پناه مذکور رفته او را از استحکام
اساس خلت و استواری قواعد مودت اخبار نماید و چند راس از اسپان تازی
[illegible] نژاد که بسرحد مهوری رسیده بود با امرا و اعیان قسمت نموده
[illegible] روز دیگر بخت و راهنمائی اقبال در حرکت آمدند و در اثنا راه سیاه

حضرت پناه و لشکر ظفر اثر از امرا و قورچیان و غلامان و آقایان فوج فوج
مانند جداول و انهار که داخل دریای بیکران گردند بعسکر ظفر اثر می پیوستند
بعد از ورود قصبه طیبه بسطام چون آن بلده مینو نظام بکثرت میاه و وفور
انهار استشهار داشت دران مکان رحل اقامت انداختند و چون در حین
عطف عنان بکیران عزیمت بصوب بغداد آوازه اراده جهانگشایی
و اقلیم گیری در اطراف و اکناف انتشار یافته بمسامع قریب و بعید و دور
و نزدیک رسید سلطان ابراهیم خواندکار روم از عالم حزم و دوربینی که مبادا
این سیلاب قلاع و بلاد متوجه بغداد بوده کاخ شوکت آن سلطان و الا شأن
را خراب و ویران نماید دو ایلچی کاردان را بسبیل تعاقب و توالی بجهة تشیید مبانی
وداد و استعلام احوال روانه بارگاه جهان پناه نموده و یکی از آنجمله در قصبه
بسطام وارد شده نامه مشتمل بر رسوخ قواعد صداقت و الفت و طلب فیل که
آنرا تقریب فرستادن ایلچی ساخته بود بنظر اشرف رسانید و منظور نظر عنایات
و التفات و مورد عنایات و خلاع پادشاهانه شد و محمد قلی بیک ولد قاسم بیک
توبرون (?) بسفارت و رفاقت ایلچی مزبور تعیین شده نامه مودت ختامه بنا بر اتحاد
مجتهدین شرع دوستی سمر (?) دود در حیز تحریر در آورده ارسال یافت و مقرر شد که یک

زنجیر

زنجیر فیل که در دار السلطنه قزوین بود با جل زربفت و سایر اسباب تکلف و
چند نفر فیلبان که لازم باشد در سر راه ایلچی مذبور حاضر سازند که در حین
ورود باتفاق شد (?) پادشاه والا جاه مذبور برسند و در همان ایام لازم نمود
که سایر ایلچیان سلاطین را که در پای تخت خلافت جمعیت روانه نمایند حسن
قوش بیگی ایلچی عبدالعزیز خان را بانعامات خسروانه و خلاع ملوکانه سرافرازی
بخشیده و مهدیخان سلطان عرب را مقرر نمودند که باتفاق موما الیه روانه
شود و دیلمی بیک ولد مرحوم قراق خان بیگلربیگی سابق استراباد بحجابت
محمد خان و رفاقت مهدی خواجه اختصاص یافت و چون والای منیف و
برشتای (?) جرأت می بیند که پی سبق ابتدا و آگاهی قصب السبق از خصم رباید
بخاطر ملکوت ناظر چنین خطور نمود که بجهت یکی از طرز دانان آداب سفارت نیز
با نامه مودت ختامه نزد پادشاه هندوستان فرستاده طلب ملک قندهار که
پیوسته در تصرف منسوبان این دولت عظمی بوده نمایند اگر بلا منازعه آنمحال را
تسلیم نماید بنای مودت طرفین از تطرق و خلل مصون و محروس ماند و شاهد
مرام بی ارتکاب مشقت و آلام در آغوش حصول آمده باشد و اگر غشای مناقشه
بر دیده بصیرت ساخته بلاحظ شعور حال نمایند از کیفیت نهضت همایون

اطلاع یافته باشند و نامهٔ مشحون معانی مزبوره بدین ترتیب در سلک تحریر آمد

نقل نامه که تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر

الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا

و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لآلی تلالی

محمدت لا یتناهی اساس که در مقیاس خرد خرده بین دقیقه شناس لعل

و یاقوت آفتاب و ماه رایج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور

گردان اضداد را از عاجزخانهٔ تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشید

گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استار گردانید اوراق پریشان وجود

انسان را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از

رشتهٔ التیام شهریاران عدالت شعار بشیرازهٔ امنیت و عافیت رسانید

سالکان ظلمتکدهٔ امکان را که سرگشتگان تیه حیرت‌اند بمصابیح ضیا شموع عقول

انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده بناخن تدابیر

فرمان روایان خیراندیش گره کلفت و حیرت از خواطر عموم خلایق گشوده

بعضی از سلاطین ذی شان را بعادت امتثال ان الله یأمر بالعدل

والاحسان شادمان و مسرور نموده جمعی را عمون و اذا تولی سعی فی

الارض

الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد

از ثمرهٔ رحمت بی غایت دور گردانید نکهت ریاحین بستانی را که هر یک

لباس ابتها بعد آنکه در بر داشتند از گردش پیمانهٔ نسیم بهاری در ساحت

گلستان وحدت اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را بحجه گرمی هنگامهٔ خوش نشینان

چمن از زلال حکمت بالغه بمضمون الذی جعل لکم من الشجر الاخضر

نارا در صحن بوستان افروخت شعر ساخته از لطف بی خاکیان چار حد باغچه

کن فکان گشته تمام این باغ پر از رنگ و بو یک گل رعنا است شب و روز او

تندرستش آورده بیرون بی تعب یوسف رونا زچه تاریک شب یک گل خود روست

زباغش بهار یک ورق زرد فرا و روزگار زود و دیر و دونا معدود زحدیقه طراز

گلشن ایجاد شمع شبستان مبدأ و معاد و واسطهٔ نزول رحمت الهی محک عیار دانش

و آگاهی یعنی ثمرهٔ دوحهٔ برومند گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و

فساد سپهر کسود مبلغ کریمهٔ اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف

بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین قطعه

محمد کاز ازل تا ابد هر چه هست بنام آرایش نام او نقش بست و بر آل و اولاد اطهار و

اصحاب کبار او ما دام اللیل والنهار سه و بعد بر مرآت خاطر والا و آینهٔ ضمیر

معلی المحجوب و دستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمای بی‌تناهی الهی را شکری خاصه
که بدون اتیان آن از عهده شکرگذاری و سپاس‌گذاری آن احسان بر آمدن
متعسر بل متعذر است یعنی چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل و
انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد ادای شکر بیرون از قیاس
سلطنت عظمی و دارائی کبری مقصور بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و
تکثر و توفر دواعی ملک رانی پرورش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین
و قاطنین هر یک را بدیده مبنای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام
حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین انثار نقود رعایت و مراقبت اند بذل
جهد بتقدیم رسانیده رقبه جهانبانی را از شغل ذمت این دین الهی سبکبار
سازند و چون از روزی که کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضه
کفایت و درایت این محتاج الطاف الهی گذاشته اند بنابر فسحت و وسعت
ممالک محروسه و مشغولی بسایر اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان
حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام فرخنده آغاز فرخنده فرجام
شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
السلام و التحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت ارتفاع اقبال موطن

حا

حاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر
خاک آن آستان عرش نشان نور و ضیا افزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار
از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تاسیس مبانی
ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار و الا مقدار بذمت همت حق‌شناس ادای واجب
و لازم نمود که استعلام احوال آن متمکن ارائک سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی
کبری نموده در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این
بنای گردون اساس که بمحض اقتفا و تاسی بسنت سنیه سلاطین سلف و روابط
دوستی آبا خلفا از مفترضات و متحتمات بود بنابر تجلی ذات ستوده
صفات آن پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر
بود واجب گردید و یکی از جمله صفات حسنه و اطوار پسندیده آن محیی مراسم
صاحبقرانی که محمود همگنان و محسود خواطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت
پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستانست که با آنکه آن
ملک در کشاکش ارتکاب محنت و مشقت در حیطه تسخیر و تصرف جنود مسعود
در آمده بود بنابر رعایت سلطنت پناه مذبور و اظهار لوازم فتوت و وفا داد از
سر آن مطلب عظمی بزودی همت والا نهمت گذشته آن ملک وسیع را بسلطنت پناه

مذکور مسلم داشتند لهذا زبدة الاماثل والاشباه شاه قلی بیک ولد مقصود بیک ناظر
بیوتات را که از نظر زدانان رسوم سفارت است روانه خدمت عالی و محفل معلی و موده
که بندی از مراتب دوستی و یکتادلی را که پیش نهاد باطن صدق مواطنت زبانی
گذارش دهد و سلسله بنیان موالات و مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این
دو دولت عظمی مانند خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها
داشته اند کرده و چون حجب مغایرت و تتق منافرت بتحریک نسیم وفاق و اتفاق
بالکلیه مرتفع گردیده بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی مسدود است و در بندست همه
همت والا بر استیفای استدامت امنی که استرضای خاطر خالق و خلایق در ضمن آن
مندرج است مصروف و معطوف و به استمراعات امیرات که موجب رفاه حال کافه
رعایا و برایا است مطمح نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان نمود که شطری از
مخزونات خاطر در معرض اظهار و اعلان آید بر خاطر دریا مقاطر که مطرح
اشعه لمعات قدسست واضح و لایح خواهد بود که از آنجا که همواره همت سلاطین
معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور میباشد دیده دوربین
همت بلند و بینش ارجمند از امعان جزئیات پوشیده در تأکید و تشیید
این بنای الهی بجهة ابقای ذکر جمیل کوشش میفرمودند اگر نظر بر رابطه پدر

فرزندی

فرزندی نموده ظرایف قند بالمره را باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش
تفویض نمایند و در تسخیر ممالک فسیح الفضا دولتی جاوید که مرور دهور و
تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مامون خواهد بود کوشیده
چنان کنند که معماری رای رزین آن حضرت و عدالت آیین بنا رفیع
اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنان ممالک طرفین در این
بیت الامان از نوایب دوران و تابش آفتاب حوادث قرین عافیت و
رفاهیت و امان باشند علی مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان
نور دو عالم و جوان خواهند بود الهی و شاه قلی بیک ولد مقصود بیک که
در طی نامه مذکور مذکور شد بجهة تبلیغ رسالت معین گردید و مامور شد که بر سبیل
ایلغار روانه شود و بعد از فراغ بال از تدبیر امور مذکور روان ساختن
ایلچیان بدستور مقرر بر چند روز با خاصان و مقربان بسیر و شکار چمن بسطام
و ییلاق ابر که بحسب لطافت میاه و نزاهت هوا و کثرت گلها و خضرت سبزه و
زیادتی صفا چنانچه اشعار این قاصر البیان بدان اشعار مینماید که نظم چه منزل
همه سنگ و خاکش بهار بهوایش خوش و آبها خوشگوار ز نقش زگل مرغ طاوس رنگ
در و کوهها چتر طاوس بر ز نزهت چنگل بود آن کوهسار نه سر تا بپا همچو ابر بهار

دران سبزه از رعب مرز و بوم * چو مژگان بود گرد چشم نجوم * ز جوش گل لاله پس
دران بیت جا * نیاید از آن کوه بیرون صدا * چسان لب با فغان تواند گشاد *
که از دواعبا لاله آتش بسر میداد * تیغ سر کوه هیش که بر منیع بود * بر آن کهکشان جوهر
تیغ بود * چگویم ز سیرابی آن هوا * که از روی جو گوهر درخشد صفا * شفق عکسی از
بس بود مهر فام * بر آید دو صد صبح از جیب شام * چو گل کز لب جوی سر بر کشد *
ز جیب شفق آفتابی دمد * بی نو عروس جهان چرخ زال * سفیداب بیزد ز والای
آل * ز موج هوا لاله می بر دمد * تو گویی که شمع است در دست مست * نبارم
با آن آتش خوبرو * که این داغ زیبا است هندوی او * ز گوهش که از روی شفق
زاده است * فلک ساغری از خم باده است * ز ره بینش انجا ز حیرت کم است * که خورشید
خشت سرای حم است * الحق نما بوده تو خیمه نموده تو چون تنظیم و تنسیق
اسباب توپخانه و قورخانه و آذوقه که در عرض ایام محاصره و فایع کار نماید
از لوازم بود قلمند سلطان جو که تفنگچی آقاسی را بجهة ملاحظه یراق توپخانه
روانه مشهد مقدس معلی نمودند و محمد بیگ یکدلی بجهة بیرون کردن شتر از
محال قریه عراق روانه کردید و مبلغ ... هزار تومان از خزانه عامره تحویل محمد قلیخان
جغتای حاکم سابق ایروان شد که از محال مشهد مقدس و توابع و دار السلطنة

هرات و فراه و سیستان غله ابتیاع نماید و در همان ایام سرهای کفره گرجستان
و والد طهمورث با اعلام و کرنا و سایر اسباب ایشان بنظر اشرف رسید بعد از جمعیت
سپاه انجم شمار که فضای زمین بر از دحام ایشان تنگ و اقدام بیک اندیشه
از جمیع طول و عرض آن ملک بود از بسطام بقصد زیارت آستانه مقدسه از
راه سلاق بالیوس که بوفور آب و علف اتصاف دارد در حرکت آمدند الحق آن
طریق دقیق که از فراز و نشیب اعلام شامخات و جبال راسیات مانند هلال راویح
حضیض عیان بهر چند از ریگ تر ابت مکان بر وضات جنان منتهی میشود اما
سالک آن طریق را از کثرت احجار و تراکم اشجار و ارتفاع جبال و اعتلاء تلال
و دشواری مرور و صعوبت عبور چنانچه این ابیات راقم حروف بران ناطقست

نظم
ز پست و بلند آن ره بیکران * بچشم آمدی هیچو وضع جهان * نمودی از آن
راه پر پیچ و خم * کواکب چو بر پشت ماهی درم * شد تا بچه از ... بند زود * حوادث
گرانید این ره فرود * عجب نیست که فیض نشو و نما * از آن کوه چون سبزه روید صدا *
درازش که بروی گذرگاه بود * زمان را از آن رشته کوتاه بود * شب و روز گفتی
به پیرامنش * بلنگیست خوابیده در دامنش * از آن رو ندارد بهارش قران *
که بگذشته زین شیوه از ... بنیان * بران شد بالا نشسته کامیاب * نمودی چو از

آسمان آفتاب چون بپوشید کان صراط طی آن بی ارتکاب تعب و آلام و
مشقت مالاکلام میسر نمیگردید اما از انجا که پست و بلند قلهٔ سبزفام سپهر در پیش
جولان برق عنان مهر درخشان یکسانست در اندک وقتی طی آن مسافت مخوفه
سلطان میدانی که بر سر دو راه واقعست نزول اجلال فرمودند مترددان آشنایان
طریق بندگی و مرحله پیمایان بوادی فرخندگی بعرض رسانیدند که یکی از طرق
مذکوره بسر ولایت مشهد مقدس منتهی میشود و دیگری از نیشاپور بحجهٔ ماحول
که عبارت از آستانهٔ مقدسهٔ منوره باشد می پیوندد و اما راه سر ولایت بحسب
قرب و گشادگی و همواری مزیت تمام دارد از انجا که زیارت قدمگاه حضرت
امام الجن والانس از راه نیشاپور بحصول میپیوست و اعتقاد والای حضرت
ظل اللهی سرگرم پابوس آن حضرت بود دوری و پستی و بلندی آن راه را
بر خود هموار ساخته مقرر داشتند که آغرق و احمال و اثقال از راه سر ولایت
روان شود و خود با جمعی که ملتزم رکاب نصرت انتساب میباشند شکارکنان
از راه نیشاپور روانه گردیدند و بشوق تمام و آرزوی مالاکلام بزیارت سنگی که
نقش پای مبارک آنحضرت بران مرتسم است سرافرازی یافتند **نظم**
فروزنده سنگی چو شمع یقین ⁂ بران نقش پای شه شهنشین ⁂ رسیده بعیوق از

برتری

برتری ⁂ شده شیشهای دانش مشتری ⁂ بنزد چراغ سپهر جلال ⁂ که از نقش آن
پای دارد و بال ⁂ زهی سنگ والای گوهر نسب ⁂ که پا جفت کرده براه ادب ⁂
و بعد از استفاضهٔ فیوضات و ادای مراسم بندگی و طاعات و سودن رخ
نیاز بران قبلهٔ مآرب و حاجات روانهٔ مشهد مقدس معلی گردیدند و در حین
وصول طرقبه که سواد مشهد مقدس سر کشیده دیدهٔ نظارگی میگردد و گنبد مطهر
منور مانند جرم قمر که در شب چارده درخشان باشد از ان سواد مرئی میشود از
انجا که دیدهٔ نوربین از ان کحل الجواهر ابصار ضیا پذیرفت از بارهٔ آسمان
نشان چون پرتو مهر فروزان فرود آمده روی نیاز بر خاک گذاشتند و سجدهٔ
شکر اضطرار این سعادت و ادراک این موهبت بتقدیم رسانیدند و همچنان پیاده
متوجه سرادقات عزت گشتند و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود بجهه دخول
مشهد مقدس شده بود بدستور با امرا و خاصان پیاده متوجه شدند **نظم** کجا حاجب
وهم و شهپیست ⁂ در انجا که بال ملک مرکبست ⁂ و هم از گرد راه بتقبیل سدهٔ سنیهٔ
آن آستان خلدنشان فایز گشتند و بعد از طوف مرقد مطهر و مضجع منور و ادای
صلوات و زیارت پیاده متوجه دولتخانهٔ مبارک گردیدند و قریب پنجاه روز که مشهد
مقدس منور آرامگاه دولت و اعلام اقبال بود اکثر اوقات بزیارت آستانهٔ مقدسه

که بر ذمت اعتقاد فرض بود اقدام نمودند و پس از ادای این شغل مفترض بجام متحتم
اوقات همایون به تنسیق و تنظیم اسباب قلعه گیری صرف نموده درین امر بذل جهد
بتقدیم میرسانیدند و چون آن اقلیم کشا از مراعات حال سپاه از[illegible] تفتیش
حال این گروه از فرایض است فرمان همایون نفاذ پیوست که وجه مواجب سپاه
نصرت مقرون که تعداد آن از اندازه تعقل بیرونست از خزانه عامره نقد داده
شود و ارقام و احکام بنام سرخیلان و ریش سفیدان و پیشوایان ایل و اویماقات
خراسان بصدور پیوست که هر یک از فراخور حال و استطاعت شتر بجهت حمل و نقل
اسباب توپخانه و قورخانه در مشهد مقدس حاضر ساخته در سکالش این امر کمر جد و
اجتهاد در میان بندند و امر فرمودند که از جمله توپهای صاعقه کردار دوزخ شرار
ثعبان شعار که در مشهد مقدس و نیشابور بود پنج قبضه توپ بالیمز همراه آورده شود
نظم چه گویم از آن توپهای کلان • کران بر شد کوه را استخوان • شده بهر تخریب
هندوستان • چو خناب این نخ دریا روان • ز رخش جوان جسته زالکه جو • باین بچه ها رفت
دست عدو • اگر قلعه ز آنکه کیهان بود • بر غره آتش سیل و دیوار بود • گشودی
گره بانگش از کوهسار • چو از غنچه گل نسیم بهار • زبانی سراپا گلو در صدا • سراپا
یک انگشت تعلو کنا • در اندم که ناخن شد روبرو • بود عاشق و چنگ معشوق او

بوقتی

یعنی که از اضطراب درون • دل از سینه اش گشت افتد برون • بلند است در عاشقی نام او
نفس گشته فریاد در کام او • بیکبر وصد الیش بسط زمین • چو بیرون کند دست از آستین
بماند ز جای چون کهکشان • بیجد صد الیش چو در آسمان • بخود چون لبش آفرین
خوان شود • دل دشمن از وی پریشان شود • چو گوید ز هندوستانی سخن • ز بیم بشکند
زنگ مشک ختن • تو و نیست و نیزش ز کوه کران • که از سایه اش خاک دارد فغان
زند سایه اش غوطه از آسمان بسنگ • که کوئی فرو شد بدریا نهنگ • و انجام این خدمت
بعهده تفنگچی آقاسی نجد الحاصل در ایام معدوده که توقف مشهد مقدس چندین امر
عظام از ابتیاع غله و رزق سورسات و تسویت شتر از او بماقات و ایصال مواجب
سپاه نصرت پناه و سایر مهمات که سرانجام هر یک از آن در عرض یکسال ممکن نبود
بمساعی جمیله ایران مدارای سلطان العلمای صورت حصول یافت و باعث
تعجب اولوالالباب گردید الحق شاه امورند بود که رای رزین و عقل و دین این
ناظم مناظم دولت و دین در تدبیر آن بذل جهد نموده اگر چه راییه تجسم در بر کرده
بدیده ظاهر جلوه گر گردد نقوش بدیعه کوه کن که با ستحالت و امتناع انگشت نماست
چون خوی خجلت از جبین بیستون ریزد و سپهر مرتبه شناس بجهت کتمان و اخفای
صنایع آن صنعتگر غبار خجلت و بی اعتباری بر چهره نقوش و تماثیل آن بر فراکم

مهد بدیع معنی بین که موشکاف رموز دقایق است ملاحظه نمایند پوشیده نخواهد بود که این
نیز از رسائی اقبال اعلیحضرت ظل اللهی است که مسند وزارت بوجود کاردانی چنین
که حاوی مراتب کمال و جامع فضل و افضال است آراستگی دارد بعد از اتساق و
انتظام امور فرمان والا نفاذ یافت که مرتضی قلیخان سپه سالار با سپهبدیان و
امرای عظام و عساکر نصرت فرجام قبل از نهضت همایون روانه گشته قلعه سلطان
باتفاق تفنگچیان خاصه شریفه بعد از روانه شدن سپه سالار و امرای عظام
بیرون توپخانه روانه شود و در اثنا تنظیم و تنسیق امور بجهة ناگواری میاه و ناسازگاری
هوای مشهد مقدس مزاج اقدس چند روز از منهج صحت عدول نموده صاحب فراش
گردیدند چون هر امر عظیمی را فدیه در خور آن می باشد کارگذاران عوالم لاهوت که
مدبر کارخانه ناسوت اند روح مطهر مریم مکانی خلد آشیانی والدهٔ ماجده
نواب خاقان رضوان مکان را بجای یکی ذات مقدس اعلیحضرت ظل اللهی که خوا
بیت تن شاه باشید که باشد درست ✱ من و جان اگر شود پای سست و ذات
اقدس علی صحت که مطرز امید که این ذات مقدس علی مر الدهور و الاعوام از
اصابه عین الکمال در امان و متمتع ببقای جاودان باد
چون سهام دعای صغیر و کبیر و جوان و پیر بهدف اجابت رسید

ومزا

ومزاج اقدس و طبع مقدس بصحت گرائید و خاطر والا از نسق امور اطمینان حاصل
نمود رایات عرش بنا و الویه جهانگشا بصوب مقصود در حرکت آمد و بهشت روز
در ظاهر مشهد مقدس توقف واقع شد و بعد از انقضای ایام مزبور از راه جام و غوریان
روانه دار السلطنه هرات گردیدند و چون دار السلطنه مذبور از معظم بلاد ممالک
محروسه است و پای تخت سلاطین سلف بود بجهة آنکه در ساعت مسعود داخل
دار السلطنه مزبور شوند دو سه روز در بلدهٔ غوریان که بخوبی آب و هوا و عذوبت
میاه و خضرت و نضارت سبزه و وفور صید و شکار امتیاز تمام دارد توقف
شده در ایام توقف هر روز بجهة تنشیط خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه
شکار شده بتحصیل اسباب شادمانی مشغول بودند ولی محمد خان پادشاهزاده ترکستان
و عباس قلیخان بیگلربیگی خراسان و ساروخان طالش سردار لشکر خراسان
که در دار السلطنه هرات می بودند در حین ورود موکب مسعود بغوریان
بپابوس سرافرازی یافتند بعد از انصرام ایام مزبور در ساعت مقرر داخل
دار السلطنه مذبور گشته ولی محمد خان و عباس قلیخان و امرا تابین و ساروخان
و مردم دار السلطنه مزبور با آیین تمام باستقبال شتافتند سپاهیان مسلح و مکمل
از دو جانب صف آراسته ارباب حرف بتعبیه های دلکش که تماشائیان را

از ملاحظهٔ آن مسرت بی اندازه حاصل توان شد هنگامه آرا گردیدند اعلیحضرت
ظل رحمن با عساکر نصرت توامان در نهایت استقلال و شتاب تفرج کنان
و شادان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم حسن خان که باعث در
نهایت صفا و مشتمل بر نهر عریض و وسیع و تشیم آسا نزول نمودند و در عرض
ایام توقف به سیر کارزگاه و تخت و سفو و تماشای سایر متنزهات سکبغان
و کلان رکاب مینشستند و در همان دو سه روز محراب خان بیگلربیگی استراباد را
برتبهٔ جرچی باشیگری سرافراز فرموده مقرر داشتند که بیشتر از لشکر قیامت
شعار باتفاق قطرعلیخان حاکم دار المرز شاد اردبیل و عباس قلیخان حاکم
گرکس و جمشید خان حاکم سمنان و منوچهر سلطان حاکم صوفی و علیخان
سلطان شقاقی و خوداق سلطان حوانشیر و محمد سلطان اسیرلو حاکم
سراب و مهدی قلی خان سلطان و امام قلی سلطان با سپاه منصور و جمعی
از قورچیان شاهی بسیون روانه شود و چون بفعل عزیمت اقلیم کرسی
و کشورستانی در آتش بود با وجود چنان مکانی زیبا که تماشا در خلوت دیدهٔ
ارباب بصارت از شوق دیدن آن ناشکیبا است زیاده از هشت روز توقف
نمود مسلسله جنبان نقل و تحویل از آن مکان خلد نشان گشتند با لالان که

در دو فرسخی شهر وقعت مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و بنا بر آن که
معروض شد که در نیستان کنار هرات رود که در حوالی منزل مزبور وقعت شده و گراز
بسیار است خاطر اشرف از حیثیت میلان شکار گراز در ستیز سوز تشویق عزیمت
سو فرموده با خاص و عام سپاه بقصد شکار سوار شده امر فرمودند که لشکریان
نیستان را در میان گرفته بخروش و فغان و صیحه و فریاد در عدنشان آن وحشی
نژادان را از آن مکان بیرون آورند و در بعضی اماکنه که تراکم نی راه تردد
سوار و پیاده مسدود ساخته گرازان در حصن حصین و دیواری متین است
آتش زده نشان از نی نگذارند **قطعه** چنین داد پاسخ که فرمانبران بگیرند
اطراف آن نیستان که از بیم پیکان فرار نگذارند کنند چون گراز از نیستان فراز بهر
شتابند از آن جایگاه شود حلقه لشکری دام راه بعد از هبوب نسیم آن
فرمان شعلهٔ آتش سوزان در آن نیستان سر باوج کیوان رسانید گرازان را
دیگر مجال توقف در آن مکان نمانده از مضایقی که از انبوهی نی و بسیاری
آب و گل مرداب رود و اسب تیز تک را مانع دخول میدید رخت اقامت بصحرا
کشیدند اعلیحضرت ظل رحمن بسهام جانستان و خدنگ اصابت نشان
آتش زن خرمن هستی ددان میگردیدند **بیت** کمانی به بازوی و تیری بدست

سپاه

شتابان بهر سوی چون شیر مست ، فکندی کشور کشا هر چه به تیری گرازی ز پا
گرازی که گردیدش نره شیر ، ز دیدار او گشتی از هیبت سیر ، بدریای خون شد
تنش در زمان ، بیک تیر با تند کشتی روان ، بعد از صید تدرو و گراز و استلذاذ
شکار افکنی شاهین و باز متوجه سرادقات عظمت و اجلال گردیده و عزیمت
شکار اعظم و صید معظم که عبارت از اعادی ثعالب شیم است تصمیم یافت و
چون مرتضی قلیخان سپه سالار با فوج قاهره و جنود باهره باتفاق بیگلربیگیان
و امرا و اعیان سپاه پیشتر از نهضت موکب مسعود روانه فراه شده بودند
فرمان والا و حکم معلا بصدور پیوست که در حین ورود الویه دولت و اعلام
نصرت با سپاه ظفر پناه ترتیب و نسقی که در روز هیجا و آوان جنگ و غوغا
صف آرا میگردیدند صفوف آراسته باستقبال شتابد که ملاحظه عرض
لشکر و ترتیب و آیین سپاه و لشکر آرائی و حسن کاروانی آن ایالت
پناه ملحوظ گردد خانان مذبور بموجب فرمان عمل نموده در حین ورود رایات
ظفر آیات با صفوف آراسته باستقبال شتافت که زمین از فروغ
سنان جان ستان و تیغ درخشان چون قرص خورشید سراپا لمعان گردید
نظم گرفته باقبال صاحب قران ، زمین را سپه آسمان را سنان ، به آن لشکر

زبان

نیزه و تیر بود ، جهان ستان پر از شیر بود ، گر اندیشه بودی ره فرض آن ، نه بند الطول زمان
عرض آن ، در آن نرو نه هم مرکب و هم سوار ، در آهن نهان بود همچون شرار ، در آهن
نهان بود یکسر سپاه ، چو برق درخشان در ابر سیاه ، بکف تیغ شان بود یک قطره
آب ، که چون سیل کردی جهانی خراب ، در آهن چنان غوطه زد مرد کین ، که چشمش
چو مقراض گشت آهنین ، و از هجوم پیاده و از دحام سوار و کثرت گرد و غبار راه مرور
و عبور یکباره انتظام تنگ شد نظم نبود از هجوم سپاه و سوار ، ره آنکه از سنگ خیزد شرار ،
علمها چو خوبان چین و طراز ، ز پرچم بغل کرده بر فتح باز ، شده کوی خاک از سنان سوار ،
از خارها شد بار جنار ، ندیدی ز بس لشکر بیشمار ، صدا جای پیچیدن از کوهسار ،
فضای فلک بود کوه از غبار ، دران مهر در سنگها از شرار ، ز گرد آنچنان دخت رخ
تار و بود ، که چشم و نگه رشته و سبحه بود ، دهان و لب مرد ناشسته رو ، سفالین شده چون
دهان سبو ، شدی چون فلک گرد بادی ز گرد ، شکستی اگر رنگ بر روی مرد ، شد از گرد
لب بیزبانان سپهر ، که بر خاک مالیده شد روی مهر ، هوا خاکی از گرد و ناکی شده ، نفسها
همه تیره خاکی شده ، با فلاک گردش رسیده ز خاک ، کواکب چو گلها دمیده ز خاک قبل از آنکه
اعلام نصرت و فرجام وارد فراه گردد و عرض سپاه نصرت پناه دیده شود علیقلیخان
بیگلربیگی لرستان معروض داشت که سپاه لرستان که مشار الیه با وجود میمونه

بعیده و مسافت بی پایان در رکاب سعادت توامان حاضر ساخته منظور نظر لطف و
احسان کردد و حسب الامر مصف آرائی مامور کردیدند و در اثنا راه مسلح و مکمل صف
آرا گشته از پرچم اعلام سیه فام روز روشن را نمودار شب ظلام گردانید نظم
لوای علمهای مشکین پرند * چو دودی که گردد ز آتش بلند * پر علمهای ایشان
زمین * چو خالی نهان در خط عنبرین * درخشان شده از علمها سنان * چو در
تیره شب گردش اختران * لوای سیه بود در فوج او * چو بحری که عنبر بود موج او *
تو گفتی که نیرنگی روزگار * رشتی با چراغان نمود آشکار * تماشا از آن لشکر دلفروز *
چراغان شب دیده در عین روز * از این سر سر دیدن بچشم آب داد * عروس ظفر طره را
تاب داد * اعلیحضرت ظل رحمن بعد از ملاحظه آن سپاه نصرت نشان علیقلی خان را
بخلاع فاخره سربلند و بانعامات پادشاهانه بهره مند گردانیدند بعد از ورود
فراه و ملاحظه عرض سپاه قیامت دستگاه سارو خان را باتفاق محمد سلطان
چکنی حاکم سبزوار و اسفراین و حسن سلطان توکلی حاکم جام و روشن سلطان
ترکی حاکم جهان ارغیان و جمعی از یوزباشیان و قورچیان و غلامان و
تفنگچیان و میران احشامات که دو نخواهی نموده بدرگاه جهان پناه آمده بودند
بمحاصره زمین داور مامور فرمودند و ایالت پناه مذبوره پیشتر از نهضت موکب

مسعود

مسعود باتفاق جماعه مذبوره روانه کردید و رایات نصرت آیات نیز با کل عساکر
ظفر توامان متعاقب محراب خان و سارو خان روانه شد در اثنا راه عریضه
محراب خان بدرگاه جهان پناه رسید که متحفظان قلاع دلارام و دلک و
گرشک را از اصغاء آوازه ورود موکب مسعود و استماع توجه و فود محمود قلاع
مزبوره را بی تجشم محاصره و ارتکاب محاربه تسلیم نموده مسالک طریق اطاعت
و انقیاد کردیدند و سایر قلاع جزئیه که در هر یک از الکات این محال بود
بتصرف اولیاء دولت روز افزون اندر بتوون در آمد اکرام اشرف صادر گردید
عنان یکران عزیمت بصوب بست معروف دارد و در باب روانه شدن محراب خان
و محصورین با خان بست رقم اشرف صادر کردیدند و در حینی که گرشک مضرب سرادقات
جاه و جلال گشته منوچهر بیک یوزباشی غلامان خاصه شریفه برادر محراب خان که قلعه
مزبوره بسعی و کفایت حسن کفتار و کردار او مفتوح شده بود اسمعیل خان کوتوال قلعه
مزبوره را بنظر کیمیا اثر رسانید اعلیحضرت ظل رحمن بعین عنایت و التفات
در حال ایشان نگریسته بازار اخلاص کیشی و اطاعت اندیشی که از ایشان
بظهور رسیده بود مشمول عنایات خسروانه نموده ندو بلا توقف و تاخیر متوجه
قندهار کردیدند و مقرر داشتند که دلیران کارآزما و بهادران لجه هیجا اسلاب رزم

پوشیده و صفوف آراسته بترتیب و آیینی که در روز جنگ مرعی و منظور است در رکاب
ظفر انتساب روانه شوند و آن قاید عنان اقبال و نصرت و جنود سعادت و اجلال
خود نیز بلباس رزم در بر کرده مهیای کارزار گردیدند قطعه چه گویم از آن خسرو شیرگیر
که باشد بر پیش شیر روباه پیر ز تیرش تن سنگ دل دشمنان کمان شد به پر زه سیمای آن
شود چرم گاو زمین چاک چاک اگر سایه تیغش افتد بخاک کند شعله در رزم چون
تیغ او شود آب دل در بر کینه جو چو مردانه جا کرده در زرگران بدستش بود گردش
آسمان ور از کف بفکند از دوش در ستیز شود بسته بر خصم راه گریز با قضا مانند آن
شاه والا تبار نماید تهی سنگ را از شرار بجنباندش مهر تابان ز جای گذارد اگر
سر سایه پای بنیروی آن گرز خورشید چهر سرو گشته هر ره وضع سپهر تکلف نیزه
شاه نیکو سرشت چو ... بر طرف جوی نهشت ز با سپاهی آراسته که عارض
آسمان از دیده دیدن سپاهی چنان ندیده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی الحجه در ساعت
مسعود که ملک المنجمین مزبور تعیین نموده بود نظر بر قلعه انداخته در باغ
عباس آباد که در جوار قلعه قندهار و قریب تر از نزول اجلال واقع شد و چون
طرف غربی محصور بکوه لکی و جانب شرقی از بسیاری آب و گل قریب بوجود
کردن سیبه متعذر بود امر فرمودند که از طرف شمالی و جنوبی کندن حربه و دفن سیبه

قیلم

قیلم نمایند و سیبه ای سپه طرف شمالی که بباغی که نزول اجلال واقع شده متصل بود
بعهده اهتمام بنده فدویت نشان و غلام باخلاص آستان ملایک پاسبان
مرتضی قلیخان قورچی باشی و متوکلی مزار فیض آثار خاقان رضوان مکان و حاکم دار
الامان کرمان و سیاوش خان قولر آقاسی و بیگلربیگی کوه گیلویه و الله وردی بیک میر
شکار باشی و سیبه که منسوب باعلیحضرت ظل اللهی بود بعهده عیسی بیک برادر رستم خان
سپه سالار که قبل ازین بر فرموده خاصه وقایع نگار گردیده بود که بعد از قتل رستم خان
در قلعه الموت محبوس بود و بعد از آن بمقتضای عنایت شامله سر بر جریده ملازم
او کشیده در زمره تفنگچیان منتظم گردانیده بود و مقرر شد که بالکل قورچیان و غلامان و
تفنگچیان و عمله بیوتات سرکار خاصه شریفه و توپچیان بتقدیم امر مزبور قیام
نمایند و طرف جنوبی شوط رزبانست رای و اصابت تدبیر مرتضی قلیخان سپه سالار
ایران و بیگلربیگی قلمرو علیشکر و بیرداق خان بیگلربیگی آذربایجان و مهدی قلیخان
ایشیک آقاسی باشی حاکم ری و کلب علیخان افشار حاکم ارومی و فراه و اوبار خان
حاکم ایل چمشگزک و آقا خان مقدم و بیرام علیخان حاکم نیشابور گردید سیبه شمالی
مرتب و دو قسم تقسیم یافت که از آنجمله چهارده قسم بقورچی باشی و قورچیان و
شش قسم بقولر آقاسی و غلامان و دو قسم باقی بامیر شکار باشی و عیسی بیک متعلق بود

و سپه طرف مقابل نجبش قسم انتقام یافته سپهسالار و بیرو بوداق خان و مهدی قلی خان
و آقا خان و کلب علی خان و اوتار خان هر یک بسر کاری قسمی معین کردند اهل
قلعه از ملاحظه این حال ابواب قلعه را مانند دریای رحمت الهی بر روی خود بسته
شروع بآتش افشانی نمودند شعر نشستند آن تیره روزان چو دود ؛ در آن هندل شعله
مانند دود ؛ دلیران غزا دفن آغاز برون حد و سعی نموده خاک آن سرزمین را بآب
رسانیده بباد فنا دادند و بزخم تیشه خارا تراش پشت گاو و سینه ماهی را دل
خراش آوردند قلندر سلطان که بآوردن توپ مامور بود آن امر متعسر را بنیروی
اهتمام تمشیت داده دو قبضه از توپهای گران را درست گذاشته و سه قبضه دیگر را
بمعسکر اقبال قرین رسانیده و بازای این خدمت بخلاع سرافرازی یافته تکیه
نیز بعهده سعی و کاردانی او مقرر شد سبحان الله غریب بکاخه بود که با آنکه چون
بط با سینه در آب نشسته بودند همان شیوه آتش دستی بکار میبردند و با قدام
آهنین بیل و کلنگ طریق فتح و نصرت میسپردند در کم زمانی چون نهیات قرابین
در اندرون باطن آن خاک فرو آن منحون از آتش راهها بطرق پیچیده که از هر یک
بدیگری راه تردد وا آمد شد توانند نمود کردند و بنیروی جد و جهاد سپاه نصرت پناه
جون جون رفیق که از منافذ گها مثل سد آب منجمد سیف و سنان بیدن قلعه

حصار

حصار رسید و راههای نهان و رخنها که بیک اندیشه با پای تردد از آمد شد عرض
و طول آن و رسوده کرده تا پای حصار که چون حصن حصین فلک دوار بغایت
استوار بود پدید آمد عقلا و ربین نقشها راه دولتش نام نهادند و خرد خورده سنج
شارع فتح و نصرتش نامید پای حصار را سراپا زی جنبید و دل نازنین قلعه خود
لرزید پای تا آتش بزخم تیشه کوه شکافان فرهاد فن از جای رفت و سر
استحکامش از ضرب آتش افشانی توپ بازد از صولت حصار کشای سرگرم
صداع شد توپ اژدر روش آواز بلند پیغام اجل بگوش محصوران میرسانید
و ضرب زن خصم افکن دامن حصار چون جیب مصیبتان چاک میزد قدر اندازان
نادره کار که در چشم مور در شب تار حکم میمایند بمهره تفنگ وجود عدو را از
رشته هستی خلاصی میدادند و کمانداران حصار شست تاب بکجا نهای بلند
بنای عمر عدو و شکست پدید می آوردند بیکانرا از خون گرمی در خلوت پی در دلها
راه بود و عقده سر در کم مهره تفنگ کرده از رشته هستی میکشود هر تیری که در
زمین اندام از مهره تفنگ کلم نشسته شد ضرا اجل ثمری نبخشید و هر خدنگی که
نجون رشته پیغور دیگر از فنائی ساختن بر بنی آورد شده روسیاهان
هندوستان بهر برج و باروی دشبار ساهان بیا تا سحر که بکجه حصار

ستاده چون خرگاه بی طناب زنده دار و زبانگ تفنگ چشم گشت آسمان از شعلهٔ خواب
بیدار چشم حصار نیلان زدو جانب شور و شغب به برج سر بسته چون روز
و شب چو متشده دیدی برج حصار نمودی بجز اندران کار زار صف
شدوان و سپاه دلیر چو دود چو آتش زبالا و زیر چو امر وی چو خوابان شده
فتنه جوی بهم تیغ خوابانده از هر دو روی هر آنکس که از خیل ایران سپاه بود آن
روز بعد از عدو کینه خواه چنان سوی هندوش آهنگ بود که با سایهٔ خویش
در جنگ بود فتاده ز ترس هندوی چاک چاک پر از سایه بید کرده مغاک اگر
نوجوانی دگر پیر بود از و تا عدم یک سر تیر بود دران قلعه بر اهل هندوستان چنان
تنگ شد عیش از بیم جان که از رشت رنگ شان تیره شب تا لب خنده صبح
نگشود لب سپاه شعاری از نور هدایت و یقین دود مثال آتش فتنه
وغبار آسا با وجود پریشانی با دحولانی میسپردند و با نداختن توپ و تفنگ
دهان کوه حیرت از دل سکینه میدوختند چون آن قلعهٔ فسیح الفضا مانند کرهٔ غبرا بوجود
متانت و استحکام بخندقی که ثانی دریای محیط تواند شد محاط بود و در حین
انتهای مراحل خندق از ملاحظه چنان بحری عمیق کشتی اندیشهٔ غازیان ظفر
نشان در چار موجهٔ دریای حیرت افتاد که آیا عبور از آن بحر بیکران با وجود بارش

اگر

رکاب ابر تفنگ و سحاب کمان بچه عنوان میسر خواهد شد بعد از اندیشه بی پایان و
تفکر بیکران رای بر آن قرار گرفت که بریختن چوب و خاک و انباشتن آن
مغاک عبور نمایند بنیروی اقبال بی زوال چنانچه خامه بدیهه رسان بشرح آن
ناطق است عربیه تجز قوم من اقبال صاحب الراس فازوا بالیمن فیضه
الناس التی فی الفضا ظهر رحمة و فی لجة البحر للناس الیاس مرا حصول
صورت نمای شاهد ما مول گردیده و در اندک زمانی آن بنای استوار و حصن
متانت شعار با تند روس اعادی دونت رسر چوب شد در هین ایام محراب جان
عرضداشت نمود که بموجب فرمان واجب الاذعان در روز و روز دولت شروع
در حفر چه دبدل سپه نموده و بنیروی اقبال بی زوال آب خندق را که از رود
هیرمند منشعب و گذشتن از آن ممتنع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی کرده
و عبور نموده بپای حصار شیر حاجی رسیده است چون ارتکاب یورش
بدون فرمان واجب الاذعان بعنوان نمود اکرام اشرف بوده باشد
یورش کرده در لوازم سربازی و جانفشانی بذل جهد تقدیم رساند
رقم قضا شیم بصدور پیوست که هرگاه مصلحت دولت روز افزون در
یورش داند توقف و تاخیر جایز نداشته بدانچه صلاح دولت ابد مدت است

آید

بعمل آورد محراب خان و امراء بعد از صدور فرمان واجب الاذعان بضرب
توپهای آتش فشان بروج و باره را با خاک یکسان نموده بهیات مجموعی
آهنگ حصار نمودند پیر دلخان حارس قلعهٔ مزبور و سایر افغانان را با
شجاعان ایران پای ثبات و یارای توار نمانده فرار بر قرار اختیار کرده
بارک قلعهٔ مزبور تحصن جستند و آن قلعهٔ متین که مشتمل بر چند برج حصن حصین
بود بعون اقبال حضور روی زمین مفتوح گردید عریضهٔ محراب خان محتوی
بر وقوع آن فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسید و فرمان اشرف بنفاذ یافت
که پیر دلخان و تبعهٔ او را از قلعه بیرون آورده بدرگاه فلک پیشگاه آورد و
ساروخان سردار لشکر ظفر اثر خراسان که بتسخیر قلعهٔ زمین داور مامور بود
عریضهٔ سید اسد الله خان کوتوال قلعهٔ زمین داور را بدرگاه جهان پناه
فرستاده بود مضمون آنکه چون قلعهٔ مزبور از توابع دار القرار قندهار است
بنا چار تا فتح قلعهٔ مزبور بنا بر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از تسخیر قلعهٔ
مزبور بلا عذر تسلیم نماید در جواب کوتوال مزبور مقرر شد که ساروخان بردن
سپه و حرب موقوف دارد و نگذارد که احدی از اهاد قلعهٔ مزبور بر سر زدو آمد
شد نماید و منتظر فرمان باشد که بدانچه مقرر شود بعمل آورد و بامراء عظام که محاصرهٔ

قلعهٔ قندهار اشتغال داشتند قدغن فرمودند که در قلع و قمع بروج
و بارهٔ قلعه سعی نمایند و آن خدمت سگالان فرمان پذیره که بضرب تیغ درخشان
تاراج تمکین کوه مینمایند در امتثال فرمان یکدل و یکزبان گشته در وقتی که چشم
بخت عدو در خواب و دیدهٔ فتنه بیدار بود از آتش فشانی دشمن را باد انگاشته
سر در آسا مصوب بروج و بارهٔ قلعه در حرکت آمدند و از طرفین نیران جنگ و
جدال در اشتعال آمد از آنجا که حسن اهتمام آتش سوزنده مجال ثبات و خاشاک
را تردد ممنوع دریا پای قرار ثبت مخذولان محصوران فرار بر قرار اختیار نموده
از حصار بسیر حاجی با صل بدن پناه بردند و صحت بدن و زندگی دو روزه را فوز
عظیم شمردند در آن روز بسیاری از آن قوم بداختر بپاداش کارنا هموار
گرفتار آمده رؤس آن قوم منحوس بوساطت شمشیر نگاران عرصهٔ هیجا بنظر
این پادشاه اقلیم گیر قلعه گشا رسید آن تاریخ مآثر خاتم بلیهٔ ترازوی کرم
از نقود بی اندازه گران ساخته جیب و دامان امال و امانی تنهارا
شنخ گنج قارونی مهیا ساخت و حکمت شیرین بیانی در مضمار سخن و حسن معانی
نصیب قلوب اصاغر و اعالی مهیا ساخت در آن آشوب جانی از شربت نقد
جان در سودای رضای حضرت ظل اللهی نوش کرده در خاک شده بود

اولاد و حفادش بمزید عنایات از خاک بر منجاست سعادتمند عاقلی که
جنس بدن خاکی را بنقد رضای این خسرو اقبال آئین فروخته و متاع نعیم
جاودانی که جنسی بس گرانبهاست خریداری نمود و دولتمند صاحبدلی
که رخت اقامت ازین سراچهٔ تنگ بربسته در گلستان ناز و نعیم آن جهانی
گشود بعد از وقوع فتحی چنین که دیدهٔ دوربین آسمان در بسیط زمین از آغاز
ترکیب و تخمیر ما و طین آنچنان فتحی ملاحظه نموده نبود مصلحت سنجی عدل را
که بهر یک از افراد انسان از مهر درخشان شگفته رویان گلستان مهربانتر است
چنان اقتضا نمود که یکی از بندگان زبان دان از ملازمان واجب الاذعان
نزد محصوران فرستاده از کیفیت فتح قلعهٔ بست و استیصال بردلان
اعلام و اعلان نماید و رقم اشرف که این خدمتگذار فرمان پذیر بتلفیق و
تنمیق عبارات و استعارات آن مامور بود بدین طریق باتمام دولتخان
صادر گردید که **نقل رقم شاهی** ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روز
معمار قضا و قدر قلعهٔ ذات بروج چرخ اخضر را رنگ هستی ریخته دار لیل و
نهار در دولتخی برین حصار استوار آویخته مفاتیح ابواب مغلقهٔ این حصار
آسمان را بدست کارکنان شهود و برگزیدگان فتح الفضا و جود یعنی رسول

محـ

مختار و حید کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش دریچهٔ ماه بکلید
انامل اعجاز کامل خیرالبشر دیده وران دوربین را بر صدق اعجاز شاهد است
و روشن و برتافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره
ساقی کوثر بدین مدعا دلیلیست مبرهن و لله الحمد والمنه که این مفتاح جهان
گشائی از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون
آب رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال بآبیاری سحاب لطف
الهی دمیده از غایت تشنیم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت طلوع و جام
ما باز و دست و تیغ اقلیم گیری او جهانستانی ما بر عالم دراز است و با وجود نیرو
سرپنجهٔ صاحبقرانی او قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته بهمت والا نهمت
معلق بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که مور ضعیفی
بغفلت بی سر مراکب مواکب مسعود و جنود نامحدود نشده تحت بر شحات
زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایهٔ انتباه و آگاهی
کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشائیم
که هر کس براهنمائی دیدهٔ بیدار خود را باین مامن جهانیان رساند از تصادم
خلل و تعرض خواری و ذلل مصون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته

بروزگاری محروم ماند اپسر پنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه کرد درایام
المنشور که عدالت معدلت شکار از زمان عیش و سرور و ظلم اندوز از ظلمت
شب دیجور است دامان اعمال غبار آلود و بال و نکال نباشد و لهذا
در حینی که الویه دولت و اعلام فتح و نصرت مد بضیوف بحرکت می آمد
تیره روزان پست را که کوکب اقبالشان از ظلمات جهل مرکب در
محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلایق از زور بازوی
شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آن گروه خذلان
پژوه متانت حصار و رضانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل
زبان عجزاندوزی و عذرخواهی خود ساخته بفرمان واجب الاذعان را
تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری
جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گمگشتگان
تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان
معلی که یکی از محصورین و محبوسین است مشعر و حاکی تقریر می نماید ابواب
آن حصار تو بر تو بمقابلیه سیوف درخشان سپاه جنگجو باز و دست تسلط
لشکر قیامت اثر آن قوم بی پا و سر دراز کردیده بنیان وجود صغیر

و کبیر

[illegible] گلی و قبای پیوده عبارت از کتاب این صحبت است باک کننده و در کنوزه ش نت پیدتر اثر جستجو یافتن ش
از پرده‌ی تافتن ش ای توفیق تو پایه یافت و در دیگر ابوابات اطلاعی باید کرد ش لفظ تامانی است
[illegible] گران بکندی و دمدل ایه پرسی ش ایمنی اشارت بتوفیق او سببی نه و کاف معرفت هم
لفظ ما تمام بتوفیق تو موفق باشد بمنزل شناسی لها مقصود است چرا که گاه آزادان بکندی و اقف
[illegible] کنند دل ممکن شنوید که در مقام فطرت است ش سپردم جو تابه فولشی ش تو دانا حساب کم و
ای مایه استعداد و استحقاق خود را بتو سپردم و عنان اختیار خود بدست تو دادم حساب کم و بیش
با آنچه مستحق من باشد گردست فرمایی در مناجات [illegible] بزرگی در مناجات و اظهار فروتنی و شکست
بزرگی ش بزرگا بزرگی و در بیکسم ش نیزی بالای بخشی و یاری از رسم ش بزرگ صاحب دولت بزرگ
ترکیب الف و هر هو لفظ برای ندا و نقر ظاهر ش نیاوردم از رخانه چیزی گفت تو دادی هم چیزها
ش یعنی و نیکم بظاهر اسباب متعلق من است آن چیزها از رخانه خود نیاورده‌ام و لازم است من جنبه
[illegible] عطا کرده است و چیزی من چیز است ای چیزی بالا نسبت بخود بکنم آن هم از تست و در آنچه شمع چراغ چیز
است دیدا بشود بوجه ایهام ظاهر است ش چو کردی چراغ مرا نوردار ش ارزو باد شعله گشان [illegible] چراغ
مرا و ارزوال و نور دیجان و شعله گستان ای شیاطین جن و انس [illegible] و چشم ایمان انند و در نسخه
بکجای [illegible] دیدا بشود و در نسخه هم نقرب ظاهر است ش بکشم تو داد [illegible] ش تو داد از آنچه
کنند بروییدم ش تو [illegible] هیچ قدرت و توانایی جز ان قوت [illegible] استعداد و اعمال خیر و [illegible] نشان [illegible]
[illegible] سعی و رایه برکند [illegible] ش بلند است و سبب تحت ش [illegible]
[illegible] ش [illegible] سعادت و بخت [illegible] و در دیگر بلندی [illegible] و سبب [illegible]
و خطر عظیم یعنی کار [illegible] تمام [illegible] محال است [illegible]
سعادت بار [illegible] تا بهشت [illegible] منزل مقصود تو [illegible] ش از [illegible] سیلگاه [illegible] در کنوزه [illegible]
[illegible] رود بار ش سیلگاه [illegible] گذر سیل [illegible] باشد [illegible] شکستن عبارت از [illegible] کردن رود بار
زمین [illegible] یعنی از [illegible] و [illegible] مقام خطر و هلاک است چنان [illegible] رود بار [illegible]
[illegible] و [illegible] ش [illegible] ش [illegible] سیاه [illegible] ش سپاه
[illegible] سپید ش [illegible] ش [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سپید کردن [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] ش [illegible] ش [illegible] باک و [illegible]
[illegible] باک [illegible] ش [illegible] ش [illegible]

فضای لوازم حرف بر مین نوشتند ش در اکثر نسخ بجای حرف تعشر دیده شد تقریر قربت او را
خداوند مائی و ما بنده ایم ش بزور ما توتیک نیک زنده ام ش بکنیک تمام و هیک ش ابراهیم افرید است [illegible]
نان میدهد افرینش را ش یعنی هر مخلوق خالق خود را نان میدهد در نظر دارنا ش مراست [illegible]
کاه تو چگونه زنم بر وراه تو ش نظرگاه منظر یعنی مرا بغیبت دست از نظرگاه نشست بسر تا وجه [illegible]
بنشر بالا زرا دیدن بعیدیست ش هم صورتیه بنشر فرهنگ های ش نقاشی صورت بود دست
صورتیه های نیکو هم یعنی هر یکی ش نزا ایم از هر چه بر داختن است ش هستی تو ساقی او ساخته [illegible]
ساختن مانند نقطه بر داختن اسم مفعول تقریر ظاهر است ش لب فرزل الله زمین تا بشنون نان [illegible]
الله بجوی ش یعنی بغریب تو رسیدن ببیع عقل و علم تو بسیار بعید است و با فتن این منظور صرف [illegible]
نیست ش اساس که الله اسمان و زمین است ش باندازه قدرت ادمی است ش می بحدث تو [illegible]
چنانکه درین کتاب آخر بجا ربع ای قدرت ادمی بر بشنیم که در میان اسمان و زمین است [illegible]
شود قدرت اندازه ها ر ش بیرون از حد و اندازه تا ر و بر وگشن ش زین جست علت جستن است
یعنی قدرت و بعضها بکجا محدود و مقدر اند نفرت میکنند و از حد و اندازه بجا در کردن نتوانند ش بطلب
دست چند بسته ش ان باره بلا حد جا پایان رسد ش چو ما بان خیزد همه کائنات ش نماند و در اندیشه و پیدا [illegible]
در بیانه موجود است که فکر کشتی رسائی دست مگر تا بپایان رسیدن حد است یعنی بجائی که حد کائنات [illegible]
الله اندیشه همرا ای از تعرفت بار میناید و در نسخ عام جهات نوشته اند در القربت بجائی قافیه قاصر
منعوف ش نبندید الله اندیشه لغزوگان ازین ش توستی زان مملکت فروتر ازین ش ازین در مصرعه تا زنه
یعنی چنین امن شیخ سعدی علم الرحیه او بنه ش ازین هم بانگ عاید فریبی ش ملک صورتیه را او صورتی
تقریر اکثر رسائی اندیشه زیاده ازین نیست که بگوید ذات تو هم مد تر کلمات است که کائنات بیرون
بشنو یک ازین هم و نقطه تر است ش بران وا سع ای معطلت خوان من ش که باشد سوی معطلت تا
من ش زرنگار فروستی پاک دین ش بیا ربع که بست قیب گزین ش زهی بستیم اور اکه جانکه فرجام کار
تو فخنو و باشی و هم رستگار ش فرجام اخر کار و تقریر ظاهر ش جز ان نیستم جانکه در نشست که [illegible]
نم ازان توست ش تو نیستم فیطی زید جا بکشد ش منظر با شفای بمعرب ش نباکشی نقریع ش کود [illegible]
که از جا ریا ش که صید ازین باد بر بر جهان ش و در بعضی نسخ بجای از ا لفظ اتم و اقع شده [illegible]
نکمند ایم این غلط خیمه وکان جو تعویز بر بازه می فرو دهان ش خیمه وکان اسم فاعل است بکمین [illegible]
در جات بکنیک ش و ران داور بکاه بجان تیغ تیز ش اهم رسته فرزست هم رستخیز ش داور یکه
تیغ تیز که صفت شام یعنی شام فارق نیک و بد با مومن و کافر رست فرز ش که ازان قیامت و [illegible]

99

وکبیر وجوان وپیر ازین سیل بی امان ویران وکاخ جرأت وجسارت پردلان
آن فوج با خاک یکسان شد وچون اخبار وانذار ان تا شنوده این دودمان
والا وسلسلهٔ معلیت اقتفا نا بار ارسالا فنا الکرام بر ذمت همت عین فرض
وفرض عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره
وچیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش با صغا فرمان
واجب الاذعان گشوده قبل از انکه کار بیوش منحرکشته عساکر مضوره
بمفوای إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ تصرف در بروج و باره قلعه وحصا
نمایند از در اطاعت وانقیاد در آید باز ابراز اطاعت بیکی و خدمت گذالی
آن ایالت پناه را بافتراز انجاح مطالب واسعاف مآرب سربلندی بخشیده
هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت نشان در سر و پرواز معارج سعادت
جا و پایه در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه
صاحب صوبهٔ آن محسود امثال واقران بل امرای ایران و هندوستان
تواند بود حمتا زو سرافراز فرمائیم واگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این
عزم صواب باشد با تبعه ولحقه مشمول عنایات خسروانه والطاف شاهانه
نموده رخصت انطراف ارزانی داریم و در نظر کارآگهان دانش منش و

درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قزلباش نصرت تلاش را از
کشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام را بر طره معشوق شاهدان چین
و تتار و رایحه دماغ دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا افواج
قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دور اندیشان متعذر و
احاطه تعداد آن بدستیاری اعداد و لاتیناهی متعذر است و معدودی چند
که معاضدت ایشان در سر داشتن این چار دیوار استظهار دارند در برابر
سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا است شرح
فتح قلعه مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکانی و استخلاص
آن ملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه
زبان زد جهانیانند بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیدا است که این
توده خاک را که بمیانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند
حملات این جیش منصور که با صدمات امواج تیار و شورش سیلاب بهار دم
مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای مقاومت نیست و عنقریب
بعون عنایت الهی این مشت خاک و گل بنیروی آتش دستی و خانه براندازی
جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف تصدق نهند

وصدمات

وصدمات توپهای اژدها صولت اثر در مهابت که زمین را از تصادم اردیان
خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج چرخ گردان در دوران انهدام ریخته و
پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین
که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده بروشنائی
شمع خرد خود را بامن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون
آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و
نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود انتهی و مصحوب محمد بیک غلام خاصه شریفه
یساول صحبت فرستاده شد و ارقام مطاعه باسم شادیخان و کامگار خان و میرزا
ابوالحسن و رومی خان و میر حسین نیز مشتمل بر وعد و وعید صدور یافت اهل
قلعه مژده امان را شنوده دل و جان خریدار بودند طوعا و طاعتا گویان پیرایه
فرمان گشته از روی تضرع و ابتهال بجهة تهیه بعضی اسباب سه روز استمهال
نمودند و در روز موعود میر عبداللطیف دیوان قندهار را با فیروز نامی که
نسبت قرابت قریبه بدولتخان داشت با چند دست باز و بعضی اجناس بر
درگاه جهان پناه فرستاده استدعا نمودند که یکی از غلامان خاصه شریفه از
دربار اقبال و بارگاه اجلال تعیین شود که در حین خروج آن قوم در تقصیر اماد

فسلاط غازیان کوشیده بتقصیر از خود راضی نشود جلیس بساط قرب خاقانی
علیقلی بیک دیوان بیکی که بعد از وقوع قضیهٔ رستم خان بسعایت مفسدان
محبوس بود و در حین نهضت موکب مسعود حکم بر اطلاق او فرموده مقرر داشته
بودند که روانه درگاه جهان پناه شود و در حین محاصرهٔ قلعهٔ مذبور رسیده
بشرف پابوس و الطاف شاهانه سربلندی یافته بود بانجام خدمت مزبوره
مأمور گردید از حسن اتفاق مهراب خان بموجب فرمان واجب الاذعان بردنکی
و تابعان او را از ارک برآورده با امرا و اعیان در روزی که قرار یافته بود
که دولتخان و سایر محصوران بیرون آیند با فیلان و اسباب و رؤس مفسدان
داخل اردوی همایون گردیده و عریضه بهادر خان مشتمل بر تصرف قلعه زمین
داور و در آمدن سید اسد اسدخان مذبور بدربار آسمان شعار رسید نخستین کسی
که از محصوران کوی اطاعت از امثال و اقران بچوگان مسابقت ربوده
شادیخان اوزبک بود که با تابعین خود که قریب بهفتصد و شصت نفر بودند
از قلعه بیرون آمده بشرف پابوس سرافراز گردید و سایر امرا و اعیان نیز
بسبیل تعاقب و توالی با اموال و اسباب و تبعه و لحقه بیرون آمده بمقتضای
خواهش خود بر یک سمت اردوی معلی در حوالی باغ ابوالبی که در جانب شما

قا

قلعه واقع بود نزول نمودند و بعد از دو روز دولتخان نیز با ملتزمان خود رخت
اقامت بیرون کشید فرمان واجب الاتباع بصدور پیوست که جشنی عظیم الشان
که ابصار دقیقه شناسان از وفور ناز و نعیم آن ادراک مواید خیال نماید
ترتیب نمایند و از ماکول و مشروب آنچه بالاتر از روی امکان تاب بر تافتن
آن داشته باشد سرانجام دهند و جشنی چنان که دیدهٔ دوربینان از ملاحظه
طول و عرض آن حیران بود انجام یافت و آن باغ وسیع الفضا از الوان
حلی و پیرایه کسوت گلستان پوشید اعلیحضرت ظل اللهی که محیی مراسم کسری
و جم است بآئینی که سربلندان را آرزوی زمین بوس چون فروغ مهر و ماه جبهه
استغنا بر خاک نیاز مالد بر وساده بلند پایه برتری جلوس فرموده بیگلربیگیان
و امرا و حاجبان و مقربان و ابنا الملوک که در دربار اقبال می باشند
در حریم قرب و حضور نشستند و سایر اعیان و ارباب امتیاز از دو جانب
سراوق عزت و اقبال تا در باغ صف آرا گردیدند و از در باغ تا حوالی
قلعه که قریب یک فرسخ راه بود سپاه نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جانب
رده کشیدند دولت خان و شادیخان و کامگار خان و میرزا ابوالحسن بخشی
و میرک حسین و میر عبداللطیف دیوان و سایر همراهان سر راجها و مردم صاحب وجود

منظر کیمیا اثر رسیده بشرف پابوس و کورنش امتیاز یافتند و در همان روز
محراب خان و امرا عظام رفقاء مشار الیه رولخانرا با بروس مقهورین
بست فیلهای کوه مثال و کرنا و کوس و نفیر آن گروه از نظر کیمیا اثر گذرانیدند
بعد از استماع نغمات دلفریب از مطربان عندلیب الحان و کشیدن اطعمه و
اشربه رولخان و سایر امرا رخصت یافتند و سوای دو زنجیر فیل که رولخان
خود بسبیل پیشکش و ارمغان بنظر این خدیو جهان رسانید دیگر سایر افیال
که داشتند بر ایشان مسلم گردید و عیسی بیگ با جمعی از جنود مسعود جهت رفیقی
آنقوم معین شد که ایشانرا تا حدود کابل رسانیده نگذارند که فردی از افراد
انسان نسبت بایشان نقصان و خسرانی واقع شود و نشادیخان بهدایت
توفیق ربانی و رهنمای تایید حضرت سبحانی توطن بستان سرای ایران و خاک روبی
آستان ملک پاسبان اختیار نموده و دران روز غزلی مناسب این فتح
مشتمل بر معنی بخاطر فاتر رسیده بود ثبت افتاد غزل کسی را شاه فتحی
مدبنیان کم بدست آید که ملک قندهار و دولت خرم بدست آید زشادی
همچو نیک مسکنیان در پوست میرقصم که جام خیارم از دل سنغم بدست آمد
مغربان نکه ند عشوه سران کندم کون عنان شوخی آن رهزن آدم بدست آمد

جو زلف شاهدان هند از هندوی سرکشی گاهی بحمد الله سر آن طره در هم بدست آمد
شکایت منت کس با عدا زین از گردش گردون که از بس عام شد شادی از عالم بدست آمد
سپهر پیر را سرمایه عشرت مهیا شد سلیمان جهانرا دیو با خاتم بدست آمد
کمی نی وحید آخر زباغ خوش چیدم فراوان شد بهار و ثمر جاوید هم آمد
چون طبع مقدس و خاطر اقدس بنا بر حسن نیت و صفای طویت متوجه است
که زلال دوستی و ولای سلاطین سلف ایران و هندوستان که از ینبوع یکجهتی
تراوش داشته بل ضیا را آن شمع شب افروز از پرتو خورشید ضیا مقتبس گشته
از هبوب نسیم عداوت غبار آلود و تیرگی اندود نشود و چون باعث بر این نهضت
خلاف دانی بود که پادشاه هندوستان چنانچه سبق ذکر پذیرفت شقاوت
علیمردانخان ارتکاب نموده بود و از منسوبان دولت والا امری که شایسته
آداب دوستی نباشد صادر نگردیده بجهت تشیید مبانی خلت قدیم نامه مشکین
ختامه که این بی بضاعت بنگارش آن مامور گردیده بود باین طرح در سلک تحریر
کشیده شد که نقل نامه گوهر الفاظی که جوهری اندیشه آنرا از برای اکلیل مقال
داند و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود نثار بارش و آفرینش
ستاند شایسته آن تواند بود که کرسی بلند پایه سخن را بدان جواهر زواهر

ترصیع داده نام نامی و اسم سامی آن پادشاه والاجاه را بر آن مسند معلی
نشانند و از بهار مرتبه بهار یکتادلی را بلند آوازه ساختند و ساختن آن سریر
گردون نظیر از شمیم نسیم اعلان نو از بهار بر اطراف بزم دوستی و ولا افشانند
که از شمیم عنبرآگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد تازه و
صفیر عندلیب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد لله الحمد والمنة که از حسن
تجنب ظاهر فایت نعمت عدیم البدل مجالست و ادراک صحبت اما بتوسط
در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب دوستان گشاده و اسباب
مکالمه غایبانه که بسفارت نامه و زبان بی‌زبانی خامه حاصل میگردد آماده است
امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مآرب بر این
بوستان بی‌خزان دراز باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت
ضمیر خورشید ضیا که از نتایج اشراقات علی مرتضی مستنیر است بر لوح ابلاغ می‌نگارد
که چون از آغاز عهد [illegible] والای ایران [illegible] ارتقا بمدارج عنایات
حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق‌شناس و ضمیر حقایق اساس مرکوز بود
که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه سدره مرتبه
روشن سازد و بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز

این

این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت انجام که
از مهام کلی و جزئی آن حدود بالکلیه فراغ حاصل گردید ضمایر خان
نمود که رقبه همت والا نهمت را از ربقه این دین واجب الادا آزاد ساخته
با بن تخریب شورش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقر
خلافت از استفاضه انواع عنایات شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند
بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد گرده شود و در حین ورود این دیار جهت
رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام آبا و الا تبا سلانم داشت که بارسال
صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط
گردد و چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید
قواعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و
نبود ویرانه که بر گذرگاه سیلاب حوادث باهم مضایقه نخواهد بود
مراتب مذکوره یکجهتی و یکتادلی استدعای نخواهش قندهار شده بود
مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مزبور نموده همت والای آن عم
بزرگوار در انجاح مامول تقدم قبول پیش می‌آید بنا بر علی هذا با خاصان
و ملازمان رکاب نصرت انتساب متوجه آنحدود گردید و چون بعد از ورود

الویه سعادت بابن ولایت منسوبان آن دولت والا از سر نو رسم آباد
اتحاد این دو دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند
سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه جدائی در میان این صدق
اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حجب نافرمانی
مختفی گردیدند و بمعارضه با این دوست صادق الولا در آینه حقیقت
صورت تخلف فرمان آن والاجاه عظیم الشان را داشت نیز در همت
فرض گردید که سپاه نصرت توامان از تادیب آن گروه مشتاق خذلان نامرد
فرمایند لهذا احکم ناقد بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا
بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت و رکشایش ابواب مغلقه آن سعی
نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمانند درآمدند که فرصتی بمقابلت
سیف و سنان در پای آن قلاع گردون توامان را انهم کشودند بعد از
ظهور استیلا و اقتدار بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین
محاصره مسالک ادب آداب بوده از صراط مستقیم حد خودشناسی
عدول نموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات بیغایات
گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم یقین حاصل و رجا واثق است

که چون

که چون ضمنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انکسر
مرات ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایات مذکوره و سایر محال ممالک
محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون غرض
سد ابواب گفتگوی حاسدان این دو دولت ابد توامان بود زبده
الاشباه شاه وردی بیک را روانه خدمت والا فرموده ایم که حقیقت صدق
اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید
سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد شاه وردی بیک
مذکور بحجابت معین گشته باتفاق دو ایلچیان روانه گردید و حکومت دار القرار
مزبور بمحراب خان چرچی باشی و محال بست بدوست علیخان زنگنه و زمین داور
بمحمد سلطان جلکنی تفویض یافت و بعد از فتح و کشایش قلعه در عرض ایام
که رایات جاه و جلال بجهة سر انجام امور ضروریه دار القرار مزبور نزول اجلال
داشت دو سه نوبت بنفس نفیس [illegible] ان دولت و اعیان حضرت بدرون
قلعه تشریف برده ملاحظه برج و جدار و کیفیت قلعه و حصار نمودند و در
ارک جلوس نموده بساط خوشدلی و انبساط گسترده چون خامه بدیع نگار
در جست که از چگونگی وقوع این قلعه گردون فضای آسمان بنا برخی در

سلک تحریر کشد که ناظران اوراق را دیده بینا کحل تماشای این بنای تعجب
فزا گشته بجرعه دستی اقبال زاهره آفرین خوان و مدح سرا کردند بر مناظر اخبار
پوشیده نماند که این قلعه گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه وسیع الفضاست
در دامن کوه لکی که از غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرا لاف مسامت
میزند واقع شده و تیغ آن کوه منیع محصور بحصاری رفیع عریض که ارتفاع
آن تخمیناً شش زرع تواند بود شده که یک سو احاطه آن نموده تا بشد و
در وسط آن حصار وسیع زمین مرتفعیست که قلعه حاکم نشین و موسوم
بارگست بر بالای آن واقع شده و از دیوار شمالی قلعه حصاری مشتمل بر
سنگ انداز و مراغل و مرور و عریض متصل بدیوار ارگ کشیده شده
و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارگست دو دیوار یکی شیر حاجی و دیگری
بدن محاذی هم در نهایت استحکام و خندقی عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه
اتصال یافته و از رکن قبلی ارگ نیز بهمین بابت دیوار متصل بدیوار جنوبی
قلعه سرانجام یافته و جانب غربی ارگ که کوه لکی در آن سمت واقع شده مشتمل
بر بسته دیوار متین عریض است که بمحاذات یکدیگر بفاصله کم بلندی کشیده شده
و مابین هر دو دیوار قلعه وسیع عریضی صورت حصول یافته و هر یک از

جدار مزبوره عرضه از حصار جنوبی قلعه بقلعه کوه لکی اتصال یافته که از کیفیت آن
مزبوره هفت قلعه متین محکم که هر یک از دیگری [illegible] بنهایت استحکام
موصوفست بهم رسیده و در هر یک از قلاع مذکوره برجها و ابنیه که ساکنین را
[illegible] بنظر تعجب نباید کشید مهیا شده و چنین قلاع متینه رصینه که دیده
بینندگان از مشاهده آن حیران و عقل مستمعین از استماع آن در بادیه
تعجب سرگردانست بیکبار دستی بخت جوان این خسرو کامران در عرض یکماه
و دو روز متصرف اولیای دولت قاهره درآمد و سوای کلب علیخان
افشار که بضرب صدمه بادیه بدرود جهان کرد از عموم [illegible] امرا و
اعیان را آسیبی نرسید از غرایب احکام که نگارش آن از لوازم است آنست
که بطلیموس الزمان میرزا محمد مقیم منجم خاصه شریفه از چگونگی اوضاع نجوم
تشخیص روز فتح و تعیین آن نموده در آن باب نوشته تسلیم بندگان اعلحضرت
ظل رحمن نموده بودند ارباب [illegible] تسلیم را در باب فتح این قلاع متینه البنیان
و تاریخ بخاطر رسیده در [illegible] بیان کشیدند از انجمله این مصراع که بود اوبین
فتح صاحبقرانی بخاطر خجسته مآثر خان ذی شأن مرتضی قلیخان قورچی باشی
[illegible] رسیده بود ع آمد کلید مملکت شد تخته باش ع علی مکشاید در فتحها

وع وستعلایت مدد نموده نیز بخاطر سایر موزونان رسیده وسوای تواریخ
مذکوره و نثر تاریخ بسیاری هر یک از اهل طبع را بخاطر رسیده بود که اجتنابا
من التطویل بنگارش آنها اقدام نمود و از متممات این فتح مبین امری
که در مرآت غرابت جلوه ظهور دارد آنست که در حین ورود مشهد مقدس
معلی معروض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردید که محمد قلی بیک
نواده حاجم خان والی سابق اورگنج را که در حقیقت از خانه زادان آستان
خلافت نشانست جماعت ترکمان اغوای نموده نزد خود برده قریب به
بیست هزار خانوار تردد و جمعیت نموده اند چون این معنی بدون اطلاع منسوبان
درگاه گردون اشتباه روی نموده بود با آنکه عریضه محمد قلی بیک مذکور
مشتمل بر اظهار عجز و عبودیت بدرگاه خلایق پناه رسید پیوسته ضمیر آسمان
پیوند خواهش آن داشت که بحکمت آن آواره بیدای حد خود ناشناسی را
تنبیه و تادیب نموده بعد از آن عطف عنان عزیمت بصوب مقصود نماید
و از آنجا که تصرف و تسخیر این ملک دلپذیر اهم و حصول آن در اوقات بهار
گیتی ستانی قرین بدایع صاحبقرانی اتم بود تنبیه آن گروه را بعهده اقبال
حواله نموده عنان نهضت خورشید اعتلا بصوب این مقصد اقصی و مطلب

علیا معطوف داشتند و در اثنای محاصره معروض گردید که آن مخذول تیغ بیدریغ
اجل بپاسا رسیده نیز از جمعیت ترکمانان که از هم گسسته سرگشته بوادی تفرقه
گشته اند نسق دولت بلند پایه و حسن اقبال آسمان پیرایه که این قسم
امور خطیره که در نظر ظاهربینان از غایت صعوبت و دشواری در پایه ممتنعات
و محالات است محض توجه باطن قدسی مواطن و ضمیر الهام پذیر بی ارتکاب
زحمت دادن سپاه و استعمال شمشیر و تیر ساخته و پرداخته میگردد امید که همیشه
بحکمت این خسرو والا تبار جوان و دشمن این دولت ابد توامان قرین خذلان
و خسران باد

شرح افتتاح ابواب عیش و باده گساری اعلیحضرت ظل اللهی

مخدرات حقایق اسرار و رمز خوانان صحایف داستانها که از بالیدن برگ گل در
خلوت غنچه و از رستن بار ثمر در شعب اشجار خبر دارند نیرنگی اندیشه و جادوکاری
خیال در وقت ... هر گاه تصویر امری بر صحیفه ظهور نمایند چون سواد خوانان
الواح ظاهر را که بی سوادان نقوش باطن اند از خواندن و دریافتن مضمون
این کتاب آیتی اطلاعی نیست برخی که بطبابت نفس مطمئنه و ادمان معجون رضا
و تسلیم و تداوی ... بهل مرکب کوشیده این علت عسر العلاج را بسیط
نموده اند بدون آنکه از علت معلول انتقال نموده باشند ساکن بیت اللهم

اطمینان میباشند و گروهی که از نادانی در افزایش آن غرض مرض کوشیده اند
چهره خیال را بناخن فکر محال مخراشند و همواره سالکان طریق اطلاع را
این شغل وا برون بر شبهه نیز تفکر بسته و نقش اندیشه مانند نقش نگین هر چند در ظاهر
معکوس نماید در واقع درست نشسته است و معلم دبستان حکمت الهی خضر نبی علیه
السلام که خواننده صحیفه جریده غیب بود در حین مرافقت پروانه شمع قرب
یزدان موسی عمران علی نبینا و علیه السلام بدین آیین طریق تعلیم می نمود
و هر نقشی که بخامه دانش از آن کتاب مکتوم بر لوح ظهور منقوش میساخت
چون نشانه آن اندیشه از پرتو تعارف عاری بود هر دم مورد اعتراضی تازه
میگردید و درین هنگام این خضر طریق خداشناسی که بمعلمی فطرت ذاتی خوانای
پشت و روی اوراق مکنون و سر و رموز اند انجا که ارباب استظهار هر گاه عنان
معارج دولت را متحلی بزیور زهد و صلاح و خوارق عادات بینند این
گروه والا را از راه بی شبهات و قصور مدارک جالس سریر امامت دانسته
در ورطات مهالک می افتند بنابر ارتکاب امثال چنین دین سال ارتکاب
شرب مدام که نهی خاص و عام از آن فرموده بودند مرتکب [illegible] بدین آب غبار
از صحایف قلوب سست اعتقادان زدوده اند اگر چه بحسب [illegible] م

نظر بر مراعات قوانین شریعت مقدسه مطهره که پیوسته همت بر اعلا
امتثال آن فرض میدانستند مستبعد نمود اما در مرتبه اخیره که ملاحظه مراتب
مزبور صیقل زنان مرات اشتباه جمهور گردید اعتقاد ایشان در پاس داری
حصار استوار شریعت بر روی این مطرح اشعه فیوضات الهی از ورود
از اول مرتبه این امر بر کنار رود بر مسند حینی که ابواب مسدوده قلعه قندهار
بمفتاح جهانگشایی کشوده مراجعت نموده بودند واقع شد هر چند مقدمات
شرایع تعبدی است و دانایان را در آن باب مجال گفت و شنید نیست
اما چون دانش بینش آگاهی در تشخیص بعضی امور شبهه بقیاس منصوص العله
میباشد اگر از راه علت که اسکار است حکم بر تجویز خمر نمایند ظاهر میگردد که
در زمان اعمال این خدیو زمان از ارتکاب امر مزبور غبار آلود نافرمانی جناب
سبحانی نمیگردد چرا که از صباح تا رواح و از غبوق تا صبوح بی فاصله مدام
بشرب اقداح راح قیام نمایند چهره سکر از مرات جهان نمای وجنات مبارک
[illegible] مرئی نمیشود بیت اگر چه در دماغ مست و مخمورم چو رستم دختر رز را بود زور
شود دانا ولی شب کی می آشامم چو ماه چارده تا صبح از شامم ز خورشید جامم لبریز
مایل [illegible] غالب بگردد [illegible] امید که تحفه جام مرا داین جمشید وقت ازنا[illegible]

کام یابی مالامال و کوکب سعادت و اقبال این خسرو بی‌همال بزوال یابد شرح آمدن
شاهزاده اورنگ زیب خلف پادشاه هندوستان باتفاق سعدالله خان
وزیر بسر دار القرار قندهار و بی نیل مقصود مراجعت نمودن چون ناظم
کارگاه امکان و رافع کرسی نه پایه مرصع آسمان هر یک از افراد انسان را که از
جهانیان برگزیده مسندآرای اورنگ جاه و جلال و زینت افزای اریکه سلطنت
و اقبال میگرداند بفحوای السعید سعید فی بطن امه پیوسته بعلو همت عنان
کفایت جهان آن خسرو بی‌همال نموده آوازه کوس بلند اقبال آن شهریار عالم
مدار را بمسامع قریب و بعید میرساند و سکالش اعادی را در پذیرای امور
مانند کسی که اطفال بکشاکش رشته آهنگ گشایش آن نماید قفل انجاح
مآرب بیارند و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین اقبال بزوال شاهی
مرز و بوم قندهار را که از وجود تیره روزان هندوستانی آشیان زاغ بنظر
می آمد از آن قوم خجسته نشان بحیطه تسخیر درآورده عنان یکران عزیمت
بفیروزی و اقبال بصوب دار السلطنه هرات معطوف فرموده پادشاه
هندوستان از غلط خواهش استرداد قندهار بر خاطر پدید آمد چون درین
[illegible]مت رایات نصرت آیات بصوب هرات شاه حسین سلطان الملک

بنابر تعصب مذهب و عدم اهتمام محراب خان بیگلربیگی قندهار در نگاشتن [illegible]
مفصل قرار نموده روانه هندوستان شد و بارکان دولت و الی آنجا
چنان خاطرنشان نموده بود که اعلیحضرت ظل الله کار بعد از فتح قندهار
بلاتوقف روانه دار السلطنه اصفهان گردیده اند و درین دیار کسی
بکومک و مدد قندهار نمانده هرگاه داعیه استرداد آن ملک تصمیم یابد
لامحاله مرآت حصول چهره نمای شاهد مأمول میگردد و اصغای آن گونه
اقاویل کاذبه و اباطیل فاسده باعث اشتعال نیران خواهش آن
سلطان حسرت توامان گردیده بود و اورنگ زیب خلف رشید خود را
باتفاق سعدالله خان وزیر و بهادر خان سپهسالار و رستم خان دکنی
و راجهای معتبر با جمعی کثیر و جمی غفیر و گروهی انبوه و فیلان کوه شکوه
روانه قندهار نموده خود نیز باتفاق شاهزاده دارا شکوه پسر کلان
خود که [خطاب] مرتبه ولیعهدی امتیاز دارد روانه کابل گردید و شاهزاده
اورنگ زیب با سعدالله خان و سایر عسکر وارد قندهار شده هرچند از
ملاحظه اعلام شاهامات و جبال راسیات و بروج منیعه و جدران
رفیعه استنباط نمودند که ابواب مغلقه آن قلعه بدون شعار را بمغز آن

تایید کردگار و شمشیر عالمگیر اقبال خلف صدق صاحب ذوالفقار کلید فتح
اما بمقتضای الامور مرهون شروع در خصوص بر ولندن نقب و بردن سیبه
نمودند و ابواب محنت و تعب و خاکساری و بی اعتباری از کندن هر
نقبی بر روی خود گشودند و قلیچ خان و قباد خان و خنجر خان و الله قلیخان را
بمحاصره قلعه بست فرستاده اند اعلیحضرت ظل اللهی که جام جهان نمای حوادث
فردا را در آئینه صبح امروز می بینند حقیقت امور مذبور را قبل از وقوع برای العین
مشاهده فرموده در دار السلطنه هرات رحل اقامت افکنده متوقع داشته بودند
که لشکر نصرت اثر در اطراف ولایات خراسان منتشر گشته مترصد فرمان باشند
تا آنکه عریضه محراب خان مشتمل بر حالت جرات و جسارت آن قوم رذل [illegible]
مذکور بپایه سریر خلافت مصیر رسیده فرمان همایون نفاذ یافت که نظر علیخان
سوکلن متولی و حاکم دار الارشاد اردبیل و نجف قلی بیک زنگنه میرآخور باشی
پیشتر از سپه سالار لشکر نصرت اثر برسم منقلای روانه شده کفایت شر فتحخان
که متعرض رعایا و برایا میگردد نمایند و آن گروه را از پای حصار دور کرده
سرگشته دیار ادبار گردانند و مرتضی قلیخان سپهسالار و سیاوش خان قوللر آقاسی
و مرتضی قلیخان قورچی باشی با لشکری که بحصار محصوره روانه شده که قلع [illegible]

لشکر گرجی که سپاه نصرت پناه قیام نمایند و جلادت شعار جرات آثار حاجی منوچهر
برادر محراب خان که در شیوه شجاعت زبان زد خاص و عام است استدعا نمود
که با جمعی که همواره اراده جانفشانی در راه این دولت والا داشته اند و در
شیوه رفاقت و بذل و جهد تقدیم میرسانند روانه گردد ملتمس او شرف قبول
یافته با جمعی از غلامان فدویت نشان آستان گردون توامان روانه گردید
و در سیارت با اقران مسابقت جسته با چندتن که عدد ایشان از پنجاه نفر متجاوز
نبود و تکیه بر الطاف الهی و اقبال شاهنشاهی نموده پیشتر از لشکر قیامت اثر
روانه شد اتفاقا در حینی که قلیچ خان خنجر خان برادرزاده خود را با قباد خان و
الله قلیخان ولد بلنکتوش و سه هزار سوار بتاخت گرشک و زمین داور [illegible]
بود وارد گرشک شده دو چار جماعت مزبور میگردند و از طرفین دست جلادت
از آستین جرات برآورده باستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب
اشتغال مینمایند و حاجی منوچهر و رفقا پشت بر حصار گرشک کرده داد مبارزت
میدهند خنجر خان و همراهان او بنابر آن قرار میبایدکه روانه زمین داور شده
بتاخت و تاراج آنجاها که اهم از همه است اقدام نموده بعد از مراجعت
بموجبات غیرت شکسته خود را درست نمایند و بعد از تاخت زمین داور که

همچو بس ذیل این ماحول روانه گرشک میشوند نجف قلی بیک میرآخورباشی که مقرر
شده بود که بسبزوار کی یکهزار نفر از غازیان حلاوت شعار شیر از نظر علیخان
روانه شود بر سم ایلغار روانه شده با چهار صد یا پانصد جوان که از ایشان
همراهی نموده بود وارد میکردند و باتفاق حاجی منوچهر و رفقا استقبال خنجرخان
و قباد خان نموده آتش محاربه مشتعل میکردد امیرآخورباشی که از آباعنجد شجاعت و
بسالت معروفست پای ثبات و قرار افشرده مانند غبار هیجا آن سرکشان
باد و هجار آتش تیغ درخشان حریق و جمعی را غریق آب شمشیر میکردانند و
باآنکه آن تیره بختان مانند دخان رغبت در آتش سوزان می نشستند از
اعجوبه کاری اقبال ظل اللهی از پیش برق بی امان تیغ درخشان فرار
گریزان میشوند در حینی که خاطر اقدس متوجه کیفیت احوال جنود مسعود بود عریضه
میرآخورباشی مشتمل بر وقوع این فتح و فرستادن راه بس و کرنای و
اعادی بدرگاه فلک اشتباه رسید و بازار این حلاوت مشمول نوازشات
خسروانه شد و قلیچ خان از استماع این خبر ارکان اصطبار و قرار متزلزل
گشته فرار بر قرار اختیار نموده متوجه قندهار گردید و بعد از وقوع این مقدمه
ارقام مطاعه باسم نظر علیخان شرف صدور یافت که باتفاق میرآخورباشی

تا ورود امرا عظام در محلی که خاطرجمع بوده باشد توقف نموده قبل از ورود
امرا و عساکر نصرت مآثر ارتکاب جدال و قتال ننمایند و اگر باعث اطراف
و جوانب و سد شوارع و مسالک آن جماعه میسر بوده باشد بطریقی که چشم
زخمی واقع نشده مقرون بصلاح دولت بوده باشد بعمل آورند نظر علیخان
صفی قلی بیک شیره چی باشی و روشن سلطان لکزی را با فوجی از شجاعان
بساخت اطراف و جوانب اردوی آن مدبران تعیین مینمایند غازیان
ظفر توامان تا بابا ولی که کنار اردوی جغتائیه بود رفته علم جرأت برمی
افرازند بعد از رسیدن این خبر مسرت اثر رقم اشرف باسم امرا عظام صادر
که عساکر نصرت مآثر را باتفاق سیاوش خان قوللر اقاسی و [illegible] بیکلربیگی
کوه گیلویه روانه ساخته سپه سالار و قورچی باشی در کنار رود هیرمند یا محلی که مناسب
دانند توقف نمایند شاهزاده اورنگ زیب بعد از ملاحظه جرأت و جلادت
غازیان چون بهادرخان افغان سپهسالار جغتائی بمحصل اجل نقد
حیات را بقابض ارواح سپرده بود رستم خان دکنی را سر افراز نموده
باتفاق قلیچ خان و جمعی از امرا و راجها و فیلان کوه بنیان روانه مینمایند
ولد امرا عظام بموجب فرمان واجب الاذعان سیاوش خان را با سپاه گران روانه

نموده خود توقف مینمایند و در ثانی الحال مرتضی قلیخان قورچی باشی را بخاطر رسید
که عنقریب بنیان ثبات و قرار لشکر جغتای بسیلاب تهور غازیان منهدم
و ویران خواهد شد و این معنی باسهل وجوه بحصول خواهد پیوست توقف
نموده خود را بسرعت تمام بلشکر و عسکر ظفر اثر میباید رسانید که این فتح
مبین باسم دیگری منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده باتفاق سپه سالار بجنود
مسعود ملحق میگردد و تسویه صفوف نموده امرا عظام در قول شکلات ایستاده
نظر علیخان را که حسب الرقم بجر چیکری معین بود پیش فرستاده میرآخور باشی
را کومک و تعیین مینمایند و پربداق خان بزناک بیگلربیگی آذربایجان را
با بعضی از امراء و قورچیان عظام بطرف راست و غلامان خاصه شریفه
با جمعی از امراء بجانب چپ مقرر میدارند اتفاقا در آخر همان روز تقارب
فئتین و تلاقی فریقین واقع شده بین الجانبین آتش محاربه اشتعال یافت
میرآخور باشی باتفاق شاهین آقا و قوراباش بیک و خان مرزه بیک
یوزباشی غلامان و نجف قلی بیک ولد قزاق خان و سایر جماعه بر سپاه
مخالف حمله آور گشته تقدیم جلادت و مردانگی را بنگه ثبوت سلوک میسازند
و در اثنای گیر و دار پربوداق خان بضرب سهام مخالفین از پای در آمده

آن تیره روزان هجوم کرده دست تهور بر می آورند پربوداق خان پای
ثبات افشرده با جمعی از مبارزان کفایت شعار ایشان کرده سوار کی
که در کتل واقع شده میگردد و درین اثنا ساروخان طالش با جماعه طالش
بکومک پربوداق خان مستعجلان گشته بحملات متواتره عقد جمعیت غنیم
را پراکنده میسازند و بالآخره مباحثی شد بجور که بحمایت همراهان خود در پی
آمده از طرفین دست از جدال بازداشته بآرام جای رجوع مینمایند و جماعه
جغتای را از ملاحظه این جرأت و جلادت مجال توقف نمانده ظلمت شب
را حصن عافیت خود شمرده آواره دشت فرار شده به اورنگ زیب ملحق
گردیده بعد از ورود جماعت مذبوره باستطلاع شاهزاده اورنگ زیب
بر ورود لشکر قیامت اثر و وقوع مجادله صلاح در اقامت ندیده طبل
رحیل کوفته [illegible] تعجیل رعایت میکرد و مجدد ابنیل بدنامی رجیه بی
اعتباری میکرد [illegible] امرا و غازیان عظام در حینی که تیغ جهان ستان مهر
رخشان از نیام شکفام شب بر می آید با سیوف مسلوله مهیای مجادله
و کارزار میگردند و مانند سپاه شب تار سیاهی آن لشکر اثر رجا نمی بینند ساروس خان
قورلار آقاسی را با جمعی از دلیران کارآزما از دنبال آن گروه فرستاده حقیقت

معروض میداشتند چون این خبر مسرت اثر بمسامع نابر یافتگان سرادقات جاه
و جلال رسید ارقام مطاعه بنام امرای عظام عز صدور یافت که تا انباشتن
خندق و نقبی که حفر نمایند و تعیین نمودن جمعی بجهة محافظت قلعه
دران حدود توقف نموده بعد از فراغ مهام مذکوره روانه درگاه جهان
پناه گردند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال روانه مشهد مقدس
معلی گردید و بعد از وصول در ساعت مسعود ظرفی که یکفرسخی شهرست
با امرا و خاصان و ملازمان رکاب دولت پیاده باستانبوس روضه
مقدسه سرفرازی یافتند و امرای عظام نیز بعد از چند روز از ورود
اشرف احراز سعادت ملازمت نموده کامیاب خدمت گردیدند
ابتدای محاصره لشکر هندوستان تا حین مراجعت بجهة آنکه سپاه نصرت پناه
در اطراف ممالک خراسان متفرق گشته بودند و جمعیت ایشان در رفتن قندهار
بجهة بعد مسافت بزودی میسر نمیگردید بمهلت چهار ماه کشید و الحق
در عرض مدت مذکور مهراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار از کمر جد و جهاد
بر میان جان بسته با وجود تابش آفتاب و گرمی هوای آن ملک که رگ
سنگ را مانند نبض بیمار در اضطراب می آورد شفقه متوجه فیروزی باروی

قلعه گشته روزی یکمرتبه بر دور قلعه که قریب یکفرسخ است میگردید و آنچه [illegible]
تیقظ بوده باشد بعمل می آورد و در عرض ایام محاصره مقرر داشته بود که
ابواب قلعه نموده بدستور معهود باز نگذارند تا آنکه بمقتضای صدق انتمای
کل نفس ذائقة الموت ده روز قبل از مراجعت غنیم باجل طبیعی بدرود
جهان گذران نموده جان نثار رضاجویی اعلیحضرت ظل اللهی نمود و از غرائب
امور آنکه در عرض ایامی که مهراب خان فوت شده و قلعه محصور بود بیمن اقبال
بیزوال این خسرو بیهمال خللی در ارکان قلعه داری بهم نرسید و آن جماعت
نیز بهمان جهان سعی و کوشش خایب و خاسر بی نیل مقصود مانده رجع
گردیدند و بعد از وقوع این فتح مبین بیگلربیگی‌گری دار القرار مذبور را به
او [illegible] غلام خاصه شریفه عنایت و مرحمت فرمودند چون شوق تنزهات
دار السلطنه اصفهان عنان تاب عزیمت بود از راه اسفراین و جاجرم متوجه
مقصد شدند و چند روز چمن زادگان مضرب سرادق عظمت گشته از سیر
الوان ریاحین آن سرمنزل مجددا ملاحظه آثار رونق افزای عشرت اندوز
گردیدند امید که پیوسته کوکب دولت ابد عادی قرین و بال خورشید عالم
افروز اقبال این خدیو فرخ فال در وسط السماء رجاه و جلال طالع باد

وقایع متنوعه در این سال مرتضی قلیخان قورچی باشی بجهة بعضی از حرکات
ناپسند که ازو صادر شده بود مغضوب و محبوس گردید، مرتضی قلیخان سپه سالار
در عوض شان الیه برتبه قورچی باشی گری سرافراز گردید و سپه سالاری ایران
بعلیقلی بیک تفویض یافت و بعد از انقضای سه روز خبر اثر ورود رایات
دار السلطنه اصفهان بر بوداق خان از ایالت تبریز و بیگلربیگی گری
آذربایجان معزول فرموده منصب مزبور نیز علاوه سپه سالار مشار الیه شد

شرح انعام بیگلران اعلیحضرت ظل رحمن بخانان الماس نشان امتد و دیگران

چون ایزد جهان آرا گنجور خزانه حکمت بالغه اش طلای دست افشار پرتو
خورشید را دامن محتاجان کوی امکان بی دریغ می افشاند بمقتضای
عنایت ازلی چنانچه کشور معمور افلاک را بفروغ مسند آرایان کواکب و
نجوم زیب و بها داده و اکلیل نور و ضیا بر فرق اعتبارشان نهاده بسیط
زمین را نیز بوجود فایض الجود سلاطین ذوی الشان رشک رنمای بساط
آراسته آسمان نموده زنگ کلفت از آئینه ضمیر ساکنان غبرا بصیقل ضیا
جبین فرمان روایان ملک آرا زدوده بنوعی که فیمابین کواکب یکی از
افاضه انوار خورشیدی زبان زد او شاه و گدا و دیگری بهلال انگشت نما

کشور خدایان نیز از افاضه احسان بدین عنوان بتفاوت مراتب افسر اعتبار
بر سر نهاده ماننده نور عالمتاب آفتاب که بمحیط مرکز زمین است که خاک را
بقبضه تملک و اقتدار ایشان داده بآئینی که هر یک از جماد و نبات بقدر
استعداد و قابلیت مواد کسب فیض از روشنان عالم بالا نمایند افراد
بنی نوع نیز از خطوط شعاعی احسان پادشاهان که کلید مخزن آمال است
ذا خور حال قفل از ابواب مآرب میگشایند لله الحمد که اعلیحضرت ظل اللهی را
انجلی صفات مزبور باشد ضیای چشمهای عالم آرا که ماحی آثار انوار کواکب است
از زمره تاجداران بپیرایه امتیاز در سرو افسر افتخار بر سر است در درد صدف
نمود گوهر پاشی دست جوادش چون لعل در سینه عشاق بیتاب دل کان
از بیم جود کعبه پرورش مانند دریا آبست حاصل عرق پیشانی دهقان در
ایام جودش چون ابر نیسان گوهر است و کیسه باغبان از زر پاشی ایادی
کرمش مانند [illegible] پر بسا دیده کرمش گرسنه چشمان فاقه را از تماشای
گنج شایگان سیر نموده و سایل بیچارگان از گنج بخش عطایش در سایه کوه
درهم و دینار از تابش آفتاب [illegible] غنا فارغ البال نموده کشکول گدایان
بهمت بهال که از افاضه نور خورشید سرایه کمال می پوشد طبق طلاست

نثار و قلوب سینه ریشان خار خار احتیاج از شکفتگی حدیقهٔ انفاس
کلیت بنجار کاتب برات احسانش خط نسخ بر آثار حاتم کشیده و صیت
نسب پاشش چون فروغ مهر منیر از مشرق تا مغرب رسیده هر چند زبان
و خامهٔ زبان بتحریر توصیف احسانش [illegible] زبان و دفتر امکان [illegible]
لما بحق اگر ان بحجهٔ اعجاب نظارگیان در سلک بیان انتظام مینماید که
[illegible] مستمعان گوهر این حکایت را در گوش کشیده و بساط خواهش شنیدن
اخبار سقاآنی را در نوردند بر واقفان ضمیر مستور نماند که بعد از [illegible]
سفر محبت اثر دار القرار قندهار و استخلاص آن ملک دلپذیر بعنایت [illegible]
کردگار که مشهد مقدس مقر رایات نصرت آیات بود چون [illegible]
سگالی زندهٔ راه یافتگان سرادق سرا [illegible] عمدهٔ بندگان [illegible] شعار
مقدم نشین محفل شاهنشاهی باریافتهٔ خاطر اقدس ظل اللهی مستجمع کمالات
[illegible] و تاریک رمز شناس معانی باریک سالک طریق [illegible] حاوی
مراتب ستوده صفاتی و نیکی رسیده دار الملک [illegible] منتخب دیوان درست
اندیشی و ستوده رایی محیی مراسم چابکی و [illegible] شجاعت مشید اساس شهامت و
بسالت برگزیدهٔ خاطر اعلیحضرت صاحبقرانی مقصود شیوهٔ مردم شناسی و قدردانی

114

نثار سحاب حقیق الطاف شهریار مطرح اشعهٔ عنایات کردگار اسد ورزی بیک
امیر شکار باشی سینه خاطر دریا مقاطر افتاده بود مومی الیه را خطاب
مستطاب مصاحبت از اکفا و اقران امتیاز بخشیده بیگلربیگی گری دار المؤمنین استرآباد
که بعد از فوت محراب خان در وجه احدی مقرر نشده بود مومی الیه عنایت فرمودند
و هر روز با حسانی تازه و انعامی بی اندازه آن شایستهٔ التفات را بر مدارج
فسحا ترقی میفرمودند و از جملهٔ عطایای آن خسرو اقلیم کشا انعام فرمودن تکمه
چند است مرصع شش قطعه لعل آبدار و حجری مزین بیواقیت شاهوار انجم شعاع
که [illegible] پارهای اندیشه در احصای قیمت جواهر آن چون موکب فرسوده در قلعه
سنگستان کند و زبان بیان در توصیف و تعریف آن چون تیغ از کشیدن
سنگ نشان کند است بی شائبهٔ اغراق با وجود تتبع کتب سیر و تفحص اخبار
[illegible] مسموع نگردیده که [illegible] انعامی از هیچ یک از پادشاهان نسبت به بندگان
بوقوع پیوسته باشد اگر مجموع بالشهای بخشیده قاآنی را با این سنگهای گران
در کفهٔ میزان نهند چون موازنهٔ پرکاهی با کوه گران خواهد بود اگر چه عطایای
حاتمی با این بخشش جهان نمایند ما تهد سها در پیش خورشید جهان آرا نخواهد نمود
[illegible] اگر چه قیمت این احسان در میزان اندیشه گران است اما قابلیت منعم الیه

دردا این لطف بیکران گردیده ضد چندان سعی گوهرشناس خواهد حی که در ع[illegible]
کدام آن جواهر ثمین از بحر بیکران ضمیر آن خسرو سخن آفرین بغواصی مطالعه آن جان
دقیقه‌شناس بساحل آمده است که در هنگامی که امواج دریای همت پادشاهانه
مسطورات فوق را بدامان استحقاق آن کان مردمی می‌افشاند خانوالاشان
معروض میدارد که چون همت اشرف بتحف گرانبهای یا ازان برتر است که در تحت
حوصله خدمت کمالان گنجد شایسته چنان است که طراز گریبان و زیب میان سر
صاحبقران باشد اعلیحضرت ظل رحمن در جواب میفرمایند که اشرف طرایف وقتی بدو
ملکیت خسروان استقرار می‌یابد که خامه عطا آنرا در دفتر خلود و دوام مثبت و
مرقوم کرده‌اند و اگر نه بودن گوهر گران بها در خزانه شهریاران و بحر عمان برابر است
الحق از شواهد صدق این سخن برآمدن گوهر از عمان و لعل از بدخشان است که یکی
چهره‌نمای جود خورشید تابان و دیگری نمک احسان ابر نیسان رطب اللسانست
واگر این در صلب معدن مخزون و آن در رحم صدف مکنون بودی [illegible]
بیان سر زدن استماع شنوندگان تا فی صیرفی جواهر آبدار معانی [illegible]
میزان اندیشه در تعیین این سخن نا سزا چه داده شود که گرانبهاتر در دیده بینایان
با بهاتر است چون در بدو سخن تشبیه اعلی حضرت ظل رحمن در بذل نقود بیکران

رسید

بخورشید درخشان کرده شد و خورشید درخشان از احسان بر دو گونه میباشد یکی
باز از قابلیت مواد که بسبب آن سنگ در کان و گل در بوستان کسوت لعل ۱۱۵
بدخشان میپوشد و دیگری انعام رایگان که مینا باز از خون مینای ارغیض آن
از عروق نگاه میجوشد بر ذمت خامه داستان طراز نگارش انعام عام این خسرو
گنجه و غلام نیز از مفروضات است تفصیل این اجمال آنکه روزی در حین توجه موکب
مسعود نگارسپروپای زبان بزبانی معروض داشت که مبلغی از مال دیوان که
بتحویل لله بیک و ملایم بیک مقرر بوده برسم مساعده بازیافت نموده بسبب ضیق
حال و کثرت عیال قادر بر ادای آن وجه نیست و محصلان دیوانی مطالبه آن
مینمایند و از تحیه در دام عتاب و شبکه اضطراب گرفتار است بر زبان وحی ترجمان
گذرانیدند که مجموع وجهی که از تحویل لله بیک و ملایم بیک متوجه مردم است و مطالبه
آن مینمایند چه مبلغ است ارکان دولت قاهره معروض داشتند که مجموع وجه نزدیک
قریب بسیصد هزار تومان میشود که بتحصیل محصلان مقرر شده که بوصول رسانند و
اگر بسبب ثروت و مکنت موصوفند چون ضمیر ارجمند و همت بلند شاهنشاهی
راضی نمیشد که کام آرزوی جمعی از تشنه انعام شیرین و طبع گروهی از زهر مرارت
امید و یاس تلخ و غمگین باشد تمامی آن وجه را که سرمایه معموری قرائن چندین باد

ب دستگاه توانند بود تخفیف و تصدق مقرر فرمودند و بنا خواهش بعث کرده از کار
علمی کشودند امید که پیوسته سحاب احسان این ظل رحمت نزد ریای بی پایان الطاف
الهی مایه دار بود تا کردی بانتین خاکدان باقیست برفرق جهانیان گوهر بار باد و فوت
مرحمت پناه میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه و تفویض امر منصب بر سیادت
وسیادت پناه میرزا مهدی ولد مرحمت پناه مومی الیه بر منزل خستگان طریق
حیات و سالکان فراز و نشیب حادثات پوشیده نیست که خیمه بدن و کاخ تن مرا
خیام صنع حضرت یزدان باقوتاد استخوان و اطناب گوشت رگ و شریان و استوانه
انفاس کرسی [illegible] و زان بر پای داشته از قوی و حواس نظارتستان قوی دست
برین خیمه حباب آسا و سرای سیماب بخاکگاشته اقامت درین منزل
چون خانه زین بهر مسافرت و محل متمکنان در آن خاص از برای حرکت
هر چند این بنای عجب در نظر جمعی که نگاهشان از بساط ظواهر نگذشته در عین نظام
چون بنای جهان استوار است اما در چشم گروهی که غواص بحار دریا هستند هم عنان
سیلاب بهار است اگر پاره دو قوت جاذبه آنرا فانی رشته منسوب و رقعه با گول
در صدد فتق آن در بنا باین لباس چون خرقه گرد باد انهم پاشیده و محض
وکرد فنا بنو بال اندر اهل حب و دامان آن بحیثیه میکند و اگر فنا تن قفس بکیدم

ذلت

۱۱۶

دستار رفته و بر آن باز دارد این کاخ در گرد عدم مستور و ما ند حباب
بر دخته از هوا در دریای هستی مغمور میشود بنا بر این امر ناگزیر در این سال مرحمت
پناه غفران دستگاه میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه که عالم انسانیت
و مردمی و جهان فرشته صفاتی بود سفر جانفزا از سر توطن این زندان اختیار
نموده بیاری مرحمت و راهنمائی مغفرت روانه جنت شد و منصب جلیل القدر
مومی الیه از نتایج فوت مستجمع کمالات حسبی و نسبی میرزا مهدی خلف صدق آن کان
سخا و مروت تفویض یافت ذکر رایات نصرت آیات به ییلاقات بیرم و بهمن زار
و اشتغال بعیش و عشرت و سیر و شکار که خامه بدیع نگار خالی از الفاظ غریبه
نگاشته شده در هنگامیکه کلید فروردین درهای شگفتگی بر روی روزگار گشوده
و طاوس گل از نهانخانه هستی سر بر آورد شاخساره هستی آغاز پر فشانی نموده
چمن پیرایه رخسار شاهدان پوشید یا دامن ابر بهاری آتش سبزه [illegible]
گل فروزان گریه هزار داستان چون میگساران از پیمانه گل مست و مدهوش
و چون شاهدان گلشن ادا از روی هم آغوشی مرغان خوش نوا در جوش آمده
گویندگان کوکو نوا و زندخوانان بلند آوا از سر درختان آهنگ رسا
خروش آغاز نهادند پادشاه فرمان روا را که پیوسته ساغر کامیابی لبریز

و تیغ جهانگیری و دشمن سوزی خونریز با دخوارش آن در دل پدید آمد که در ییلاقات
سپاهان و شیراز از دیدن گلهای رنگارنگ و شکار مرغان آسمان آهنگ
شادی اندوز و هنگامه افروز گردیده در روزی بخوبی از هر چه توان گفت
افزون بنیروی اختر همایون درفش درفشان جلوه طاوسی نمود درخت باغ
مینو سرشت گوهر از گردن گشت همایون دیدن نرگس چمن افروز توتیای بینش
کشید و نوای این مژده بگوش خوش نشینان آن گلستان بهشت نشان رسید
نخ روز آن رنگ بهشت برین از جنبش بادشاه روی زمین مانند سبزه زار
آسمان که از فروغ اختران لاله رنگ بهارستان بی خزانست بگلهای آتشی
چراغان آراستگی داشت دریاچه بزرگ آن که از را از پرتو چراغان [illegible]
گردان جوشش آب روان بال نخجیر روان بر پدیده می آمد که چون گرد از [illegible]
از رنگ آن چون اختر دوش فروغ آسمان با آن هستی دراز آهنگ آن نخ روز
را در شمار بندگانی خود شمرد چون روزهای باده گساری بخجستگی سپری کرد
بهپیروی بخت و بلندی پایه تخت از راه چشمه های روانه خلاق سیاه چشمه
و گردکرانی و سیم و بهمن زار شیراز گردید بند راستی آن دشتهای پهناور
از بسیاری گلهای رنگین چون دامن گلچین بدیده بینندگان در می آمد و راه دو

از ستیهای

ستیهای رنگارنگ تماشای راهگذران نشید که مگر چهره زیبا رخسار بست از تاب
باده ناب گل گل شگفته یا کاروان بهشت را از گرانباری لطیفه بارگیر در میان
راه خفته آبی روشن‌تر از آیینه دل هنرنگ سر بروی سبزهای زنگار گون روان
و هوای مانند دم جانبخش عیسی زنده کردن افسردگان گل و لاله بهر سو کردن
هر رنده سراپرده سبزتری که مانند آسمان خانه گرد انش با مست در گلگشتی گردن
سربلندی می افراخت و در گلزار مینو سرشتی بار آسایش می انداخت بندگان
درگاه و راه یافتگان بارگاه در بندگی آن برگزیده خسروان بام تا شام و شام
تا بام کشیدن ساغرهای دوستکامی گرد اندوه از آیینه دل می شستند و چون
نهال که از باد بهار در جنبش افزونی آید از نیروی بندگی آن سرور دم بدم
بر جویبار زندگی می‌ستندگان بزم افروزی باده چون کشتی بر آب شنا
میکردند و پاره‌ای از سواری باره باد تک آب رفتار گوی پیشی از سپهر تیزگرد
می بردند بدین آیین روزها بوده شد و دشتها در زیر پی اسپان نوردیده
آمد تا از گشت همایون و شکار از شمار افزون بسیرم رسید و آن جاییست دلگشا
و بهشتیست در پیدایی رسا چشمه آفتابی از فراز کوهی که آن شهر بر دامن آنست
روان و از سر آن کوه از زمین گسسته به پایین زیرش گمان نتوان کرد که

آبی با این بسیاری و آبشاری با این بلندی در جایی دیده باشند یا از جهان
گردان در بسیار سال شنیده چندین بار بر کنار چشمه و پای آبشار جشن داشته
ساغرهای پر تهی ساختند و از برای شکار نخچیر گرد آن دشت پر گل تاختند
گاهی با بندگان که راه یافتگان بارگاه گردون پیشگاه اند سواری می‌نمودند
و برخی با گروه پوشیده رویان که مانند آب گوهر در پرده بسر آمده اند
نخچیر می‌نمودند مذکور رحلت نذر محمد خان والی ترکستان چون پیش از روانه
شدن مهد اعلی سوی پر رنگ و بوی نوشتجات زمین داران مرز خراسان
به پایه تخت گردون نشان رسیده بود که نذر محمد خان پادشاه ترکستان دیگر
باره از نیرنگی سپهر گردان دور از خانمان شده بهوس دریافت بزم مرتبت
روانست و شاه نظر بیگ برای مهمانداری اکنون از توامان مشرفی و شوقات
پیشتر فرستاده شده بود در همان روز فرستادگان نذر محمد خان دریافت
پابوس نموده نوشته را نوآوردند که چون از پیری کهن سالی کوفت دشوار داد
در دل او راه روی نموده و امید آن ندارد که بار دیگر جای به رستی را آب روان گرداند
از سوختگی این درد بیرون آورد آرزومند این می‌باشد که پس از روانه شدن
گوهر هستی بیگ او را روانه خاک پاک مدینه نمایند و از بهر بازماندگان او اینجا
شایان

شایان پسندیدگان گوی دریافت باشند بجای آورند هنوز فرستادگان او در
درگاه خسرو گیتی پناه بودند که نوشته شاه نظر بیگ در باب بدرود نمودن پادشاه
ترکستان جهان گذران با پایه اورنگ جهان گشای رسید و فرمان خدیو
جهانیان از برای آوردن بیگه او با بازماندگان به سپاهان نوشته گردید
۱۱۸
[illegible] سوی ... فرستاده شد در آن سرزمین هر روز سوار
شده تاختن اسپ و باختن چوگان و انداختن تیر و نگه داشتن بندگان و
نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن باده‌های اندوه زدای هنگامه
افروز بزم خوشدلی می‌گردیدند و در همان روز میرزا مهدی صدر ایران از برای
دادن آتش نذر محمد خان دستوری رفتن سپاهان یافت و بآیین نیکی
و شیوه بخت پادشاه فرمان روا کامران و کامیاب داد خوشدلی میدادند
تا هنگامی که تا بار خلکان هوای مهر بهای جا به گل بندی بهار را از بر روزگار
برآوردند و هزار دستان خانه پدری گلشن را در رسته مرغان یگانه بیرون دند
هوای شهر حلوتاب آرزوی تماشای گرد و هوس گردش دشت و بیابان
پای در دامن کشید سراپرده شاهی سوی سپاهان روان و سپاهان از خورشید
چون زلیخا جوان شد روزی با آیین پیش از برای کمانداری هوس سواری

فرمودند چون تنگ گشتن تنگ پیکران را از سبکی جولان باز میدارد از تنگ
دران کار سخت کوششی بکار نرفته بود از انجا که کاری که روی نمودن آن ناگزیر است
هر آینه روی مینماید در هنگام کامداری که پادشاه نیک اندیش را ناچار زود
بر خانه کمان درین باب است نمود شدند زین سمند باد تک آتش رگ بیابان سوی
در جنبش آید بنا بر آن شیوه چالاکی و بهادری که در جنان نهفته داشت سبک
پرواز را مجال دم زدن نمی ماند تا شد تا اهل زلبند پرواز از فراز زین جسته
خود را بر زمین گرفتند جان جهانیان از آن دم از بیم چشم زخم لرزان و شیشه
دلهای بندگان در کوه بلا تفسیده هراس گداز آن بود صد هزاران درود
و آفرین سزاوار جهان آفرین باد که این گره دشوار را بآسانی گشاد نیرفت و
پیکرهای پژمرده و دلهای افسرده از نو جان خوشدلی گرفت پس از ان با بخت
فیروز و اختر جهان افروز روانه بیابان شده روزی فرخنده با آن شهر
دلپذیر که جای خوشدلی و کامرانیست درآمدند و در مهمانخانه والا که آسمان
بلند پایه را از بس سرافرازی پست و نارسا میداند نشستند **ذکر بازماندهای**
نذر محمد خان و مردم نذر محمد خان زمین بندگی بوسیده بسوی غاشیه سرافراز
گشتند و بشیوه نخستین شاه نظر بیگ با بازماندگان آن پادشاه بلند جایگاه

باخواسته

باخواسته بسیاری که از ان خسرو مانده بود و بهای آن زیاده از صد هزار تومان مشهد
سوی ترکستان فرستادند و نامه در گذشتن آن پادشاه را از این سرای سپنج و جای
در دو ریخ نخجا عین یکی بنده درگاه در رشته نگارش کشید **نامه که در تعزیه نذر محمد خان**

۱۱۹

بسلطنت پناه عبدالعزیز خان نوشته شده تا اسامی سامی آبای عظام از وجود
اخلاف کرام پایدار و حلاوت آثار موجب اشتهار انتجار میباشد بنای سلسلهٔ
جنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان
ار... و اساس این دولت ابد الابد عالم اقبال آن خسرو والا تبار پایدار باد
بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتبت دوستان
را عنوان مدان آراستگی میدارد در لوح ابلاغ و اعلام می نگارد که از انجا که
بنیان ابدان از انام معمار وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته
و خیمه هستی ابدان از اوتاد ضعیف اطناب شریان و ستون استخوان برافراشته بوده
این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خیمه گردون مماس از
هبوب نسیم حوادث در اختلال میباشد اگر افکندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت
پیشه کشتی حیات انسانی را از صدمه چاره جوی این بحر طوفانی ایمن توانستی شد مشایخ
انبیای مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضین غریق بحر فنا نمی گردید و

فرودی از افراد ناس این کاس ناگوار را برغم کشیده‌اند چون این منزل نشیمن
جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود
که از ظرایف این دکان پر زیب و منزل پر فریب دل خود را که بهین تحفه آن
متاع بی پایان و آن منزل جنت نشان است بر داشته بقدر [illegible] که
اندر بار احسن رازق انس و جان بدان مواظبت است قناعت نموده بر
فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی تلهف و تاسف نکرده مرارت اندوه
بستی را چشیدنی و بساط قیمتی حیات را بچیدنی و برچیدنی داند سه زر کشته
نفس پاره پاره معلوم است که دل بستن ناپایدار نتوان است و گروهی که بمعالی لطف
یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشه‌های باطل زدای
ضمیر انداخته‌اند از کم التفاتی دایره دنیا بر دل باری و از بی‌مهری آبای علوی
بر خاطر غباری ندارند یقین حاصل است که آن سرگروه ارباب دریافت نیز
از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه ندر محمد خان که در حقیقت
واجب الاداء حیات را از من بحصلان لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ
نفس شریف را از نشیمن ترکیب عنصری برآورده‌اند آیینه خاطر را غبار آلود کلفت
نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن نشناختنی است از روی آگاهی در تحصیل

مرضات

مرضات الهی صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان
در وقوع این قضیه ترکیب غالب جز تصور خواهند نمود چون در حینی که آن سفر گزین
ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور معطوف نموده‌اند

۱۲۰

خواهش آن داشته‌اند که نعش مطهر ایشان را نقل بمدینه مشرفه علی ساکنها الف
الف [illegible] التحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت
غرا موقوف رضای اولیا و اوصیا می‌باشد لهذا از دست نهضت لازم نمود
[illegible] که صفت [illegible] موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان
سلطنت پناه مزبور نزد آن زبده اورنگ سلطنت فرستد که بتحقیق و تفتیش
میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر اقدام نماید لهذا زبدة الاشباه ذو نظر بیک
را روانه خدمت سامی نمود که مدا انجه برای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر و حکم
کارکنان دولت لا یزال آورند کواکب آمال از آفاق اقبال و اجلال
طالع و لامع باد **وقایع متنوعه** درین سال محمد علی بیک ناظر بیوتات وداع
حیات نموده واقف دقایق خدمت و بندگی محمد بیک مغل الممالک ولد
مرحوم حسین بیک قچاجی که بشرف تقرب اختصاص داشت بمنصب مزبور سرافراز
گشته خدمت مغل ممالک محسن بیک برادر منشی الیه مرجوع شد و هم درین سال

مرحوم سیاوش خان امانت نقد حیات را بمحصلان اجل سپرده قولر آغاسی‌گری
با ایالت کوه گیلویه بواقف رموز خدمت سکالی الله وردی خان امیر شکارباشی
تفویض یافت و ایالت استراباد که با ایالت پناه مدبر بیگ محمد قلیخان ولد سیاوش خان
عنایت شد شرح آمدن شاهزاده اورنگ زیب خلف پادشاه هندوستان
بار دیگر بقصد استرداد دار القرار قندهار و خایب و خاسر و نادم مراجعت
نمودن بر یگانه سخنان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که دادار بخشاینده مهربان
که انتظام مهام جمهور امم و [illegible] اصناف بنی آدم منوط و مربوط بخواهش و اراده
اوست رشته شیرازه اوراق کتاب حکمت را که عبارت از انسان خاکی بنیان
باشد با وجود تباین خلق و خلق از امر خدای که اطاعت فرمان فرمانروای
ظاهرت نموده و رضاجویی و خدمت سکالی ایشان را بعموم برایا واجب نموده
در صورتی که این حامل بار گران سلطنت خسروی بمقتضای عنایت حضرت
باری رعیت پروری و عدالت شعاری نماید از بهر دست دعای تحصیل [illegible]
متین جهة استقرار اورنگ بلند پایه جهانبانی مینماید و از بهر سیت که پیوسته کار
این برگزیده کردگار با بی میانجی کردار و ارتکاب جدال و قتال بفحوای حدیث
نبوی و خطاب مصطفوی که النصرت تا آمرغبت مسیرة شهر ساخته و عرصه [illegible]

از وجود

161

از وجود نقصان پرداخته میباشد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه
بعد از آنکه رایات نصرت شعار و اعلام فیروزی مدار را از ییلاقات سیم و
تیر [illegible] بر که خلاف جهة سلطنت که عبارت از دار السلطنه اصفهان بوده
مراجعت واقع شد چون در سنه سابقه که لشکر جغتای بقصد استرداد قندهار
[illegible] بحرکت آمده بی بود نمود و عقل دوربین که محک عیار نقود خطا و
صواب است تجویز نمی‌نمود که بعد از ارتکاب خفتی چنان بار دیگر بهوس تحصیل این
متمنی گران رکاب جسارت سبک عنان کردند لهذا پیوسته بعیش و نشاط و شکفتگی و
انبساط اشتغال نموده اکثر اوقات بملاعبه جریدبازی و چوگان و تاختن
تکاور بشکار چرغ و شاهین و باز و یوز بهنگام آرا و عشرت اندوزی میبودند
و بجهة رفاه حال لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت حشر که مرور و عبور ایشان [illegible]
[illegible] سیلاب بهار و امواج بحر زخار است [illegible] نموده و از آنجا که علت سودای محال
[illegible] نجات و بدنامی دوا پذیر نیست والی هندوستان را دیگر باره بهوس
استرداد دار القرار قندهار در ضمیر حیرت تخمیر سر زده شاهزاده اورنگ زیب
پسر خود را با سعدالله خان که وزیر و راتق فاتق مهمات کلی و جزوی آن
پادشاه حیرت دستگاه است و امرا با عساکر بیشمار و فیلان کوه کردار و

تو بهار از دریای آثار روانه قندهار نمود و اوتار خان بیگلربیگی مذکور و روز جنگ
الفقوم عاقبت نامحمود را با پایه اورنگ سلطنت و سریر دولت عرض نمود بعد از
تحقیق این معنی منافشه و فرمان تجمعیت سپاه نف [illegible] ه و مبارزان رزم
آزمای قومی باد و گاه آن کلاه صدور یافت که بقصد استیصال [illegible]
که سواد مطابق اصل نجت سپاه خود ندکه در حرکت آید [illegible] خان [illegible]
پیشتر از رایات جاه و جلال روانه شده اعلیحضرت ظل رحمن در ساعت مسعود در
زمان محمود بباغ مینو نظام عباس آباد دار السلطنه اصفهان که [illegible]
از کتاب بهشت خلد برین نقل مکان فرمودند و تا فراهم آمدن سپاه
اطراف و اکناف ممالک محروسه آن قوم مخذول [illegible] ناد و یک روز
مشغول محاصره بودند و بردن [illegible] جبر اشتغال نمودند و در ان امر بقدر مقدور
سعی و اهتمام کرده گمان مینمودند که بزر دادن و بار بسر جان نهادن با عنایات
بیغایات الهی برمی آیند بعد از انقضاء مدت مسطور استماع نمودند که سپاه
نصرت پناه نزدیک رسیده اند و جرات و جلادت اوتار خان و غازیان ظفر
شعار قلعه دار نمود و مجددا نیل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده مراجعت نمودند
منهزما لوای دولت و اعلام سعادت از عباس آباد در حرکت نیامده بود که مژده

فتح

فتح و فیروزی و نگونساری اعادی بی‌دین و تیره دلان عاری از نور یقین
رسید و ارقام مشتمل بر فتح و فیروزی بنام بیگلربیگیان و امرا و وزرا و حکام
و عمال ممالک محروسه صادر شد چون هوای دار السلطنه اصفهان بسبب
اضطرار [illegible] از منهج اعتدال منحرف شده بود بفیروزی و اقبال بصوب صواب
ییلاق پربهور چشمه زاینده رود روانه گردیدند و دران سرزمینها که بعذوبت
میاه و کثرت گل و گیاه مذکور السنه و افواه است اقامت نموده در ایام اقامت
ان مکان نزهت نشان گاهی بسر چشمه محمود که از غایت صفا و غرابت منشاء تعجب
نظارگیان صاحب نظر میگردد روانه شده بعضی اوقات بشکار کبک اشتغال
مینمودند و در بین اثنا بسمع ایستادگان کریاس گردون اساس خبر آمدن
کلنگ بمحال دارو فرح رسید چون خاطر ملکوت ناظر متوجه شکار کلنگ میباشد
عنان عزیمت بدان صوب صواب معطوف گردانیده بخوشی و خرمی از شکار
کلنگان آسمان آهنگ استلذاذ فرمودند و در همان روزها بالتوعلی
[illegible] ایلچی عبدالعزیز خان پادشاه والا جاه ترکستان که بجهة تشدید مبانی
دوستی ارسال نموده بود با نامه صداقت علیم زمین بندگی نمود و بشرف
[illegible] مجلس خلد مشاکل سرافرازی یافته از میر چراغان ترخشیه گندمان

وآتشبازی غریب که هرگز چنان تماشائی ندیده و تعجب اندوز گردیده جهت
انصراف حاصل نمود **داستان شکار نمودن شیران بحسن سعی خان رفیع‌الشان**
الله وردیخان امیرشکارباشی شد الحمد و المنه که از فیض سحاب اقبال این
آفتاب سپهر کمال و سایه حضرت ذوالجلال امور غریبه و رسوم تازه که
هیچ عهدی از ازمنه سابقه سلاطین ذیشان را توفیق تماشای آن
نشده مانند شاهد شهره نوخیز که در فصل بهار به اهتمامی قوت نامیه سر از دریچه
ظهور برآورده سرکش دیده بینش نظارگیان متحمل بشند میگردد و پرده خفا
از چهره نموده گشوده زیب بخش محفل امکان و زینت افزای هنگامه آشنایان
میشوند نهی فطرت تابید و بیت ارجمند که دقایق اموری که موشکافان زود حل
آن ناخن اندیشه شکسته و بازوی توانای اندیشه بیک گوشه ابروی التفات
این خسرو اقلیم گشا ممکن باد و مسافران اقلیم وجود در اقبال از وصول شهر بند
امکان در طریق بالقوه بی تماشائیان گلشن ایجاد مینماید آری هرگه در سر تمیز
ور دستبان تائید الهی خوانده باشد از اوستادی نیابت شیوهای ستوده نفس
در تیزی و غرابت مانی اثنین اعجاز است تفصیل این اجمال و تبیین این مقال
آنکه بر نکته سنج سخندان که بمطالع تواریخ کتب سلف و شنیدن آثار خلف اطلاع

بر احوال خسروان ذیشان از امروز تا زمان حکومت پیشدادیان یافته باشد
ظاهر است که در هیچ زمانی از ازمنه باستانی نبوده که خسروان گردون نشان
[illegible] یوزان علم دست آموز و فرمان پذیر نموده باشند
این امر غریب و شیوه عجیب که در زمان دولت این خسرو گیتی و غلام رایج گردید
[illegible] بود که والی عربستان و سایر خوانین ذیشان چند قلاده بچه شیر اضافه
[illegible] و ارمغان نموده بدربار آسمان مدار فرستاده چنانچه هم با دستان
ذوی الاقتدار رسیده باشند در روزهای جشن و هنگامهای بار عام بجهت عظمت شان
و توهم کردن کشان شیر بر اقبال می بستند تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر
[illegible] پرتوافکن گردید که چرا نتواند بود که شیر از الطریق یوز تعلیم صید افکنی
نماید و گوی تفوق از سلاطین سلف که با این فکر نیفتاده اند رباید هر چند این
معنی در نظر قاصر بدسگالان کوتاه بین که تمدرسای نگاه شان در بساط رسوم و عا
دات متبدل نگشته بسیار بدیع و بعید مینمود اما از آنجا که در نظر دوربین دقیقه
بحضرت ظل اللهی غایب حکم شاهد دلدار دلربا یافته دقایق طرز دانی محرم
بزم ضمیر اعلیحضرت خاقانی الله وردیخان صاحب جمع قولار آقاسی و امیر شکارباشی
و بیگلربیگی کوه کیلویه امر فرمودند که بعنوانی که مقرر میباشد شکاری نمودن

سباع مذبور بدل جهد مبذول دارد که چون بر مستر بات مازندران بهشت نشان
سلسله جنبان عزم ولایت در هنگامی که رایات نصرت آیات بقصد شکار
در حرکت آید نیل این مامول میسور باشد الحق آن [illegible]
درین امر عجیب ید طولائی بکار برده در اندک زمانی بر وفق مدعا سرانجام نمود
معروض گردانید که بطریقی که خاطر اشرف و ضمیر مقدس پرتو افکن گردیده
مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم باطل گردید و همدران اوان رایات
نصرت آیات را از ییلاقات مراجعت واقع شد و دو سه روز در باغ عباس آباد
توقف نموده بی آنکه داخل دار السلطنه صفاهان شوند متوجه مازندران بهشت
نشان گردیدند و امر فرمودند که شیران را همراه آورند که در شکارگاههای آن
دلپذیر که مشحون بصنوف وحوش و انواع بهایم است ملاحظه شود و صید افکنی
آنها کرده شود و در منزل [illegible] سیر و شکار اشتغال نموده صح ساعتی که [illegible]
تقویم داخل مازندران گردیدند و در ان مکان نزهت بنیان هر روز سیر و شکار
و کشیدن ساغرهای سرشار و تماشای باغ و بهار بزم افروز و طرب انگیز بود
تا آنکه روزی از روزها بخاطر اقدس خطور نمود که چون اسپان را تاب و توان
حمل شیران نیست که بطریق یوزبدان عنوان در شکارگاهها همراه باشند و نیز

ایرش شیر و اسپ [illegible] بر روی کرده نهایت ترتیب داده همراه داشته
باشند و مدتی بدین عنوان شکارگاهها برده همه وقت از ملاحظه صید
افکنی آنها [illegible] انبساطی سپردند و چون بعضی اوقات عبور
کرده نها از آب و گل دشوار بود امر اشرف از معدن نفاذ صدور یافت
که تخته شیر انداز بر روی فیلان کوه بنیان که در حین فتح دار القرار
[illegible] بحیطه تصرف در آمده نصب نمایند که همه وقت همراه باشند
[illegible] راقم این داستان غرایب نشان نیز [illegible] بندگی از باریافتگان
بزم قرب و حضور بهمه اوقات ملتزم رکاب منصور میباشد بی تکلف
اغراق و ارتکاب استغراق هرگز شکاری بدین خوبی و صیدی بدین
مرغوبی در عرض ایامی که سایه مثال در دنباله موکب جاه و جلالت
و بهمه روزه ملاحظه انواع شکارها مینماید ندیده و از جهان دیدگان قدیم
سال نشنیده چه صید شیران مانند عاقلان دانش پیشه مشتمل بر رعایت
شیوه ستوده حزم و پاسداری مراتب احتیاط میباشد در دفع مضرت
خصم از حرب بزمی بسر آهنین بر دوش و در [illegible] طریق بی صرفه بوی
[illegible] چه عاقلانه درگذشتن کنند در هنگام گرمی بازی بادرا مجال نیست که [illegible]

عنانی نماید و هر صیدی که بقفل چنگال در هم بسته مفتاح تدبیر هیچ چاره جوی
نگشاید دریش تیزی چنگال آهنینش جامهٔ آهنین چون پیراهن حریر بی
ثبات و گرفتار پنجهٔ قهرش را نومیدی از خلاص و نجات [illegible]
صید بندی رسیدن بر دو بدنش مقدم نشین و در بساط امتحان رخت
انداختن شکار با ارادهٔ اش جلیس و قرین قطع نظر از بیغانی کرده شهریار
چنین راز بینده چنانکه ننماید که شیران بجای کلاب معلم هنگامهٔ طراز شکار و این
طرز غریب زبان زد گیتی کشور آرایان ادوار باشد در اوقات
شکار این لوالعجب شیوه کمان امری غریب منظور گشته کارشناسان تجربه اندوز
را در بحر حیرت مغمور ساخت شرح این داستان عجایب نشان چنانست که
یکی از شیران که در مکتب صیادی طفل نوآموخته و صحرای شکار ندیده و تجربه
نیندوخته بود میخواستند که مدارا او آهسته آشنای صنعت صیادی و ماهر
شیوهٔ استادی سازند لهذا منظور نظر خان رموزدان آن بود که شکار از
ماده که از صلاح خویش گرازی عریان و باب مچنگ و دندان نوآموختگان سو
باصطلاح امیر شکاران التب بولی دهد که مبادا در نخستین مرتبهٔ صیادی که هنوز
ادراک لذت صید افکنی ننموده از چشم بزدم و گمان زحمت زخمی شده و ازان

چنانکه شاید اقدام بر بر انداز ننماید و بحسب اتفاق گرازی که بعلت حلاوت سن
و فور رسیدگی سفیدهٔ صبح اسنانش از تیرهٔ شب کام و دهان بطلوع نمایانی نداشته
[illegible] میر شکاران العلت بعد مسافت چون بعد از امعان نشانی از
دندان او ملحوظ نمیگردد شیر نوآموز را مطلق العنان میسازند و چون بشیوهٔ
رسانیدن آن اژدهای شیر اندام تمام بود مانند مرغان سبکبار در دم
آهنگ آن گراز نموده بی باکانه اش در قید چنگ و دندان درمی آرد و بعد
رسیدن شیربانان که دندان عدوی آن را ملاحظه مینمایند از غلطی
که نموده بودند مضطرب میگردند قضارا بعد از تفحص و دقت نظر معلوم
میشود که دست امیر شکار قضا برشته درخت که غذای مقرر گراز است دهان
اجل رسیده را در هم پیچیده و استادانه اش از دندانهای نوع همین کار
برکنده است الحق نظارگیان را ازین حال تعجب بر تعجب افزود و خداساز
بودن کارهای این خسرو اقلیم گشا در مرآت عیان چهرهٔ ظهور نمود و بعد از
آن شکار شیران اژدها کردار خسرو قدرشناس امر فرمودند که قلادهٔ مرصع
و زنجیر طلا بجهت ایشان ترتیب داده مجمعها را ملاجورد و طلا تزئین نمایند و
[illegible] تا از آن جهت اقتباس [illegible] آرایند امید که تا تسخیر کردن

کرد انست این جشن و شیر شکار را نصرت پرور و اقبال همعنان باد شرح وقایع
داهوری که در حین توقف رایات منصور در مازندران رو نمود در اوقاتی که
مکان نزاهت بنیان و کلشن جنت نشان مازندران محل نزول رایات
نصرت آیات بود دران خطه ارم نظیر هر روز در مکانی مرغوب و بوستانی
مانند چمن بستاندان محبوب بکشیدن ساغرهای سرشار و گرم کردن
هنگامه عیش و شکار داد خوشدلی میدادند و از ملازمت نهاد آن مرز و بوم
ملبده طیبه اشرف باقامت اختصاص یافته هر روز شکارگاه اطراف
آنجا که مطارت هوای بهشت است توجه فرموده بضرب شخد تنگ و شمشیر که از
آتش زن بنیان حیات گوزن و گراز آن سرزمین میکردیدند و از سیر
حدایق پر گل و باغهای پر سنبل که غیرت مرغوله زلف و پیچ و تاب کاکلست
گلهای انبساط میچیدند و گاهی شیران شکاری چنانچه سبق ذکر یافت صید
گوزن و گراز نموده طریق عیش و نشاطی می نمودند و چون عباس آباد بهشت
نهاد در سایر متنزهات آنجا تفوق دارد حکم بچراغان اطراف دریاچه آن
مکان میمون نشان نمودند داستان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد
سواد خوانان صحیفه تماشا و نظارگیان چراغان کستر خضرا روشن

که روز گردون شبهای بادکساری بفروغ چراغان دو چندان ساختن
روز زندگانی و غازه رخساره شاهد عیش و کامرانیست کرمی این هنگامه را
باطراف [illegible] روشنا خاصیت عرق دو آتشه شراب شیراز و فروغ
این بزم را بعرایس ازاهیرا ره بهشت و فروردین زیادتی کرشمه و نازست
سلاطین ذیشان را که گذرانیدن اوقات عمر گرامی بخوشی و شادکامی
میسر باشد بفتوی عقل دقیقه شناس تجویز نیست که نه بعنوان خوشدلی و
کامرانی گذرانند و گردی از ایام زندگانی و جوانی که از گردش ایام و لیالی
دو اسپه در گذرست نستانند لهذا اعلیحضرت ظل اللهی بچراغان دریاچه عباس آباد
اشرف که قطعه ایست از باغ جنان یا منبعی ست از روضه رضوان اشاره
فرمودند خدمتگذاران در اندک زمانی اطراف آنرا دایره کردار باشکال
متناسب و عجب بندی نموده باتمام رسانیدند و بعد از اتمام آن اعلیحضرت
ظل رحمن در تالار وسط دریاچه بدولت و اقبال با ملتزمان بساط اجلال
جلوس فرموده حکم بافروختن چراغان فرمودند آتش سیه رود بادۀ گلرنگ تیز
چراغان کردن دماغ بنیان درخشیدن آغاز نهاد و فروغ چراغان از
کواکب ثابت چرخ گردان حکایت میکرد و عکس چراغ در آب از سیر و دو سیارگان

حکایت منیمو عود مطربان در آتش نی نیشکر ریزی نغمات دماغ جان را معطر
میکردانید و شگفتگی بزم باده عقل مصلحت سنج را در آتش حیرت می نشانید
آن شب که در حقیقت روز عیش و نشاط بود بدین طریق بسر رسید و ساغر
و پیمانه را گردش با آخر رسید امید که پیوسته ساغر نشاط این چنین کامکار
گردان و بزم دولت ابد مدت چون شمع و چراغان سوزان و گریان
باد شرح تخریب قلعه که گروه روس بر کنار قوتین سو احداث نموده بودند
چون والی ممالک روس را از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا حال
که آوان اهتزاز بهارستان دولت و اقبال نهال حضرت رحمت پیوسته با
این دودمان نسبت دوستی و روابط آمد شد میشده و مستحکم است و همواره ایلچیان
ایشان به پایه سریر خلافت و تخت شهریاری و سلطنت آمد شد دارند و نوا
بان این سلسله جلیله نیز مدام مراعات خاطر ایشان نموده همت والا
با نجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته و در آغاز زمان جلوس میمنت
مانوس پادشاه ممالک روس قلعه در حوالی ترکیه سامان الکار روس و ممالک
محروسه احداث نموده بود و بنابر مراعات مراتب مسطوره با غماض مقرون
گشته و در ایامی که ظهور شوالی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافته از

۱۲۷

پاس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان و گریزان گردیده الکاء متعلقه
را و رستم خان شفقت شد از راه هم مذهبی تشبث بوالی روس شده نواد کلان
خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرت و معاونت گردید و مصلحت دید کرد و
حیله آنها نمود که اگر چند قلعه دیگر در حوالی قلعه قومن ساخته شود که راه آمد شد
جرکس بممالک محروسه مسدود شده اگر از جانب روس کومک با لکار گرجستان
آید بسهولت میسر باشد متوون بصواب مینماید و والی ممالک روس نیز فریب
عذر او خورده قلعه چند در محال مزبوره احداث و جمعی را بمحافظت تعین نموده
بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیکی شیروان بموقف عرض رسانید
بجان
ارقام مطاعه باسم حکام چخور سعد و قراباغ و اردبیل و استارا و سایر محال آذربا
صادر شد که جمعیت نموده بسر خسرو خان حاضر گردند که بدانچه مقتضی مصلحت
دولت باشد بعمل آورده و امرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر
جمعیت نموده خسرو خان بنیروی اقبال بیزوال شاهی و تائید جناب الهی باتفاق
امرای مزبوره و حاکم باب الابواب دربند و سرجای خان شمخال داغستان و عباس خان
ادهمی و جماعت زخوری وغیره روانه شده باجماع روس و بغای وغیرهم که از اطراف
بمحافظت قلاع اشتغال داشتند سوای غیر از صدمه حوادث فیاد بلوخروش

کوس و کرنا نمود از صحن قیامت گردید غبار معرکه هیجا چون ناله مظلوم بر ثریا
کشید عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام جنود مسعود وزید شیروان و ایروان
و زبده کفره مردوده آواره دشت فرار گردیدند و لشکر منصور تمامت آن
قلاع را ویران و با خاک یکسان ساخته مراجعت نمودند و چنین فتحی عظیم بسهولت
و آسانی قرین حال اولیای دولت روز افزون گردید **شرح آمدن ایلچیان
سلطنت پناه عبد العزیز خان باستدعای حضرت شاه فولادسرای** در این
سال تنکور بیک و تبار بیک چوره آقاسی ایلچیان عبد العزیز خان والی
ترکستان بقصد استدعای رخصت شاه فولادسرای بدرگاه جهان پناه
آمده بودند تفصیل این اجمال آنکه شاه فولادسرای که یکی از اعیان ترکستان
و نسبت قرابت بلنکتوش داشت در جایی از حدود ترکستان حاکم بود بنابر
دواعی نفسانی و وساوس شیطانی اراده سرکشی و خودرائی در خاطر میداشت
و عبد العزیز خان بلطایف الحیل او را بدست آورده بجهة مفاسدان آن مرز و بوم
بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعای آن نموده بود که در ممالک محروسه بوده
باشد و حسب الاستدعای پادشاه مذبور و مراعات قوانین دوستی مدتی در
دار الملک شیراز و گیلان و دار السلطنه قزوین توقف داشته و در این

بجهة استرضای خاطر بلنکتوش از خدمت اعلیحضرت ظل اللهی بوساطت ایلچیان
مزبور استدعای آن نموده که شاه فولادسرا رخصت حج ارزانی داشته بعد از
مراجعت روانه الکای ترکستان نمایند بنابرین مشار الیه را مرخص ساختند
که روانه زیارت بیت الحرام شود ایلچیان را مشمول انعامات و خلاع
ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچی ابو الغازی خان والی
اورگنج نیز با ایلچیان والی داغستان و باشی اچوق و پادشاه والاجاه روسیه
و ایلچی روس که برسم چاپار بدرگاه جهان پناه آمده بود و عبد الرحیم بیک خویش
حسین پاشا صوبه که حامل عرایض و پیشکش او بود در این سال بزمین بوس
بندگی فایز گشته مشمول انعامات و خلاع فاخره گردیدند **روانه شدن رایات
منصور از بلده اشرف بفرح آباد** چون زمان توقف بلده طیبه اشرف تمادی
یافته و مکرر از شکار شکارگاههای آنجا و استیفای حظ فرموده بودند شکار
گاههای فرح آباد و سیر کنار دریا و امواج آسمان پیما از مطالبای عزیمت را
بصوب فرح آباد جنت بنیاد کشید و مهر رکاب دولت و عنان سعادت متوجه
گردیده شکار کنان [illegible] بمکان خلد بنیان رخت اقامت افکندند و در ایام
[illegible] های سواری کشتی و سیر دریا و گوی بازی و تفرج صحرا و شکار زندروان

آسمان پیما صیقل زنان مرآت ضمیر اقدس میگردیدند تا آنکه عروس مراجعت موکب
سلطنت عنان تاب عزیمت گشته بلده اشرف را حیات مجدد حاصل شد
وقایع متنوعه درین سال میرزا قاسم وزیر مازندران بهشت نشان از خدمت
مزبور معزول و وزارت آنجا بمیرزا صادق مستوفی بقایا شفقت شد و
بیگلربیگی استرآباد بتغیر محمد قلیخان بحاجی منوچهر خان برادر محراب خان
تفویض یافت شرح آمدن شاهزاده دارا شکوه ولی عهد بادشاه هندوستان
باتفاق سعد الله خان وزیر و دیوان بادشاه حیرت نشان با لشکر گران بقصد تسخیر
دار الملک قندهار و خایب و خاسر مراجعت نمودن ایزد جهان آرا که مقتضای
شکوه کاری پیوسته امم حیران نمار المحن کوههای گران بی سود بی غنیمتها
نموده بمفهوای عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم گفته اند و
جنود عاقبت نامحمود نمود را چون تیرگی شب که باعث ازدیاد فروغ ماه
و ستارگان میگردد منشا انتشار صیت خسروی و آوازه سرافرازی و
برتری نواب کامیاب ظل اللهی نموده چنانچه برافراشتن رایت دودمان
کشیدن تیغ شعله آتش سوزان هیبا شد از آمدن … پیاده شدند …
فروغ فتح و نصرت و فیروزی این خسرو خورشید نظیر پس از آنکه نقاب حجاب

۱۲۹

بچهره گشائی ماننده رخشنده خورشید که قبل از طلوع چهره افروزی مینماید معلوم
میگردد تفصیل این اجمال آنکه در اوقاتی که مازندران بهشت نشان
مخیم سرادقات جاه و جلال بود بعرض مقدس رسید که بادشاه هندوستان
بدستور گذشته باد پندار بکاخ دماغ راه داده از ریختن آبروی اعتبار نیندیشیده
بعد از تکرار خجالتی چنانکه گذشت از تکرار بوس قصد استرداد قندهار را و اراده نموده
دو بار دیگر با آتش سودا کرم پختن تمنا کرده دیده دارا شکوه ولد کلان خود را که از
سایر اولاد بخطاب ولیعهدی امتیاز دارد باتفاق سعد الله خان وزیر
و رستم خان دکنی سپهسالار و هشتاد هزار امرا و وجوه سپاه و عساکر با توپهای آتش در
شعار صاعقه کردار و فیلان کوه بنیان رفیع ارکان روانه دار القرار قندهار
گردانید و شاهزاده مذکور با بعضی از امرا و عساکر از راه ملتان و دوکی و
چوتیالی روانه گشته جمعی از عساکر را از راه کابل روانه نموده و درحین ورود
… دوکی و چوتیالی دولت خان افغان حاکم آنجا که مدتی مدید از راتبه
خوردان خوان احسان اعلیحضرت ظل رحمن و یمن الطاف شاهانه بحکومت آنجا
سرافرازی یافته بود بمقتضای بیرنگی اطاعت آن گروه را وجهه همت ساخته
… بنامی بچهره ناکامی کشیده با آن گروه تیره روز ملحق شده دارا شکوه را

ازین معنی باد غرور و پندار در کاخ دماغ استقرار یافته بگمان آنکه قندهار
نیز بهمین طریق مفتوح میتواند شد بدلی قوی و املی فسیح روانه شده قلعهٔ
قندهار را مرکز وار بدایرهٔ احاطه درآورده و چون در بوتهٔ کداز تفکر قلب
بودن نقد اعتقاد خود را که درباره اوتارخان داشت ملاحظه نموده حکم
به بردن حروسیه نموده دامن اجتهاد بر کمر خواهش استوار ساخته بعد از رسیدن
اخبار ورود آن تیره روزگار بمسامع باریافتگان سرادق گردون
آثار و زمان همیون بنام نجابت بیک غلام خاصهٔ شریفه صدور یافت
که باتفاق جمعی از عساکر نصرت مآثر که بسرکردگی مومی الیه در دار السلطنهٔ
هرات قشلاق نموده بودند و بعضی از امرای خراسان روانه مقصد شده
رعایا و اویماقات و اختامات را از دست اندازان گروه شکوه
محافظت نماید و حاجی منوچهر خان بیگلربیگی دار المومنین استراباد در اینامور
داشتند که قبل از علیقلیخان سپهسالار ایران و بیگلربیگی آذربایجان از آن
پیشهٔ هیجا و نهنگان دریای وغا روانه شود سپهسالار نیز بانک قیامت اثر
متعاقب بر رفتن با موکشته استعام و احکام باطراف ممالک محروسه بجمعیت
عساکر منصوره ارسال یافته محصلان ساعی تعین شده و رایات منصور نیز

از مازندران متوجه فیروزکوه گشته از راه الکاهزار جریب متوجه بسطام گردید
و چون اوتارخان مکرر حقیقت بدسلوکی و بی سرانجامی مهدیقلی سلطان
سیاه منصور حاکم بست را معروض درگاه خلایق پناه نموده بود امامقلی
سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین را در عوض مومی الیه بمرتبهٔ امارت
بست سرافراز فرموده مقرر داشتند که بر جناح استعجال روانه شده به
محافظت و محارست قلعهٔ مذبور اشتغال نماید و دارا شکوه از استماع
این اخبار بی آرام و قرار گشته رستم خان دکنی را با فوجی انبوه و فیلان کوه
شکوه مقرر داشتند که روانه بست شده از طرق و شوارع خبردار بوده باشد
و اگر سپاه نصرت پناه وارد گردند در مقام مدافعه درآید و اگر توانند و از پیش
رود قلعهٔ بست را نیز بدست آورد رستم خان دکنی با چهل پنجاه نفر از مردان
کار روات بیکار روانه شده قبل از ورود امامقلی سلطان بمحاصرهٔ بست
قیام نموده و مهدیقلی سلطان که در مرآت سلوک ناهموار خود چهرهٔ باز
خورهٔ تائید حضرت ظل سبحانی را بعین الیقین مشاهده مینمود بتکلیف روسای
از جملهٔ القوم زحل نشان گردیده قلعهٔ بست را تسلیم نموده و تبارزکی السنه
بیان بحر طرف دامن آتش سودای دارا شکوه گشته بیشتر از پیشتر گرم

احراز مطلب کرده با وتادخان باتفاق غازیان ظفر توامان نصرت نشان با
اصطبار روز دامن وقار کشیده دست جرأت از آستین جلادت برآورده
و بآب شمشیرهای درخشان و نیزهای بران شمع حیات آن مدبران تیره روز
را فرو می‌نشانیدند و مرادبیک توپچی باشی در آتشباری نیل خجالت بر
جبین ابر بهاری میکشید تا جمعیت سپاه نصرت نشان از اقصای ممالک
ایران آن زحل منشان مشغول محاصره اشتغال نموده هر روز از جانبی یورش
کرده جمعی کثیر و جمی غفیر را طعمه شمشیر غازیان نموده بی نیل مقصود خایب و خاسر
راجع میگردیدند نجفان بیک با دو سه هزار سوار از عساکر که بسرکردگی او مامور
بودند بر جناح استعجال روانه شده و چون صرفه در جنگ صف ندیدند [illegible]
روز تاخت اطراف و جوانب ایشان کرده سد شوارع و قطع آمد شد آذوقه
ایشان می‌نمودند و هر روز جمعی از بهادران خصوصاً ملازمان الله‌وردی خان
مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکارباشی را که باتفاق مشار الیه در خراسان
قشلاق نموده بودند بتاخت اطراف و جوانب ایشان فرستاده بسیاری از آن
گروه خذلان شکوه را بدست آورده بی فاصله سرور بدرگاه جهان پناه
میفرستادند و حینی که نجفان بیک با جماعت خود در نوزاد توقف دا

رستم خان بکثرت و عدت لشکر خود تکیه کرده متوجه اردوی نجفان بیک گردیده
نجفان بیک بمقتضای مصلحت وقت صرفه در معارضه ندیده از نوزاد متوجه
زمینداور شد رستم خان رفتن او را از حمله آمد کار خود تصور کرده بازگشته در کنار رود
هیرمند اقامت نمود و هم دران روز حاجی منوچهر خان بیگ که ملتفت احمال و اثقال شده
متوجه مقصد گردیدند و علیقلیخان سپهسالار نیز وارد شده روز بروز از افواج
قاهره مانند امواج بحار زخار داخل اردوی معلی میگردیدند رستم خان دکنی را
از استماع این اخبار پای ثبات و قرار از جای رفته در میان خوف و رجا
روز میگذرانید و حاجی منوچهر خان با آن جمعیت قلیل از دنبال [illegible] غنیم
[illegible] رسیده بمعاضدت اعتقاد و جرأت خداداد روانه شده در نیم فرسنگی اردوی
رستم خا[ن] [illegible] نمود رستم خان از ملاحظه این جرأت و رسیدن این اخبار ورود سپهسالار
و عساکر نصرت شعار و تاخت هر روزه سپاه جرار رستم خان مجال توقف ندیده
تزلزل حال و وخامت مال خود بسلطان دارا شکوه اعلام نمود و شاهزاده بصلاح
اندیشی ارباب حل و عقد خیر خود را در استرجاع رستم خان دیده رستم خان را طلب نمود
و آن [illegible] باشد صیدی که از شست شکار افکن گریزان گردد از غایت تیزی آتش در
دل زده روانه اردوی شاهزاده شده و همانجا غازیان متعاقب روانه

کردیده بودند هم در آن اوان علیقلی خان سپهسالار و عساکر نصرت نشان نیز بکنار آب
هیرمند رسیده از آب عبور نموده بودند بعد از ورود رستم خان و خبر رسیدن
حاجی منوچهر خان و علیقلی خان سپهسالار شاهزاده نیز مجال توقف [ند]یده
طبل رحیل فرو کوفته روانه دیار ادبار گردید و سپهسالار جمعی از غازیان نصرت
توامان را بتعاقب ایشان امر نموده بسیاری از آن قوم تیره روز را از طریق
هندوستان عطف عنان بجانب درگاه شتابان نموده دو زنجیر فیل و برخی
اسباب و امتعه بسیار بدست آورده مراجعت نمودند و مژده این فتح مبین و
فراغ نمودن آن طایفه عاری از نور هدایت و یقین در قریه [بیت در زمانی]
که رایات منصوره از بسطام بصوب قندهار در حرکت آمده بود [بمس]امع جاه
و جلال رسیده ارقام اشرف بنام سپهسالار و امرای عظام صا[در] [illegible]
و نسق ضروریات قلعه کرده بعد از استوار ساختن برج و سپه عساکر را مرخص
نموده روانه درگاه جهان پناه شوند و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی با خلاع
قیمتی بجایزه خدمات شایسته که از ذوالفقار خان بظهور رسیده بود بمومی الیه
شفقت نموده مشارالیه را موسوم بذوالفقار خان گردانیدند [و نصف]
تومان بکرجاسبی بیک برادر خان مذکور که [illegible] خدمات پسندیده نموده

زخم تفنگ برداشته بود شفقت شد و چون آوان سرو دولت شتاء نزدیک
رسیده و شاه ماندران از غازیانه گلهای زنگارنگ آراستگی حاصل
شد از سایر متنزهات ممالک محروسه نزدیکتر بود رایات منصور از راه
خوربطی و استراباد متوجه آن حدود گردید و حکم اشرف بنام ذوالفقار خان
شرف صدور یافت که جمعی از عساکر را که از ایشان خدمات پسندیده
بمنصه ظهور رسیده باشد بپایه سریر خلافت مصیر فرستد که فراخور خدمات
مشمول نوازشات شاهانه گردند بعد از ورود خط جنت نشان مازندران
مراد بیک که در قلعه داری زیاده از وسع بشری جانبازی نموده بود
ملتثم آستان اقبال نموده منظور انظار عنایات گشته بلقب خانی
سرافرازی یافته الکای شفت به تیول او شفقت شد و سایر مت[illegible]
نابسیان دیوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان نیز بسبیل
تعاقب و توالی شرف پابوس دریافته از انعامات و احسانات سر
مباهات باوج کیوان رسانیدند الحق در ایام محاصره که قریب بشش ماه
امتداد یافت ذوالفقار خان و سایر متحفظان بنوعی کوشش نمودند
که در [illegible] نظر آن استماع نیفتاده و بسیاری از سربازان جلادت

بسته در ایام محاصره با آنکه سد ممالک و ممر و مدخل اطراف نموده بودند داخل
قلعه شده مژده رسیدن عساکر ذوالفقار خان و سایر قلعه داران
میرسانیدند چنانکه یکی از غازیان چتنگ سواره و قباچ بر سر بی آنکه
تغییر وضع نماید و در اثنا روز علانیه داخل قلعه گردید و چون بسبب امتداد
ایام محاصره و تضییع حاصل قندهار تنگی دران حدود بهم رسیده بود صفی قلی
بیاول صحبت بابری و استرآبادی فرستاده ارقام مطاعه صادر شد که بمقدار
پانزده هزار خروار غله حمل و نقل دارالقرار قندهار نمایند توجه رایات نصرت
آیات جهانستانی بمازندران بعنایت ملک منان رایات جهانگشای
اقبال را اعلام کردن سایه جاه و جلال در زمستان این سال در
مازندران که رشک فرمای روضه رضوان و حدائق جنانست [illegible]
اجلال داشت بلحق صباغ با دهرکان لباس اوراق درختان را بالوان
مختلف در نظر بینندگان جلوه داده و از آرایش عروس خزان داغ رشک
بر جگر شاهد لاله رخسار بهار چنانچه ابیات راقم متعریست نهاده بود
بیت سرخ گردید برگ چنار چون گل آتشی بفصل بهار یا نه چهره
بود نرگس دستها را گرفته بر آتش همچو دستها [illegible]

از ترشح خاکستان بر خاک هست چون دام راه گیر چنار او فتاده هر دو
نمد بهار خاکش از برگهای مرصع پوش بود بهار همچو نو بهار در جوش اندران
بزم خانه مرستان که بود همچو روضه رضوان گوئی از شاخهای عرضا
دست موسی بلند شد بدعا هر درخت آتشی بپا دارد آرزو گر برهم جا دارد
هر درختی بصحن گلزارش همچو چنگیست تا کها تارش صوت چنگش نسیم انگیخت
جنبش باد ناخن چنگست شاخ بر برگ هست سیخ کباب برگ ریزش چکیدن
خوناب و آن باغ پر گل که باغبانی صنع الهی از گلهای رنگارنگ در چهار
فصل نگارخانه ارژنگ است بنوعی جلوه گر گردیده بود که نگاه بینندگان را مانند
پروانه که در بزم چراغان افتد سر رشته انجذاب از دست میرفت و روزگار از
اعتدال هوا و خوشی هوا و بوقلمونی دامان صحرا و آغاز شباب خسرو جهان
آرا و باده گلرنگ و صفا و حصول متمنی و انواع نعم ولا تعد ولا تحصی بطریق
شاهدان هر جهت کرده دل از پیر و جوان میبرد و هر روز خسرو کامکار بتفرج دامان
صحرا سوار شده داد خوشدلی و کامیابی میداد و چون هر مکانی را خصوصیتی
و باده هر تماشا را کیفیتی جدا میباشد خاطر خطیر اعلیحضرت ظل اللهی متوجه سیر
فرح آباد بهشت بنیاد که بحسب گشادگی و وسعت از بلده ارم نظیر اشرف

امتیاز دار گردیده موکب مسعود بقصد سیر متنزهات آنجا در حرکت آمد و آن
راه را که سه فرسخ است و در هر فرسخی عمارتی ساخته و اسباب ضروریات آنرا
بفرموده آرزو پرداخته‌اند و بنج شنبه جانشکار کنان طی فرموده
فتح آباد نزول اجلال فرمودند این خلد برین و جنت نعیم بر کنار بحر آبگون
واقع شده و نهر بخشیده رود که در عذوبت ماء فریب تماشا ضر سلسبیل جهان نما
از وسط شهر روان گشته چون دست فدویان و ذیل دولت ظل رحمن بدامان
آن بحر بیکران پیوسته و چندین هزار مرکب خوش عنان سفاین بر کنار آن رود
بسته تا غایت مکان قبل از ورود رایات حضرت توامان از خدمت
حضرت رحمن استدعای وقوع چراغان بر کنار نتیجه رود نموده بود فرمان همایون
دران باب بنفاذ پیوسته و در حین ورود اسباب آن کار حلیه حصول [illegible]
بود بعد از دو سه روز اقامت چراغ آن جشن روشن و صفحه آب از عکس
چراغان گلشن گشت خسرو ناقد الزمان با خواص بندگان در کشتیها نشسته
دماغها را از نشاء باده لعلی چراغان نمودند طرفه حالتی بود که بزم باده در آن
هنگامه چون پیاله میگردید و مجلس مغنیان چون رود مطربان تا به لب
بعد از انقضای سیر چراغان چند روز دیگر دران مکان ابد نظام توقف

زر

فرموده گاهی سیر طرف دریا و برخی شکار و تفرج صحرا عیش اندوز و طرب افزا
میبودند تا آنکه میل مراجعت مرکز اقامت از خاطر سر بر زده بفحوای العود احمد
متوجه بلده اشرف گردیدند و چون در سنه سابقه پشته را که در رفعت نمودار
آسمان و در استداره اطراف شبیه چرخ گردان بود در قرب شهر انتخاب
فرموده ساختن بنای بر بالای آن فرمان داده بودند و این کار صورت
انجام یافته بود درین اوقات لازم السعادات نیز متوجه آن اتمام شده بحضور دریا…
وکلا کار بیوتات و سایر لوازم فرمان دادند و آن مکان شریف را بهمیون بته
موسوم فرمودند ارباب طبع را در باب تمام آن بنا تواریخ بخاطر رسیده بود
در انجمله تاریخی که میرزا باقر حسینی وزیر قورچیان گفته بود ثبت افتاد قضیه
[illegible] رحمت پناه خلیفه سلطان و در اثنای آن عیش و نشاط و شگفتگی
و انبساط نوش زندگانی مرحمت پناه غفران دستگاه بحر گوهر دانش و علوم
ثبوت نامه بهارستان آداب و رسوم مجمع البحرین علم و عمل جامع السعادتین
دین و دولت شایسته پرورش باران غفران خلیفه سلطان که بمنزل شصت و
[illegible] از منازل زندگانی رسیده بود بسر در آمد و مطیه انفاس عزیزش از زمام
انتظام آمده [illegible] از کمیت خرقه مستعار ترکیب عنصری و پیکر هیولانی

را که از اضداد اربعه فراهم آورده بود عطا لسان آن تار گشت و طوطی
روحش قفس کالبد را که مرصع بجنس صفات بود درهم شکست اسباب
ناگزیر این جهانی را که سنگ راه وصول است بجا گذاشت و طوطی روحش
و دل دانا که زاد راه روان سفر دور و دراز است بنحوی [illegible] از
جهان گذران با خود برداشت بیت توشه نیست درین راه انبار دار
زاد راه تو دل است ز دنیا بردار گرداب وار [illegible] در خویشتن پنهان
گردیده و گشودن چشم بینا حباب آسا از دام [illegible] نقارت بر بدیع بار نبود
بدن [illegible] القیام از هم جدا شد و زمان غیبت کبری بنور رجعت
دراز گردید بوشیدن دیده نظار عینک تماشاهی جهان که با کتب
و سراجاله را با فنا ذکی از این نه کرته [illegible] وقوع الخوارق در گذشته حروف
خاموشی آن زبان دان آدمیت خفتگان خواب غفلت را بیدار
ساخت و محرمان بزم هستی را از بر روزی ساغر فنا و پیمانه عدم خبردار
گردانید حق تعالی چشم بینای عیوب نفس عذار و دلی آتشه تحصیل
حضرت کرده کار کرامت کناد شرح وزارت جناب ایران مداری [illegible]
محفل نشینان بزم آفرینش و [illegible] ساران [illegible] آواز

سلطنت و نوای فرح افزای دولت خبر داده بندوه میداند که از گسستن تاری
نغمه عیش و نشاط باده کشان بزم کامیابی خاک و شعله آواز مطربان
محفل کامرانی [illegible] گرد و قطع رشته حیات کارکنان مهام قانون دولت را
گسستن تاری و سنو بودن گرم کشان هنگامه کار و عمل قانون خسروی را
بر هم زدن شرایست تا نرسی گروهی را که صافیات حیات تازه به دل [illegible] تبدیل
از سنگیدن هر کس از مراکب عشاق چه ملال و دریای بی منتها را از شکستن سفینه
حبابی چه کلال آفتاب جهانتاب را از مردن چراغی چه نیرنگی زاید و خاطر
والای رفیع ارکان دانیر را خاستن غباری چه کدورت افزاید تا تجدید
مراسم گسسته‌ها نالازم و تعمیر بنای مردم نشین منهدم متحتم است و چون سبب
انهدام آن قصر معالی رکنی از ارکان سلطنت محتاج تعمیر و بنای از آئینه
دولت مفتقر تجدید بود آگاه دل صاف نیت روشن ضمیر نیکو طویت زباندان
صورت فروغ تیغ و صریر رقم نقش شناس حنین نیزه و قلم رنگ آمیز
حکمت و شجاعت کدرش جلادت کین و مهارت صلابت تیزی بلارک حکم
[illegible] قوت ناطقه و خامه زباندانی رفیع فطرت بلند مقام سمی حضرت
خیر الانام [illegible] استشاه حضرت ظل اله عمده مقربان درگاه محمد بیگ ناظر

بیوتات که در دقیقه شناسی از باریک بینان بنام پیش و از سالکان
طریق قرب و حضور مراحل نسبتی در پیش بود باین منصب والا سرافراز
گشته بلباس امتیازی جدید و پیرایه اعتباری تازه آراستگی یافت
جامه خلقان پروش خلایق پوشید و مرات دیگر کارها حلای دیگر
یافت و خدمت نظارت بصفی قلی بیاوّل صحبت غلام خاصه شریفه
مفوض گردید و همدرین اوان علیقلی سلطان سپه سالار و سایر امرا
و غیرهم که از قندهار مراجعت نموده بودند بزمین بوس بندگی سرافراز
گردیدند با نعامات و احسانات و خدمات سرافرازی یافتند و چون
خسرو خان بیگلربیگی شیروان درین اوان امتثال دعوت ارجعی نموده
بود نجف‌خان ما زار خدمت به بیگلربیگی گری شیروان ممتاز گردید و چون
هوای مازندران از نهج اعتدال عدول نموده روی بگرمی نهاده
بود رایات جهانبانی بقصد دار السلطنه قزوین در حرکت آمد و چون ایلچیان
پادشاه اروس نیز درین اوقات بپایه تخت سلطنت آمده بودند بعد
از آنکه تحف و هدایا و پیشکشهای ایشان بنظر کیمیا اثر رسید ایشانرا
نیز روانه دار السلطنه مذکور گردانیدند شرح روانه شدن [illegible] رایات نصرت

ایات از مازندران بهشت نشان بخطه بهشت قرین دار السلطنه قزوین

چون از تاریخ که نهضت همایون بقصد تسخیر دار القرار قندهار واقع شده
عرض سپاه نصرت پناه و لشکر قیامت اثر دیده نشده بود و تنقیح و تشخیص
آن بر ذمت همت ملک سیر از فرایض و لوازم می‌نمود و این امر اهم و مطلب
اتم در دار السلطنه قزوین که وسط ممالک محروسه و بوفور اجناس و وفور اذوقه
ماکولات و مطعومات از سایر محال امتیاز دارد بحصول میپیوست بساعت
میمون و طالع همایون بقصد دار السلطنه مذکور از راه دار السلطنه
فرح آباد و ساری متوجه گردیدند و چون تعریف بارفروش ده و عمارت
آنجا که یکی از امثال مازندران است بمسامع اشرف رسیده بود از منزل
علی آباد متوجه محل مذکور گشته سیر باغات و عمارات آنجا کرده بسمت [illegible]
مراجعت کرده روانه فیروزکوه گشتند و دو سه روز در ییلاق فیروزکوه بجهة
آسودگی و رفاهیت دواب توقف فرموده از راه قوان جای متوجه دماوند
شدند و چون هوای الکای مذکور در نهایت خوشی و اعتدال بود در محل
مذکور اقامت واقع شد و از آنجا متوجه بلده طهران شده در بلده مذکور نیز
چند روزی آسایش فرمودند و چون خاطر شریعت پرور ادای سنن را

از مقوله فرایض واجب میدانستند از بلده مزبور بقصد زیارت امام زاده واجب
التعظیم امام زاده عبدالعظیم در حرکت آمده بمراسم طواف و زیارت قیام
نمودند و بعد از آن بمکان شریف در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض
سپاه نصرت پناه فرمودند بهم رکاب دولت و بعنان اقبال روانه
دارالسلطنه قزوین شده در ساعت مبارک داخل شدند و زبان خامه
رقم باین ابیات گویا گردید * مژده قزوین را که شد رایات منصور آشکار
نوبهار دیگر آمد رفت اگر فصل بهار * نی غلط زین مژده فصل رفته گل باز
گشت * تا که دیو زکرد راه شاه کامکار * دشت گویا روز استقبال شد باز
در نظر نوعی گل وقتی که شد برباد نوروزی سوار * روز اول کرد قزوین
جبر نقصانهای خویش * همچو مخموری که یک جامش برآرد از خمار * چون رسید
اندعای مستجاب یوسفی * غم از کف رفته باز آمد بدین دیار * خاک
قزوین روز استقبال شاهنشه بخاک * سبکه شد ز آمد شد مردم بلند از جا
غبار * اعتبار او و دم مردم را زگرد راه شاه * آبرو شد بر رخ هر کس که بنشست
این غبار * میرود بالا دعا و فیض نازل میشود * کار کاهی گشته گردون را
سروی بود و تا

شرح وقایع ایام توقف دارالسلطنه قزوین و دیدن

نشان عساکر نصرت قرین بعد از ورود و داخل شدن دارالسلطنه قزوین و
آراسته شاهان آن ملک به پیرایه تزیین همه روز از طلوع آفتاب جهان
آرا تا وقت ضحی اوقات شریف صرف ملاحظه عرض عساکر نصرت مآثر میفرمودند
الحق انجام این کار سرآمد کار دقایق لیل و نهار بسیار دشوار بود چه دیدن
عرض لشکر ظفر اثر از مقوله شماره قطرات امطار و امواج بحر زخار ممتنع مینمود
با وجود حکم تعیین ارتسام شرف بهر یکی از عمال ممالک محروسه نیز صادر شده و
جمعی را مقرر فرموده بودند که از ایلات و احشامات جمعی را که قابلیت ملازمت
داشته باشند بنظر کیمیا اثر رسانند و فوجی بسیار و گروهی بیشمار از این رهگذر نیز
بهم رسیده بود و آن برگزیده رحمن و خالق انس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده
بتحقیق احوال آحاد لشکر و افراد عسکر رسیده عرایض و مطالب ایشان را
بنظر امعان ملاحظه نموده هر یک از افراد خدماتی که از ایشان بمنصه ظهور رسیده
بود مشمول انعامات خسروانه میفرمودند و در اثنای ملاحظه عرض سپاه مقتضای
عدالت و رعیت پروری بتحقیق احوال رعایا و برایا نیز رسیده داد عدالت و
نظام نوازی میدادند و چون عرایض اکثر سپاه و رعایا مشتمل بر ظلم و تعدی و
سلوک ناهنجار علیقلیخان سپه سالار بود و اکثر او ... غریبو و فغان شاکیان او

عما مع جاه و جلال مي‌رسيد از انجا كه ظالمان مظلوم نما كه با وجود ستمكاري بلباس
ستمديدگان در مي آيند بسيار ميباشند بمقتضاي شيمهٔ كريمهٔ احتياط بشنوده
و نسنجيده ارباب دريافت رقم اشرف بتحقيق چگونگي حال آن
غفلت باسم امنا و دار السلطنهٔ تبريز كه مقبول و مقرر بود صادر شده قليچخان بيك
غلام خاصهٔ شريفه بتفتيش آن مامور گرديده و رقم ديگر باسم امرا و حكام و عمال
خراسان شرف صدور يافته ابراهيم بيك غلام خاصهٔ شريفه باين خدمت نامزد
گرديد و در اندك فرصتي حقيقت مظلومان با اضعاف مضاعف آن از نظر انور
معروض گرديد و آن بد اختر بپاداش اعمال ناصواب گرفتار آمده از منصب
معزول و در قلعهٔ الموت محبوس شد و حكم همايون نفاذ پيوست كه آنچه از هر كس
بخلاف حساب ستانده باشد بعد از ثبوت از اموال او باز دهند و يحيي برادرزادهٔ
او نيز كه در دار السلطنهٔ تبريز نيابت عم خود دكان ظلم گشوده بود در رفاقت عم
خود محبوس گشت و عيسي برادر او نيز كه سردار خراسان و وزير دار السلطنهٔ
اصفهان بود در سلوك ناخوش برادر اعياني عليقلي مذكور بود و مغضوب گشته
حكم شد كه بقلعهٔ كلات برند و پيش از انكه بقلعه رسد باجل طبيعي سالك طريق فنا
گرديد از وقوع اين امر شبانگي صيت مظلوم نوازي و عدالت پروري اين خسرو

عدالت

عدالت گستر باطراف و جوانب انتشار يافت بنهال اعمال ضعيفان در چمن
اميدواري بيخ دوام يافت و در همه آن اوقات بر ذمت همت عدالت پرور
لازم گرديده بود كه در ايام هفته سه روز ديوان عدالت فرموده يكروز آحاد
لشكر و افراد حشم و بندگان و غلامان بعرض مطالب و حصول مآرب مستفيض
گردند و يكروز رعايا و برايا و مظلومان و ملهوفان ممالك محروسه مطالب
خود را بعرض رسانيده از چاشني مظلوم نوازي و ظالم گدازي شيرين كلام
شوند و يكروز مخصوص گذرانيدن پيشكشهاي ملوك و خوانين و سلاطين
اطراف و اكناف باشد بشهادت كتب سير و اخبار سلف بثبوت مي پيوندد
كه هيچ يك از زمانداران ازمنهٔ سابقه را بخشايندهٔ سعادات در اين
توفيق ارزاني نداشته و هيچ فردي از افراد كامجويان لواي دادبخشي باين
عنوان كه كافهٔ انام از آن استظلال نمايند برافراشته تا دست ضعيفان بداد
عرايض دراز است اقويا را اياديّ تسلط كوتاه و تا نقاب حجاب از چهرهٔ
خورشيد فروزان دادگستري مرتفع گشته روز ستمگران سياه است بمقتضاي
مشيت حضرت رحمن از اولاد انسان احتياج عرض مطالب بجناب كبريا بسهولت
بحصول مي پيوندد داداي مقاصد بخير و كامكار ميسر و رسيدن نعمتهاي اماني

و آمالی را به مثوبت توجه رایات نصرت آیات بشکار کلنک در اوقاتی
که دار السلطنه قزوین موقوف رایات ظفر آیات بود و نوبت بشکار کلنک متوجه
ملوکانه دار السلطنه قزوین شده در دفعه تحت مزاج همایون را از رهگذر
تعرف هوای الخافی روی نموده مراجعت فرموده و بحسن تدابیر صحت مآثر
حکمت و حذاقت پناه جالینوس زمان و انیس خلوت سرای قرب و اختصاص
حضرت ظل رحمن صاحب [illegible] یافت و [illegible] میرزا محمد سعید قمی طبیب [illegible] آن عارضه
شد چون حکمت و حذاقت پناه جالینوس اقلیم حذاقت محمد زکریای جهان
حکمت بار یافته بزم اختصاص سرو خسروان صاحب [illegible] میرزا محمد حسین حکیم
برادر بزرگ حکمت پناه مومی الیه روانه زیارت بیت الحرام شد و در دربار
اقبال حاضر نبود بدین جناب حکمت مآب [illegible] بود به نهایی ارتکاب علاج نموده
ذات مقدس پیرایه صحت پوشیده و در مرتبه اخیر تا شال [illegible] متوجه شده
بجوارح معلمه و دام کومه کلنک بسیاری صید فرموده و در اثنای سواری
و جولان یکران باد عنان [illegible] رسیده و از مرکب باشد فیوضات آسمانی
بر زمین نزول فرموده و در اندم حیوان گفت که بر غلامان و فدویان که پروانه
آن شمع اند فروغ عقده [illegible] گذشت الحمد لله والمنة که بمفاد ع فرشته ات بدو دست

دعا بکنید و زد: آن داهیه عظمی و واقعه کبری بخیر و خوبی گذشت و گزندی بآن
کامل التحیات نرسید بعد از مراجعت ایلچیان پادشاه اروس را که در درگاه
جهان پناه بودند به انعامات و خلاع گرانمایه سرافراز ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشتند و خاندان قلی سلطان حاکم سابق دورق با ایلچیگری
اروس مخصوص گشت شرح اموری که در بصره درین سال روی نموده در آن
اوان که دار السلطنه قزوین مخیم سرادقات اجلال بود اختلال در احوال
حاکم بصره بهم رسیده بیرون انتساب این دودمان خلافت مکان باصلاح
آمد تفصیل این اجمال آنکه حسین پاشا ولد علی قلی پاشا که از زمان آبا
جد مومی الیه ممالک بصره در تصرف ایشان بود و بحقیقت والی و حاکم
مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواندگار روم نمی نمودند در عوض والد
خود که اجابت دعوت ارجعی نمود متقلد شغل حکومت گردیده بود و چون
عناد و بخش اقربا سمی هست که بتریاق حسن سلوک علاج توانند شد احمد بیک
و فتحی بیک اعمام پاشای مذبور بداعیه انتزاع حکومت او روانه استنبول شده
تحصیل فرمانی از کار گذاران مهام خواندگار باسم پاشای بغداد کرده مراجعت
نموده حسین پاشا بعد از اصغای این خبر مکتوب محبت آمیز مشتمل بر آنکه

اگر از طرق مخالفت مجانبت ورزیده روانه بصره کردند در امر حکومت سهیم و
شریک خواهند بود در سلک تحریر کشیده نزد ایشان فرستاد و ایشان نیز
از طریق خلاف رجعت نموده روانه بصره گردیدند و بنابر تحریک ارباب
فساد دیگر باره کعبتین با موال ایشان بر تخته حصول درست نشسته غبار
فتنه به نسیم انفاس سخن سازان در هیجا آمدن و حسین پاشا در صدد
قتل ایشان در آمده بعد از آنکه بنابر موانع ارتکاب آن امر متمکن نتوانست نمود
مقرر ساخت که ایشان را با اسباب و متعلقان حمل کشتیها نموده نقل الکای
هندوستان نمایند و آن دو خون گرفته کالباعث حیفه عطف عنان از
سمت هندوستان بجانب احسا کرده از انجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشای
بغداد که پیوسته متطلع تسخیر غایبانه بصره می‌باخت ورود ایشان را مفوض به
تحصیل مدعا شمرده با سپاهی انبوه و توپهای اژدر شکوه متوجه تسخیر بصره گردیده
حسین پاشا را از ملاحظه این حال و میلان خاطر بعضی از مردم بصره بجانب
احمد بیک و فتحی بیک پای ثبات از جای رفته عریضه مشتمل بر بندگی و
تسلیم نمودن آن ملک و الکا بغلامان خسرو تسخیر و نظر بدرگاه فلک بنیاد
فرستاد چون در زمان نواب خاقان رضوان مکانی علیین آشیانی

مبانی صلح و صلاح بجهت رفاه و فلاح خلق استد فیما بین نواب خاقان رضوان
مکان علیین آشیانی و سلطان مراد خواندگار روم مشید و مستحکم گردیده
ستور نامه از طرفین در سلک تحریر در آمده پیمان با ایمان تاکید یافته بود اعلی
حضرت ظل اللهی از نقض عهد و میثاق اجتناب نموده بدان معنی اقبال ننمودند
و بعد از ورود پاشای بغداد فتحی بیک و احمد بیک بجوار قلعه داران حدود
بقدم اطاعت و انقیاد ایشان را استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند و حسین
پاشا را مجال اقامت در آن ملک نمانده روانه دورق و حویزه که داخل ممالک
محروسه است گردید پاشای بغداد آن ملک بازو خواسته برای میانجی منازعی
در تصرف دیده دفع احمد بیک و فتحی بیک را که رقیبان معتوق حکومت او بودند
وجهه همت ساخته شبی که داخل بصره می‌گردیدند روز حیات ایشان را با
تمامت رسانید و این شعر راقم حالی آن دو خون گرفته گردید بیت ثمری آن
همه سطاقتی و آن تک و دو بهجو پروانه بجز سوختن خویش نداشت و اعیان
بصره را دو موقع از خواست اموال و اسباب حسین پاشا در شکنجه هتک
عرض و ناموس رسانید و کمانشکان مضوبان او نیز در قلعه جوار از این شیوه
ناستوده را دستور العمل ساخته در صدد آزار و اهانت و مطالبات زیاده

[illegible] آمدند و انبوه گشته قتل آن دو بیگناه و آزار رعایا ثابت
خلق آمد عموم خلایق از آن ناخدا ترس کینه بخت اهل حواز اتفاق نموده
حکام هر یک از قلاع آنجا را با تبعه و لاحقه به دار البوار فرستادند و قلاع را
به دستور سابق بحیطه ضبط و تصرف آورده کوس وفاق حسین پاشا را که هوای
مخالفت علی پاشای بغداد بلند آوازه ساختند و خواص و عوام بصره نیز
طریق اهل حواز را مسلوک داشته نوشتجات مشتمل بر استدعای مراجعت حسین پاشا
در سلک تحریر در آورده نزد مشار الیه ارسال نمودند در آن هنگام حسین پاشا وارد
کوه گیلویه شده عزم دریافت تقبیل آستان عرش نشان داشت و عبد الرحیم بیک پسر
خود را با تحف و هدایا و عریضه محتوی بر استدعای کومک به درگاه فلک بارگاه
فرستاده بود بعد از ورود نوشتجات مذکوره از آنکه مبادا فرصت از دست رود
با جمعی از ملازمان امرای آن سرحد بر سبیل ایلغار روانه بصره گردید و پاشای بغداد
قبل از آوازه وصول جمعی از ملازمان خود را به تنبیه قباد بیک مردم حواز از آن حدود
روانه نموده بود و کافه سکان حواز اتفاق نموده با شجاعت در مقام مقاتله
و مقابله در آمده آتش پیکار را از دل سنگین پیکان سهام معرکه کین افروخته
از درگاه واهب العطایا اعطای فتح مبین سرافرازی یافته بود و بقایای آن

لشکر منتشر شده را مراجعت بصره نیافته روانه بغداد گردیده بود و بعد از رسیدن
خبر وصول حسین پاشا که تا بی خبر شکست بود سبب از اطمینان و اضطراب پاشای
بغداد [illegible] در پرده ناخن آهنگ فرار نمود و حسین پاشا به معاونت
اقبال بی زوال حضرت ظل اللهی بر ملک موروثی که گلشنی بود از خار نفاق مدعیان
درونی و بیرونی پیراسته داخل شد **در شرح اختراع آلتی که نواب ایران مدار**
نموده اند بر ارباب دید و دریافت و صاحبان تحقیق و شناخت که کنگر انظار
شان متوکفان غوامض عالم ایجاد و مبین اسرار مبدا و معاد است پوشیده
نیست که شرف نوع انسان و تفوق و برتری این نوع بر سایر انواع حیوان ثابت است
که بقوت عاقله که محک عیار خطا و صواب است و جویای سببیات از اسباب است
تامل در مصنوعات الهی نموده جواهر مکنونه مکتومه امور غریبه را به مفتاح شعور به وصف
[illegible] و ترتیب کار ظهور آورده فنون اساطین حکمای دانش پیشه و فلاسفه درست
اندیشه بقدح معلی مسلم است و انبیا زنده است که پیوسته طایر بلند پرواز انظار
گردون عطا رسان بر سدرة المنتهی امور دقیقه طیران دارد و از آنجا امروز آئینه
بهره نمای حسن افکار آن طبقه جلیله تواند بود آلت موسومه با سطرلاب که
بجادوکاری اندیشه وقت بینه احوال افلاک کلیه و جزئیه و کواکب ثابته و سیاره را

با تمامی عروض و اطوال و همگی بقاع دیم و احوال در مقدار کف دستی مندرج گردانیده‌اند
بنا بر عظم قدر این جسم صغیر الحجم از بدایت انشاء و اختراع آن کرسی‌نشینان چهار بالش
دانش و سرحلقگان اهل بینش که عروة الوثقی صاحبان ذکا و نتایج عالم الامهات
والآباء اند علاقه تفهیم آن در ضمیر دارند و تنیدن عناکب اعتبار را از زوایای
آن ناممکن میشمردند ... وراست و حیا و درایت هر یک در صحایف صفایح آن
در جولان و طایر انظار ایشان از نقبتین جلیدیتین بر ساحت عضاده آن در
طراز خانه دانش با تبیین آن آبادان میداشتند و سایر علوم ظنیه غیر مقیده را
بغفلت میشتافتند و الحق این آلت صحیفه المساحه مانند آفتاب و ماه از ارتفاع شموس
مضیئه تفکر و اصغان آن معلوم و علو مدارج دریافت ایشان مفهوم میگردد
و هر چند از فطرت ایشان وضع آلتی چنان از غرایب و نوادر است اما با وجود
تمرن بعلوم سوی و ممارست فنون هندسی و تلاحق افکار و تعاضد آرا چندان
غریب نیست که صاحب دریافتی بعلو فطرت و استادی بصیرت بی آنکه سابقه ربطی
باین قسم علوم داشته یا مشقت تحصیل آن کشیده باشد در صدد ابداع و اختراع
این قسم امری در آید بلکه چنانکه دیده ادعدان انشاء آینه نزد حاصلست
آلت موضوعه مخترعه الصاحب دریافت از زیادتی بر آن حاصل باشد حل این معما

و بحاصل این مدعا آنکه مجموعه منتخب چهار ارکان نظر یافته اعلیحضرت ظل رحمن
اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیه که خلیفه یکتجانه فطرت اند با وجود کثرت
اشتغال ... ان و تواغل اشتغال بر آن در مبادی اوقات استراحت چنانچه
ناگزیر ابنای نوع انسان است که تا بردن خواب متوجه تصحیح اموری که در خاطر جلوه گر
آید می باشند متوجه اختراع آلتی که مستغنی از اسطرلاب بوده جامع کثرت منافع و
قلت مؤنه آن باشد گردیدند و آنچه بدفعات و تدریج دیده بصیرت نشان
از لوح عقل گاه در اثنای لیالی دیجور بر روشنائی شمع شعور مطالعه میفرمودند علی
الصباح بعنان طلوع خورشید مبانی عبارات رائقه پرتو فیض بر روزن سماع
اهل این فن می انداختند و با وجود مهارت مستمعان و جودت ذهن ناظران
از غایت دقت مطلب احتیاج تکرار استماع میبودند تا آنکه بعون الله صورت
اتمام یافت از جمله زیادتی که این نادره مجموعه غرایب را بر اسطرلاب حاصلست
و خامه قاصر بیان بتعهد احصای اندکی از بسیاری آن نمیتواند نمود آنست که
ارتفاع قله جبال شامخات و اعلام راسیات و اعتلای سموک جدران مرصوصة
البنیان بدون تخمین مسقط الحجر و تقعر اودیه و آبار و قرب و بعد مسافات
و کمیت علو ثوابت و سیارات بحسن ... زمین آنچه حقایق نما مجبش دیدن

بحساب و فشان کردن کتاب معلوم میگردد اگر این امر غریب را نیز از نتایج
اقبال بی‌زوال اعلیحضرت ظل ذوالجلال انگارند سزاوار است چه در عهد هیچ یک از سلاطین
سلاطین مولود چنین از امهات افکار فحول رجال کماهی بکمال [illegible] وجود
نیامده امید که همواره آثار فیروزی و سرسبزی اقبال این سلطان بیهمال در تزاید
و کوکب بخت اعادی از افق سپهر در تفارق و تباعد باد **شرح تفویض منصب**
سرداری بابنده وردی خان چون بشرحی که رقم زده کلک دستان طراز شد علیقلی
بیگ سپهسالار باقتضای شیوه ستوده عدالت و غایت پروری و شیمه کریمه مظلوم
نوازی و دادگستری از سپهسالاری و بیگلربیگی گری آذربایجان و ایالت
دارالسلطنه تبریز و نواحی معزول و ممنوع شد و نسق احوال سپاه و لشکر که اسباب
نظام پادشاهی و آلات سپهرند با انتظام مهام سلطنت و مزید تر سررشته انتظام
بخشی و جهان آرائی لازم گردید و چنانچه تنبیه و تادیب مدبرکرداران و ستمکاران
بر فرمان روایان نافذ الفرمان فرض است نوازش جمعی از طریق نزد ایشان مراتب حسن
سلوک و بندگی نیز بر ذمه قدر خدمت دانی و جهانبانی فرض است لهذا منصب
والای سرداری سپاه نصرت توامان علاوه مناصب علیه وا یافته دقایق
خدمتگذاری دست پرورد تربیت ظل حضرت باری الله وردیخان مصاحب

قولا

قولاً آقاسی و امیر شکارباشی و بیگلربیگی کوه گیلویه شده و مقرر شد که روانه خراسان
گردیده جمعی از سپاه منصور باحتیاط اینکه مبادا از لشکر هندوستان حرکتی
واقع شود تن در جمعیت نمایند و آن اخلاص شعار ستوده اطوار بهمراهی حضرت
تائید رحمن روانه خراسان شد و ایالت تبریز به بنده راسخ الاعتقاد آستان
خلافت مکان و خانه زاد قدیمی درگاه فلک توامان مرتضی قلیخان قورچی باشی
متولی مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان بر خدمات شایسته و
ترددات بایسته شفقت شد و الکاء همدان که بقبول او مقرر بود بخاصه او
مضبوط گردیده و وزارت آن محال بقلیجان بیک تفویض یافت بی شائبه
تکلف که نصیب این دو کاردان مهذب البیان بر جراحات سلوک ناهنجار
آن هنگ ناخوش زبان مرهمی بود شایسته و داروئی بایسته بر دقیقه شناسان
حل عقد امور پوشیده نخواهد بود که هر کاری که بتو قاحت و سفاکی انجام توانند
یافت بمردمی و مدارا و آهستگی نیز تمشیت می یابد چنانچه مضمون این شعر راقم
زبان ناطقست که **بیت** توان کردن بنرمی کارهای سخت کز آنرا کلید از قفل آنچه می آید
ز موم مهری آید **تمه** در بعضی وقایع آن بگشاد سهام و بستن نظر اصحاب تاثیر
پیوسته که در آن هنگام چهره وقایع [illegible] بر نور تحسین ارباب تمیز صورت قبول

میباید بس معیار کاردانی آنست که ترازوی عدالت را بکفتین لطف و عنف
آراسته بازار دولت خداداد را بدان گرم سازد و بآن میزان عدل از همگنان
کردن امتیاز افرازد که عند الخالق و الخلایق مرضی و مشکور باشد بعضی از
قضایای لرستان و تفویض آن ملک بمنوچهرخان چون نواب خاقان رضوان
مکان در تاریخ که ایالت الکا لرستان را بعلیقلیخان بازاء حقوق خدمات
حسنخان و شاهوردیخان والد او تفویض فرموده بودند علیقلیخان از اوایل
اوان نشو و نما و اواخر زمان کودکی و صبی بود و بمعهد الیقین کلام و رتق زمام
با جماعت لرستان سلوک مینمود و بمقتضای سه نکوئی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان رفته رفته بجرات و جسارت آنقوم بالا
گرفته هر شرارتهای شعله سرکشی و هر افکی آر روی من آلتی شد و بعضی
تزاید می پذیرفت تا آنکه بجائی رسید که کار آن ملک مختل و وجود او در آن ولایت
معطل باشد و درین ایام که خاطر همایون حضرت ظل اللهی بیشتر از پیشتر متوجه نظام
و انتظام ممالک بیکران و رفاه جهانیانست موی الیه را ازین شغل معزول
فرموده مقرر داشتند که در مشهد مقدس بوده بدعای دوام دولت روز افزون
قیام نماید و ایالت آنجا را بمنوچهرخان عم مشار الیه که در زمره ملازمان بزم قرب

وحضو

منتظم بود تفویض فرمودند و بعد از ورود منوچهرخان بالکا لرستان بفحوای
العادة کالطبیعة الثانیة جمعی از بزرگان لرستان که در حقیقت بغول علیقلیخان
انبایالت [illegible] ول شده بودند بگمان اینکه عرصه تیغ نسق منوچهرخان خواهند شد
برخلاف مشار الیه اتفاق نموده با گروهی از مفسدین بجمعیت تمام آهنگ
شیطنت و بی اعتدالی نمودند و چون درانوقت هواخواهان و ملازمان منوچهرخان
هر یک در طرفی پراکنده بودند با معدودی که نزد مشار الیه حاضر بودند بمدافعه
ایشان قیام نموده حقیقت معروض جهان پناه گردانیده و عرضه امرای لرستان
نیز که با او در مقام مجادله بودند مفادش آن بنیاد سپری گردون مصیر رسید و رقم
اشرف باسم آن جماعت عز اصدار یافت که اگر از سلوک منوچهرخان شکایتی داشته
باشند روانه درگاه معلی شده حرض استیاد که موقف اقبال رسانند و تا
حین ورود رقم اشرف سلک جمعیت تبعه منوچهرخان منتظم و اساس پایداری
الوار منهدم شده با جمعیت روانه درگاه معلی شده وارد الکای کرمانشاهان
که تیول شیخعلیخان زنگنه مقرر است گردیدند و ایالت پناه مزبور حقیقت عرضه داشت
و مقرر شد که چند نفر از ریش سفیدان ایشان بدرگاه جهان پناه فرستد که چون
سازگاری ایشان من بعد با منوچهرخان دشوار است و سرداری الطاعه و انقیاد

که روی بدرگاه فلک توامان آوردند از تیغ انتقام استخلاص ما بقیه اندر سلک
بندگان منتظم شوند و سایر آن جماعت را استمالت ساخته ترددات پناه
مآب الیه و سبب که بخدمات مقرر خود قیام نمایند و رقم [illegible] باسم منوچهر خان
صادر شد که تقصیرات ایشان را مقرون بعفو و اغماض نموده در صدد تلافی نبوده باشند
و بعون عنایت الهی و باقبال بی زوال حضرت ظل اللهی امور آن حدود بر نحو
دلخواه منتظم شد **تعین شدن محمد علیخان افشار** و هم درین اوان بعلت
شکوه و شکایت جماعت افشار گنجعلی خان حاکم ارومی از ایالت معزول
و محل مشغول بمحمد علیخان عم او شفقت شد و محمد قلیخان ولد سیاوش خان
قوللر آقاسی که حاکم سابق فراه بود از ایالت معزول شده الکای مذکور باصلان خان
یوزباشی غلامان خاصه شریفه مفوض گردید و احمد سلطان ولد قلندر سلطان
در عوض حسن سلطان توکلی که متوفی شده بود بامارت الکای جام سرافراز
یافته و حسب الاستدعای بیرام علی خان بیات حاکم نیشابور ایالت و الکا
او بابراهیم خان ولد او مفوض گشت و میرزا جعفر قزوینی وزیر گیلان بیه پیش
بعلت شکایت رعایا از شغل مزبور معاف گشته منصب او بمیرزا هاشم که از
سادات دار السلطنه هرات است شفقت شد **مامور فرمودن اعلیحضرت ظل اللهی**

مولانا خلیل الله قزوینی را بشرح کردن کتاب کلینی چون خاطر میمون و ضمیر
منیر حضرت مقرون پیوسته متوجه برواج و رونق دین متین و ملت متین
میباشد [illegible] علمای عظام را که وارثان علوم انبیا و حامیان ملت
بیضا اند همواره بتجلیل و تعظیم و اکرام مشرف میسازند بعد از ورود دار السلطنه
قزوین جامع علوم معقول و منقول کشاف مرموزات فروع و اصول مولانا
خلیل الله قزوینی را که از اجله علمای عصر و فحول دانشمندان دهر است با سایر
فضلا و طلبه علوم بمجلس اقدس و بزم مقدس طلبیده اشتغال با آن گروه نزاهت سرشت
افطار فرمودند و در همان مجلس مولانا خلیل الله را بخطاب مستطاب سرافراز ساخته فرمودند
که کتاب کلینی را که دین قویم را اساس بنیان و بیت المعمور دین مصطفوی
را بمنزله ارکان است بفارسی شرح نمایند که عموم سکان این دیار را که اغلب گفتگوهای
ایشان بلغت فارسی است انتفاع حاصل باشد و نیز رقم اشرف باسم مولانا
محمد تقی مجلسی شرف صدور یافت که کتاب من لا یحضره الفقیه را بدستور شرح نمایند
و چون فضیلت نماز جماعت بر پیشگاه ضمیر منیر پرتو وضوح افکنده بود رقم اشرف
بمطلب عالم ربانی و مؤید بتاییدات آسمانی سالک طریق تحقیق و عرفان و ملبس بشعار
ایقان مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت **شرح احداث توپخانه که بخاطر الهام**

ذخایر اعلیحضرت ظل اللهی رسیده بار یافتگان ورای استار اسرار و سواد خوانان
نقوش الواح لیل و نهار که محرمان محافل انس و دقیقه شناسان غوامض عالم
قدس اند به بینائی دیدهٔ بصیرت و روشنائی عالم حقیقت دیده دانسته اند
که بدیرای امور ساکنان ملاء اعلی و قاطنان عالم بالا که عیار تسار نقوش فلکی و
روشنان جهان علوی بدی باشد و نقوشی که دران کارگاه رفیع دستگاه بسته
قلم تقدیر میگردد در بساط غبرا و صفحهٔ هیولی اجسام سفلی صورت وقوع می‌یابد
و چون ضمیر تمام ضیا و خاطر خورشید سنای پادشاهان رفیع الشان از علو
نیت رهمند فلک بنیاد و آسمان پیوند میباشد لامحاله نقش عالم آرای این گروه
جلیل الشان و طایفهٔ بلند مکان که از راه آدمیت و انسانیت در صف
فعال لما یرید جلیل الشان عنصری جای در دار صدر نشینان بزم است و
کشاد عالم کون و فساد نسبت مشارکت مبین و معین است و از انجاست که اراده
والای این طبقه علیه بدانچه متعلق گردد شاهد مطلب بر الحصول پوشیده چهره
بر سفت قبول می آراید و از نتایج حسن اتفاق علل و اسباب که باعث نضارت
و طراوت عالم و عالمیان است آنکه درین سال فرخنده مآل که رایات جهانگیری
و کشور گشائی از دار السلطنه قزوین در [illegible] دار المؤمنین قم مقر رایات

نصرت کرده بود و دران مکان تربیت بنیان و بعد از ورود لطف نمو اصفهان امور
که موجب رفاه حال جهانیان و انشراح بال پیر و جوان گردد بخاطر همایون پرتو
ظهور افکنده و آنچه بحسب اتفاق اهم مهمی که بموجب درست بینی نقش
وقوع بست آن بود که قلعه کرده شود که مانند دل شجعان کرار و صخره محصور
بودن حصار ابد است قلعه روان و سر سرداران دلیر دلان تواند بود لهذا
فرمان والا و حکم قضا امضا نفاذ پذیرفت که چندان عرابه که شیر حاجی حسین
حصن آهنین صف جنود مسعود تواند بود ترتیب داده بر هر یک چند قبضه توپ
آهنین که بسهولت ماخذ و نقل و تحویل و کثرت اثر از توپهای کلان افزون تر دارد
و آن نیز از نتایج طبع وقاد و ذهن نقاد است نصب و به زنجیرها هر یک به دیگری وصل نمایند
که در وقت پیکار و هنگام گیرودار هم دور باش سپاه اسلام و هم پناه مرصوص
بنیان لشکر ظفر اثر بوده باشد الحق این کارنامهٔ اعجوبه کاری بعنایت حضرت
باری در اندک فرصتی زیور اتمام پوشید و بعد از اتمام در دار المؤمنین قم بر کنار
رود و فضای وسیع و مکان فسیح جهت ملاحظه عرض آن لشکر فیروزی مآثر ساخته
توپ و تفنگها را آواز بلند زبان تفرین اعادی و دعای فتح و نصرت شاهی
گشوده شد و از برآمدن دود و درخشیدن آتش روز روشن نمودار شب دیجور چراغان

گشته گردید و آوازه این آوازه چون صیت اقبال پادشاه جهان نوازد و گوره بلند
گردون پیچید و از صدمهٔ این صدا دلهای مخالفان چون شیشه از زور سنگ شکسته
گردید و هم درین اوقات بمقتضای دینداری و پرهیزکاری که خود رضاجوی
خالق و زیب عموم خلایق است بمسجد جامع حاضر شده اقتدا بجامع الفضائل مولانا
محمد محسن کاشی نموده ادای نماز جماعت قیام نمودند بفحوای الناس علی دین
ملوکهم صف صلوة جماعت این خسرو خداشناس شیرازهٔ اتفاق اهل جهان
بعبادت و طاعت و گرمی این هنگام شریف بوته خلاص خلوص نیت ارباب
ملت و نحلت گردید و از دست دعا دعاکاران و جنجه ملایک صفت آسمان لباب
خلود دوام نیز قامت عمر این پادشاه خداشناس بافته شد و چون بجهت رضای
جناب الهی راه طرق سعدیه میباشد دخول این دار الامان را که ربیع الاخرین حال
و ایمالت از راه دیگر وجهه عمت ساخته مقرر فرمودند که سه روز متوالی غربا
محتاج و متوطنان کشور احتیاج را بر خوان احسان و مایدهٔ بر و امتنان بهره‌مند
سازند که صواب آن بروح مقدس و نفس مونس نواب خاقان رضوان مکان
که ساکن آن مکان و کواکب ثری آن خاک آسمان شانست عاید گردد و در مظان
اجابت دعوات بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه که محل قضاء حاجات رفته

ر

بسجود درگاه بی‌نیاز جبههٔ والا را نورانی گردانیدند و بعد از فراغ اشتغال و ادای واجبی
بسیر باغات حوالی و آرایش هنگامهٔ عیش و نشاط و محافل جشن و انبساط و سیر
متنزهات بیرون حصار و گرم کردن هنگامهٔ صید و شکار بشادی اندوزی و عشرت
افروزی مشغول بودند قریب بدو ماه که دار المؤمنین قم متوطن رایات نصرت آیات بود
منزل رابطه شناسان روح و بدن محرمان اسرار نهان جان و تن فراغ دارایان اشخاص
صحت مرض حقیقت نهان جواهر و عرض صاحبان فرهنگ دانش و دید حکیم محمد حسین
و حکیم محمد سعید ابنا شعشعه نور آن سایهٔ پروردگار و بهمین نتیجه گردش لیل و نهار گشت
فرمای پرتو خورشید که جهان از سرمایهٔ ودیعت کرده و نوروز فیروز جهان افروز خیر
دران مکان جشن ملوکانه و هنگامهٔ خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانیدند
امید که همیشه ایام عمر طبیعی این سایهٔ حضرت رحمن نوروز و پیوسته مراعادی دین و
دولت مظفر و فیروز باد تتمیم داستان گرفتن تختان گرجستان چون شرور و خیرات
دهر گشته بختی و سعادات در گلشن امکان و صحرای وسیع الارجای کن فکان تاء
مش و ماه پروین توام رسته و شادی هر یک از افراد انسان با اندوه دیگری متقابل
بنسبت در سنهٔ سابقه بشرحی که سمت نگارش یافت ایالت و حکومت محال جنت
نشان گرجستان که نشیست مشحون بغارت شجوع و ساطت یا آراسته صحن

آسمان خضرای برازسوهان روح منوچهر خان ولد حسین خان تفویض یافت و
جمعی از صاحبان اختیار آن ملک که در ایام دولت علیقلیخان حاکم سابق بسبب
ارخای عنان و مدارای زیاده از حد با ایشان بغوی بیت با بدان نیکی بدی باز
آوردای هوشیار آب حیوان در مزاج مار کرد زهر مار کوس انا و لا غیر زده خان را
حلقه چاکران خود مشمردند ضوابط و روابط و قواعد و معاقد خان لاحق را زمدانی
بزرگ سد عقابی بسر کرد انسته با آنکه در آن اوقات چون تاب رشتهای مختلف یک
براهی میرفتند مانند رشتها که بعد از بافتن پیرایه اتحاد میپوشند با هم یکی گشته قطرات
باغچه کینه و آبیاری نهال بغی و عناد اشتغال نمودند و مدتی کوس رسوای رو
بدنامی خود را در پرده نواخته بعضی از بدباطنان را نهان با خود همداستان ساختند
و بعد از آنکه باعتقاد ناقص خود ماده سودا در دیگ دماغ پخته آن کار را انجام و
آن مقدمه را سر انجام تصور نمودند حیلهای شاخ بر شاخ محکم کرده و طبل پنهانی
صدای بیدای بر آورده و طهماسب عم خان باتفاق شاه باز و منصور ولد قباد
برادر زاده خود و ابدال برادر خان و زال ولد پهلوان زال و سایر معتمدین جمعیت
عظیم نموده با سپاهی آراسته که عدد ایشان از دو سه هزار متجاوز بود بر در سرای
خان ازدحام نموده بر خاش و غوغا و شورش و ماجرا آغاز نهادند و صلای زیادت

۱۴۸

باشم ابدال باد دعا آنکه از جانب سایه حضرت لایزال بآن سرافرازی یافته
در داده اند و عریضه مشتمل بر عجز و مسکنت بدرگاه والا فرستادند خان از سوء
باطن این نفاق ذاهل و از خبث طینت ارباب شقاق غافل در بستر جمعیت
خاطر آسوده و با عیال و منسوبان مرفه الحال غنوده بود که ناگاه صدای سواران
و صهیل اسپان سلسله جنبان وحشت گشت ناچار با چندی از ملازمان
که ملتزم خدمت به نوزی میباشند بجهت دفع صایل حصاری شده بعد از آن دفعه
مشغول گرده دلیران خزان توامان انداختن تفنگ مدت و قاحت
گشوده دو سه نفر را از شراب ناگوار هستی بهوشی بخشیدند و آن روز تا شام بازار
محصور داشته شب که پرده پوش متنازعین و موجب اصلاح ذات البین می
باشد عیان در آمد آن گروه در بی‌ام شنیع با کید یکدیگر حلیف و سازنده اخبار ارداء حیف
دو نه جمعیت نموده مشاوره آغاز نهادند که عنقریب نمود روی اندوه کاذب
بر بیک افغان رسیده پرده سخنان ساخته ما لعبر انفاس مخبران صحیح القول
بر هم دریده عقد جمعیت ایشان پراکنده و نهال الاراجیف که از جویبار دروغ بالا
کشیده سر افکنده خواهد شد مصلحت حال در آنست که طبل رحیل کوفته بجانب بغداد
نهضت نمائیم جملگی این رای را مستحسن شمرده همانشب در حرکت آمده عازم مقصد

میکردند و روز بروز جمهور سکنهٔ ارستان را بر مواضعهٔ ایشان اطلاع حاصل شده
بجان می پیوستند و ما شد خرمن آتش که از چراغ افروخته گرد و رفته رفته جمعیت
خان افزون و احوال ایران فرا گرفته جمعی از ملازمان را با بنداد و فرو نشاندن فتنه
خروج ایشان تعیین نموده خود بر جناح استعجال روانه میشود طهماسپ و رفقا را
بسبب بستن راه دست از چاره اندیشه کوتاه شد لاعلاج نزد شجاع خان زنگنه
حاکم کلهر پناه میبرند بعد از وقوع این امر شرحی که سابقا مجملا بر ارستان نوشته
و شجاعلی خان و منوچهر خان شرح حال آن مخذول شکسته بتفصیل معروض
پایه فلکسای سرادقات جاه و جلال گردانیدند و فرمان واجب الانفاذ یافت
که وجوه و اعیان ایران را شیخ علی خان بدرگاه جهان پناه فرستاده منوچهر خان
نیز شخصی امینی از جانب خود تعیین نماید که دیوان عظام بحقیقت احوال و اظهار
طرفین رسیده احقاق حق نمایند و شجاعلی خان منصور و زال و جمعی از ریش سفیدان
بادیهٔ ضلال را بدرگاه جهان پناه فرستاده در دار المؤمنین قم که جناب ایران
مداری حسب الامر الاعلی باتفاق امرای عظام اجلاس نموده بحقیقت رسیدند
برائت ذمت منوچهر خان و خبث طینت ایشان ظاهر گشت و آن گروه را در قید
حبس در آورده فرمان یافت که شر و حاکمان ایشان بزنند و شعلهٔ آتش فتنه

۱۴۹

و شورشی که بسبب خار و خس خیالات فاسدهٔ ناعاقبت اندیشان زبانه کشیده
بود بزلال الطاف الهی بی آنکه آب سیوف از حد اول نیام جاری گردد
اطفا پذیرفت

روانه شدن رایات نصرت آیات بدار السلطنهٔ اصفهان

چون خاطر خطیر دقیقه شناس و ضمیر منیر خورشید اساس از رسکند اعادی
بی دین و تیره دلان عاری از نور هدایت و یقین عموما گروه ظلمانی
هندوستان خصوصا جمع گردید بمقتضی صواب منتقل سلطنت و محط رحال
خلافت یعنی دار السلطنهٔ اصفهان از خاطر اشرف سر بر زد و بتاریخ همایون
و زمان میمون این عزیمت والا تصمیم یافته متوجه مقصد گشتند چون در اوقات
که الویهٔ دولت و اعلام سعادت و عزت در منزلهای فرح آباد بهشت بنیاد
گلشن جنت قرین پیرایهٔ خاک و ستون افلاک بود خبایای ملوک با هنجار رقم
بی رونقی دار السلطنهٔ اصفهان چه از ریختن علم اهتمام منع شراب
در این باب حکم شاهنشاهی با مصداق فرمان الهی نفاذ یافته وجه انعم توقعات
بجا آورده شعار فغان و خروش رعایا شده بود بعرض مقدس رسید و از دار
السلطنهٔ قزوین محمد قلی بیک یساول صحبت بجهة تحقیق امور مذکور معین و وقوع
آن شواهد و دلایل مبین شده بود بعد از ورود دار المؤمنین کاشان

بدستور تحفه قلی بیک یکجهته نغمه و تادیب او و بساز و سامان چراغان اندرون
دولتسرای که از مستحدثات نواب گیتی ستان است روانه اصفهان شده
در قصر ایادی تعدی او از روس رعایا تقصیر نموده الویه دولت و اعلام
فتح و نصرت نیز بصوب دار السلطنه اصفهان نهضت نمود در ساعتی
ساکنان آن دیار را از ظلال اعلام جاه و جلال عیش جدید ارزانی فرموده
روز دخول موکب منصور و اعلام نصرت پرتو شهور اصناف امم و افراد بنی آدم
از وضیع و شریف و اکابر و اعالی و اقاصی و ادانی گروه گروه فراهم و انبوه
باستقبال موکب مسعود شتافتند تشنگان دیدار آفتاب آثار را از چشمه حیات
آب حیات بجوش آمد و تیره روزان حرمان خدمت همایون را چراغ آسمانی
یعنی آفتاب نورانی روشن گشت زمین با وجود جنبان خاک مالی که در روز
استقبال دید از خوشدلی سر مباهات بر آسمان سوده و از خاک برخاست و عرش
مراد ره شناسان عالم بالا که چشم بر کحل الجواهر غبار راه [illegible] ظل الله داشتند
موافق شد سرود سرایان و موکب طرازان بشعله آواز نوای زیر و بم ساز
در گرمی هنگامه نشاط کوشیدند و سرو جوانان مانند برگ و شکوفه دست و دهان
بدعای دوام دولت گشوده شاخسار حیات جوشیدند آمد کار ساکنان

آن دیار سپهرآرای اعلام نصرت شعار آمد و انوار [illegible] رنگی متوطنان این ملک
ما قبل تواری عدم رفت خروشی که طایران بوستانی را هنگام دمیدن صبح
صادق [illegible] نوم خلایق را از خواب خمول بیدار ساخت و نشاط
و شکفتگی که هنگام [illegible] نوبهار ازهار را جامه خضرای مادرزاد بیرون
آورد دلهای صاحبدلان [illegible] اوراق گل از سینه بیرون انداخت و بعد
در باغ مبارک [illegible] نزول فرموده هنگام عصر بتماشای چراغان خانه زرین
ارژنگ و نمای بیت الشرف خورشید ساختند و بعد از نور رود چشم چراغان
خانه زرین ارژنگ چون چراغ چشم مردم اصفهان روشن گردید و از پرتو جلوه
چراغها هنگامه عیش و نشاط گرم شد ساغرهای پری از رشک مجلسی
انگیخته جویها روان ساختند و دلهای تشنه لبان صهبا را از متاع
[illegible] برداختند تا در حین ورود وقت معین که ساعت پیرایه
سعادت در بر [illegible] در بالا باغ تخت هنگامه آراسته بعیش و نشاط
مشغولی فرموده مرخص با اشرمان رکاب سپهر [illegible] خیابان چراغان نمودند
و بعد از رسیدن ساعت و التذاذ از عیش و عشرت بدولتخانه همایون تشریف
تشریف ارزانی فرمودند امید که همواره چراغ عیش این خسرو اقلیم گشا روشن

شریعت مقدسه مطهره مصطفوی بدست وارث مقتول اسبابه [illegible] قانون
شرع انور بسزا و جزای خود رسید از تقدیم شیوه ستمه بلکه باعث ادخار
سعادات جاودانی و منشا انتظام و نسق امور جهانبانی و اگر نه آنست
دست ظالمان اطراف و اکناف را از گریبان مظلومان چون رشته امانی
خود کوتاه و چهره بدبختان چون نامه اعمال سیاه گشته اکنون از بیم آلت
تاختهای نقش پای آهو یوز را دهان مار منظر دریں آهو دانیم المه
مبادا کوسفند را در خواب بیند که بر سر زند کا نی پی اقوال ید خار از رفتن
بپای برهنه پایان چون پارسایان بیکده اجتناب دارد اگر سیلاب پاکذار برو ارند
نفقد چون قطره در شوره زار قدم حرارت بخش نمیکذارد و بعضی گویان
عواقد که دلبری انج و تاب خود بجزی و بپای سرکشی و دلربایی گرفتار برنتابان
و دلکیر است چراغ ظالم چون داغ پلنگ سیاهی غمی انداز دو آب بهوای کشور
داد رسی جز مظلوم و ملهوف با مزاج دیگری بنیاز از نام او بر ارمان فتح
اقتدار رسیده و نباب جیوانات ضاره چون نیش عقرب سر در گریبان در زده
اگر پای ظالمان از خواب مخمل بستر راحت بر سنگ ملال نباید سنگ حسرت و اگر
تشنه لبان بید او را آبحیات در گلوگیر و مسموم افاعی را خاصیت آب حیات چون نتیجه علو

مظلوم

مظلوم [illegible] استدامت عمر و دولت میباشد یعنی که عمر و دولت آن
خسرو عدالت [illegible] با خلود و دوام هم آغوش و خلاف کاری گروه
از درون از خاطر فراموش خواهد بود شرح بعضی سیر باینده و رود وا حداث
در باریدن [illegible] بهال هستی و بود این خانه بی کانش رجوع دارد معین
عنایت الهی با آتشیده و رنگ حیات و بوی زندگی در تار و پود اوراق
ازهار کالبد عنصری این حالات [illegible] سیده مودت و دهان خز عوالم ابر اراث کشاد
درانده با تعوده و روزه مریم سکوت راضی شاید کلام صدق انتظام بخشیده
هر که در شیر حدیثی که از پستان خامه میجوشد آب خلاف داخل نکرده و بدین شیوه
تا سخن عرض وقوع حدیثه و آبروی سخن را نبرده پیوسته قلم در بنان ترجمان
[illegible] غمان بوده و آنچه از طریق سماع و انهای گوش القا یافته آنرا بهیچوجه
[illegible] وده از ایراد اقاویل کاذبه و با دها بهای چون نور چراغ ازباد در زبان
[illegible] ف سرای و [illegible] سرای ما تند صحت از لقم گریزان است از بیان آن
مرام و تفصیل این کلام مطلب آنست که آنچه درین صحایف ترجمان خامه ساع گنج
ه در روز دیک و نشاط و غایب برسانند از عیوب عدم وقوع خالی و ظروف نقوش
وقایع الفاظ از منعو درستی کفتارها یست درین اوقات سعادتمندان و زمان

اهم چندان که دار السلطنهٔ اصفهان معمور آبادی دولت آسمان [illegible] جوار [illegible]
ظل رحمن و خلاصهٔ نتایج ادوار و ازمان بقصد شکار سوار شده سیر اطراف و جوانب
میفرمودند و چون عمدهٔ اموری که زنگ زدای کلفت از آینهٔ ضمیر [illegible]
تواند بود ملاحظهٔ آبروان که در استنمای نبات و حیوان طراوت [illegible] پیرایهٔ حیات
میتواند بود بخاطر الهام ترجمان خطور فرمود که اگر سدی بر زنده رود در [illegible] شود
که بهند کاشانه آرای تماشا و خازنان مزرع امید را مایهٔ زراعت پیوسته مهیا
باشند و هم موجب سرسبزی بوستان انتعاش نظارگیان و هم باعث آبادی
اصفهان خواهد شد لهذا حکم نافذ از مکمن فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست
که کارگذاران [illegible] بعمل آورده پیروی فرمان واجب الاذعان در کم
زمانی از آوردن سنگ و سایر ما یحتاج کوهها در حوالی رود سر رفعت بر آسمان
سوده و هم در اندک وقتی مباحی سکه دستی صناع آتش دست صرف نشستن سد
گردیده با زمین هموار شد از فرو رفتن این کوهها در زیر آب رود چون کوه
سر رفعت افراشت چنانچه بیننده را گمان شد که زنده رود دریا در بغل داشت
رشتهٔ طول نگاه از دیدن عرض آن کوتاه و بازوی امواج در طی مسافت آن
دریاچه و سوده شناه است سحاب بهاری وا گذاری را راه دور و دراز رفته.

نزد بخش

بار جبش بر جاست و شیرینی اجناس گرانبها از رجوع این معنی مانند شکر
در آب گداخته [illegible] آب رود منشار کثرت میاه ابار و عیون اطراف
سیده و زلال معانی از جویبار زبان مردمان بهر تاریخ این کارگاه تماشا در
جوشش گردید و [illegible] این اعجوبه کاری چون بیت گلشن طرازی سحاب
بهاری با قطار و اکنار [illegible] عالم دویده از جملهٔ تواریخ که خامه نگارش آن رطب
اللسان گردید تواریخ مسطور است امید که پیوسته آب سعادت بر در بار این
خسرو بی‌همال در تردد و تکاپوی باد شرح شکار کردن و نزول برف و باران
برای انتظام بخش جهان ظل حضرت رحمن و ضمیر واقف رموزات فرمان فرمای
دوران که پیوسته در فکر اصلاح احوال جهانیانست اغلب و اکثر اوقات مصروف
تدابیر صائبه امور ملک و ملت و انتظام معاملات دین و دولت میباشد
چون [illegible] نظم مهام انام را از کثرت اشتغال و تراکم مفصل اعمال چون تیغ
که از کثرت [illegible] فسان نشود ناچار است که تشخیص ذهن ملاحظه
امور [illegible] نماید بمفاد این معانی اعلیحضرت ظل سبحانی در خلال اشتغال
ضروریه گاهی بسیر شکار آهو و سواری دیوبزادان پری کاکل سنبل مو و قپاق
اندازی و چوگان بازی رغبت میفرمودند و زمانی از تماشای گره اسپان

[illegible]ن زاد و قیمت مرغان [illegible] فدویت شعار اخلاص بنهاد و [illegible] امور
[illegible] سپاهیان می‌بودند چون زمان اشتغال [illegible] رد ید و قطع و فصل
مهام ایام باخر رسید رسیدن فصل گذار گلگشان و [illegible] مزوج
و کندمان با تماس سواری و شکار خسرو جهان و [illegible] ان
مرخاست چون علل موجبه این امر باسرها الحجج و موانع و عوایق بالکلیه مرتفع بود
این استدعا بشرف انجاح و شرف قبول رسید و در [illegible] تصمیم این عزیمت در رسوخ
این نیت باریافته محفل ضمیر اقدس همه موزدان خاطر مقدس اشد و ریحان
که رقم اشرف با آمدن او صادر شده بود وارد گردید و از انجا که قرار خاطر والا
آن بود که پردگیان استار عفت و پوشیده رویان خدر عصمت که در حقیقت
مرغان قفس نزاده پاس شریعت اند از قید حصار برآمده بال و پر افشانی
نشاط و انبساط توانند نمود زبدهٔ مختصان خدمت شیخه و نقاوهٔ [illegible]
درست اندیشه صفی قلی بیک ناظر بیوتات مقرر گردید که باتفاق جمعی از [illegible]
و یوزباشیان و تفنگچیان خاصهٔ شریفه پیش پیش موکب مسعود و اطراف
و جوانب را از ذکور و اناث خالی سازد و عالیجاه امیر الامراء العظام مرتضی قلیخان
قورچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان هنگام سواری اعلیحضرت ظل رحمن [illegible]

میوه [illegible] بعد از آنکه پادشاه فرمان روا این پردگیان حرم را انمهر
سیده بخت آسمانی [illegible] فرزند بندگان و ملتزمان رکاب سعادت نشان را
برواندن [illegible] سازند بعد از خروج دار السلطنه صفهان بفحوای [illegible]
السا[illegible] المقربون نخست عمارت کرسکان را از غبار موکب میمون
و نزول همایون چشم روشن شد و چون زیاده از یک شب توقف در ظرف
حوصله [illegible] دوم عمارت با سعادت خوجیل که مکان شکار و جای
صید افکنی و پر افشانی جوارح اعجوبه کارست حامل دولت و معدن سعادت
شد و در آن مکان مقام و منزل اعلیحضرت ظل رحمن گردیده روز سیم نزول
اجلال بباغ کومه واقع شد و بعد از دو سه روز توقف در آن باغ و عمارت که
در حقیقت جای خوشدلی و فراغت عمدهٔ مختصان حریم دولت و مقدم بزم
رسالت و عظمت اعتماد الدوله العالیه العلیه محمد بیک برای تمشیت مهام انام
[illegible] جمعی از مردم دار السلطنه صفهان که مقرر شده بود که در سلک تفنگچیان
عظام انتظام [illegible] شهر و موده بمبارکی و سعادت از راه مبارکه بابا
شیخعلی و کتل رخ متوجه [illegible] مزوج و کندمان گردیدند و در اثنای طی راه و بعد
از رسیدن بشکارگاه در هر منزلی از انام شکار حیال صید و دام قید در آور

... تری از محال بارو مروج نه اصناف حیوانات ... مشهور است ... روز
در روز ... اقامت میفرمودند تا عنان دولت ... جلال قرینه ...
محل رحال اقبال شد و چون خوش شکارگاهی کنار دریه مذبور و کند مان بود
و هوا از دیگر محال بخوبی و اعتدال ممکن شده مرکوز خاطر والا آن بود ... از این
در محل چند روز اقامت واقع شود از انجا که عنان ... هوا دوست کار فرمای
قضا میباشد و بمجلس را اشناسای وقت ... قبل ... تغیر نیتی و را دامی
عقوبت که هنوز مدتها زمان نزول برف و وقوع سرما مانده بود آسمان از موجه
سحاب نمود از چهره سرکه چینیان شد و تندی هوا حکایت از دم سردی دام خواهان
نمود ابر ... لقا چون زبان ... آواز بر آورده و گوهر ریزان قطرات باران
چون گنج قارون در طبقات زمین فرو رفت دو شب و یک روز باران برین عنوان
باران و سیول از سینه جبال هامان صحرا روان بود و بنابر آنکه خیام اقبال نشان
بر کنار رود و مجری سیل واقع بود اراده نهضت بجانب ... زمان ... بعالم
آسمان ... تصمیم یافت و صبح همان روز که نقل و تحویل واقع شد سردی ...
باران را کسوت پنبه وار برف پوشید و شدت باران و سرما روی در تزاید
ترقی نهاده بعد از نهضت موکب مسعود بحسب جریان فرمان قضا چند نفر از مردمان

سرو با لو ... رسیده و سرما تلف گشته الحق در آن روز سیلابی شگرف از کثرت ریز
باران و برف حاصل ... پوش اودیه و صحاری شده بود چنانچه پشتکان را الحال
شده که اجرای ارسی ... سیماکاری سیم روی اندود و برف کسوت آبی پوشیده
و ... از اندام سرعان بادیه پیما از بیخ زمین چشمه جوشیده با وجود وقوع
١٥٥
چنین امری ... که از ... بارش سحاب و ابل بهم رسیده با وجود نواب اعلیحضرت
ظل اللهی ... سفینه ... حال ... و سپاه ... منزل مقصود نزول اجلال فرمودند و
ملازمان درگاه و آحاد سپاه بعضی مقارن ورود پادشاه فیروز و برخی فردای آن
روز رخت اقامت بساحل منزل رسانیدند و شاه خورشید عالم افروز نمودن روی
گرم ملائی چند روز را اختفا و احتجاب نموده سپاه سفید پوش برف را از شهر بند
وجود به تیغ درخشان غوغ برون کرد و قوی و حواس را که چون انگشتان سرما
خورده بلا وجود و بیجوار ... آفرینش نموده بودند کالبد تخت خویش باز آورد و بعد
لطف زنایره ... عزم مراجعت مقر سلطنت عطف عنان بجمیت آسمان
جولان بجانب اصفهان نمود و در ساعت مسعود رجوع واقع شد و بعد از استقرار در
مرکز خلافت بموجب فرمان همایون اسامی جمع را که در لیالی برودت سرما در دایره پاسدار
... نفر و فرمان روا اشتد جلاجل وش برآوا از خدمات بودند تفصیل نموده نظر ...

ما نیدند و هریک فراخور حال بمباهات و انعامات سرافرازی یافته [illegible]
بی از امرا عظام نیز که در گرشک بودند بخلاع گرانمایه سرافراز شدند و از اهل
جمعی که در آن روز خلوت گزین زاویه خاک شده بودند از جمن جود نامه [illegible]
از خاک سر خاستند حکمت بالغه الهی این امر مکروه ناخوشی را از عالم [illegible]
که منشاء دو صد بار و ریشه در منتج معموری احوال جهان نمود امید که بنای جود
دشمنان این دودمان خلافت مکان بوسیله ارسیل بی امان حوادث
دوران خسته و خونشان در عروق مانند یخ تقیفال سرد مهری دوران بسته
باد **شرح آیین بستن** چشم بد دور که نو عروس اصفهان از هر صفت نمای حاصل و
پیرایه امتیاز و بی مثلی کاملست چون شاهدان زیبا را از تمام و حرزی که منع
اصابت عین الکمال نماید ناچار و بحسب دافع گزند ضرور و در کار است
لهذا باقتضای رسم باستان و طریق پیشینیان در هر سال گرمی هنگام [illegible]
در هر سال روز اول ماه اسفندارمذ اقد داخل اسواق [illegible] وصلی در عین
روشن نظار پیدا نند و طریق کرم کردن بساط صلح و نشاط در هر بیت زده آیین
می اندازند و بهشتی طلعتان حوری لقا و پری زادان ماه سیما مانند کواکب
در کهکشان و لعل و یاقوت در رگ کان در رشته رشتها جای پدرا

[illegible] ود کان [illegible] بدل دادن عاشقان و دل بردن اسیران مشغول [illegible]
و کثرت قنادیل و شموع و چراغ بمرتبه رسید که درون اسواق مانند باطن [illegible]
روشن و از غرابت و صفا باتش رشک برق خرمن سوز نوبهار و گلشن
میکردند و هر چند تماشای این جشن بکرر سرگشته دیده بینای گردیده و در اوقات
[illegible] مثال بار یافته [illegible] قرب و حضور [illegible] آمدن بدیده جهان بین
رسیده اما هرگز بدین زیبائی بساط این تماشا چهره نیفروخته و خوشدلی بدین
ارزانی و وفور متاعی بستر بان خواهشمند نفروخته بود در این سال در [illegible] موضع
بساط نشاط که بجهت جلوس اعلیحضرت ظل رحمن انداخته و اسباب کامیابی که از سرکار
خاصه ترتیب یافته و از کثرت ظروف مرصع و فروش طلع نمودار صحن آسمان
و کواکب درخشان گردیده بود و بساط جشن دیگر در برابر در قیصریه بصد رنگینی
گلستان ارم چیده و طرز مجلس سوم در تختگاه درون قیصریه با آیین شایسته بهر
[illegible] کشیده خوش آوازان و [illegible] طرازان و لولیان و ارباب اصول
و نغمات [illegible] دسته دسته و خواتین بازاری مانند گلهای دسته بسته [illegible]
رقص و سماع نور بخش انصار و [illegible] قوای استماع گشته [illegible]
[illegible] مثال [illegible] قیام داشت و این جشن ارم

بندر دولتخانهٔ مبارکه که در مدرسهٔ مرحوم ملا عبدالله کشیده و بساط [illegible]
[illegible]ره بود و درین سال میر مخزن که از عظمای امرای گرجستان است و [illegible]
مزبور ملتزم بساط نشاط بود و از غرایب آن جشن دلپذیر که نظیر آن در آیینه
خانهٔ تخیل و تصویر ملاحظه نکرده متعجب گردیده آورده امید که همیشه چراغ
ابد فروغ این جشن و امثال تابان و قلوب دشمنان پروانهٔ این شمع درخشان باد

شرح شکار وحش بریان شدن تیر پادشاه بهرام روان دو گور بعد از فراغت
از شکار گندمان و نزول اجلال بدار السلطنهٔ اصفهان خاطر همایون اعلیحضرت
صاحبقران ظل رحمن متعلق انتظام مهام عساکر نصرت توامان بوده بعضی
اوقات فرخنده ساعات را صرف ملازمهٔ عرض غازیان طوغ‌سنان که از
نظر کیمیا اثر نگذشته بودند میفرمودند بقانون مقرر بدادرسی و نظم امور [illegible]
اشتغال میداشتند و بصیقل عدالت زنگ کدورت از آیینهٔ قلوب صغیر و
کبیر میزدودند و چون زمان برآمدن شاه محجوب نوبهار [illegible] نقاب
نزدیک رسیده و عید اول را نیز خاطر کرده [illegible] بود میدیده بود جهت [illegible]
سیر فلک جولان بشکار باغ کوه و وحش گرانرکاب [illegible] عنان گردید
و چند روز در باغ کوه بسیر و شکار اشتغال [illegible] و بعد از التذاذ از شکار

مرغان

مرغان سمند ابرپیما جولان خواهش شکار گورزنان و لازان عطف عنان فرمو[ده]
صاحبقران بجانب باغ وحش نمودند و با جمعی از خاصان و میر مخزن
و سایر عظمای گرجستان که ملتزم رکاب همایون بودند داخل باغ شده
فوجی از گورزنان و آهو و گراز بدایره احاطه در آورده بتخت شیران شکاری
صید گورزنان قوی نیرو نموده تعجب افزای بزرگان گرجستان که هرگز چنین
هنگامه در سیرگاه خیال ندیده بودند گردیدند و بعد از آن متوجه نگاهداری
شده امرای عظام و بزرگان گرجستان را نیز امر بکمان داری نموده و در حینی
که خیل گور بمحاذات حضرت شیر افکن بهرام زور رسید بخانهٔ کمان در آمدند

بیت چو در صبح چاچی کمان رفت شاه ** تو گفتی که در برج قوس است ماه * چو
از شست بگشاد خسرو گره ** زهر گوشه برخاست آواز زه * و خدنگ جانستان
خسرو صاحبقران مانند سوزن از جسد دو گور صاف جسته بر خاک نشست
و درین حال از سرعت انتقال خدنگ جانستان [illegible] جگر دوز خارا گذر
همگنان را گمان شد که مگر شهاب ثاقب آسمان اصابت اندر هیکل سرعت
سیر کوه خطا افتاده با عقاب سهم جانستان و زاغ کمان پیش از وقت بال
[illegible] فلکی گشاده با [illegible] جستن جز از دو جانب گوران [illegible] جبار

حسن اصابت وطراز بهارستان اعجوبه کاری وغرابت کردیده و بهمه نام
حروف را این بیت بخاطر رسید که س مجتهد پران بداسنان ناوک نشانه از
دو صید کرد و عینک بگذرد صاف آنچنان نو نگاه از ملاحظه این م
غرایب طراز که در ثانی اثنین اعجاز است صدای تحسین و انگشت تعجب
حضار یکبار بلند کردیده وصیت این امر غریب از کران تاکران جهان
رسید امید که پیوسته سینه دشمنان هدف این سهام جانستان و زینت
افزا و رونق بخش امور جهانیان باد شرح محاربه حاجی منوچهر خان بیگلربیگی
استراباد با جماعت قلماق و شکست یافتن اهل نفاق کشتی نشینان
سفینه وجود و ناخدایان بحر هستی و بود که غواصی گوهر تجارب نموده اند پوشیده
نیست که در اطراف و جوانب ممالک بی پایان سلاطین سلیمان نشان
که بفسحت و وسعت ثانی دریای محیط و عمان است گاه گاه بسبب هبوب
ریاح آرام مخالفان که بطریق راهزنان و دزدان جویای فرصت میباشند
مانند کنار بحار شورشی حادث میگردد تفصیل این اجمال آنکه گروه مردود
قلماق که با ابنای نوع انسان مشابهت صوری و با سباع و بهایم اتحاد
معنوی دارند بسبب استیلایی که بر بعضی از الوسات ترکمان ایشان را حاصل

گروه

۱۵۸

گردیده بسبب قرب جوار محال استراباد و سنا و ابیورد بهم رسانیده اند
و در سنواتی که کثرت نزول امطار موجب حصول غدیر بسیار میگردد [illegible]
آمدن جد و در استراباد متیسر است لهذا در این سال باغوا و اغوای جماعت
ترکمان آن بی دینان بالقصد تاخته بعضی از الوسات ساکن استراباد
را درون در حرکت آمده تا [illegible] روانه درون شده بقیه آن مخاذیل
[illegible] جهت واهب موصوف بودند اراده استراباد مینمایند و چون طائفه
طاغیه مذبوره در سرعت سیر باصبا و شمال خویش و از کردم مراکب خود در پیش
میباشند بنیان حقیقت اراده نابهنجار ایشان را اعدا از آنکه بعضی از محال
والوسات را تاخت کرده مراجعت نموده بودند بحاجی منوچهر خان بیگلربیگی
استراباد میرسانند و حاجی منوچهر خان باتفاق جمشید خان حاکم سمنان و قلیچ خان
حاکم استارو ابدال خان کرایلی و جمعی از قورچیان و غلامان خاصه شریفه
که بجهت دفع [illegible] جماعت مزبور در سرحد استراباد جمعیت نموده بودند بدون
آنکه خیمه و اسباب و آذوقه سفر همراه داشته باشند اکتفا بتوسن توکل کرده تعاقب
آن طایفه نمودند یکماهه مسافت را بسه روز قطع مینمایند و در یک منزلی حصین
[illegible] الترمان کم گشتگان بادیه ضلالت میرسند آن گروه خذلان پژوه

بعد از ملاحظه رایات عساکر فیروزی مآثر نقله کوهی که راه صعود بر معارج آن
چون طریق روزی بی نوایان تنگ و از کثرت نشیب و فراز عبور از آن دره
پشت نهنگ شکسته پناه می برند و پای ثبات و قرار افشرده منتظر جنگ و پیکار میباشند
حاجی منوچهر خان با امرای مذکوره و بعضی از آحاد لشکر که اسب ایشان از رفتار
مانده بی قوتی پای رفتار لشکر قوت بسته بوده بپای آن کوه رفیع و جبل
منیع میرسند و بعلت دشواری آن مضیق و صعوبت طریق لشکر را دو قسم کرده
گروهی را بسرکردگی جمشید خان و قلیچ خان مقرر میدارد که از آن راه تلاش
ارتقای حصول مامول نمایند و خود پیاده شده از سمت دیگر با معدودی چند
مانند شعله آتش سرگرم عروج آن سد یاجوج میگردد در اثنای آن حال
کفره مرده قلماق با انداختن تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ در مقام ممانعت
و مدافعت در می آیند و اسب حاجی منوچهر خان که در سلوک مضایق آن
کتل تا الی خان بوده بضرب مهره تفنگ از پای در می آید بعد از آن خان
تهور نشان و سایر غازیان سپر حفظ الهی و اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل اللهی
را وقایه خود ساخته روی از طلب مقصود نتافته بقله آن کوه گردون شکوه
بر می آیند و از علم ساختن آتش پیکار هوای فتح و نصرت بر می افروزند

انشا

دست را با گریبان اتصال تیر با زه کمان حاصل میگردد و دود و رنگ کفر و اسلام
پیرایه اتصال الوان رعنایی پوشند مسلمان و کافر مانند دیده و عینک
بتکلف تقارب چشم برهم میدوزند و به نی نیزه و تیر آتش پیکار می افروزند
۱۵۹
مغرب هلال انجم شمشیر قراب ابدان مشرکان خورشید فیروزی نیام تیغ فرقه ناجیه
اهل اسلام میباشد بود از کثرت درون آن طلسم بر همی تنگ جای صدق
هم چون هر تنگی با وسعتی و هر ضیقی را فسحتی در قفا میباشد نسیم نصرت از مهب
عنایت بر پرچم اعلام اهل اسلام وزیده رایت اعادی نگونسار و روز
حیات شان تیره و تار میگردد و تیری از شصت حاجی منوچهر خان و رائنا دارو
گیر مقتل رئیس و سالار اهل تدبیر آمده سالک طریق بوار و مسافر اقلیم عدم
بقرار میگردد و کفره را از ملاحظه این حال تیغ ستیز و آویز کند و مطیه
قرار لنگ گردیده گریز بر ستیز اختیار مینمایند و نصرت و فیروزی قرین حال
اقرون میشود و احمال و اثقال و دواب و اغنام
و شتران مشرکان را با برده و اسیر و غیره که از الوسات تاخت نموده بودند بدست
آورده آتش بجهة آسودگی غازیان در آن مکان توقف نموده روز دیگر
و در این محل وضرب زد و خورد از امرای قلیچ خان

بیکه دنم رسیده و کحتم میرزا علی بیک یوزباشی قورچیان شاهی سیون تقرب
نسان مخالفان از حلیهٔ بینای عاری گردیده بود و بپاداش جانفشانی
هریک از امرا و غازیان بخلاع و انعامات سرافرازی یافته میرزا علی بیک
برتبهٔ جلادت بجده ممتاز گردید و آنچه از فحوای کلام جمعی که در آن معرکه حاضر بوده
مستفاد شد آن بود که عدد حاضرین سپاه نصرت پناه از دویست کم و جمعیت
کفره از دو هزار متجاوز بوده و بنیروی اقبال بیزوال انجم فتحی غریب روی نموده
و جمعی از آن گروه خذلان پژوه که تقاید اجل ایشان را عطف عنان بجانب
الکا درون نموده بود چون صفی قلی بیک ولد ذوالفقار خان بیگلربیگی
دار القرار قندهار که بنیابت والد در الکای درون منصوب بود بمحافظت اشتغال
داشت از ارادهٔ گروه مذبوره اطلاع یافته و سپاه خود را مهیا ساخته منتظر
ورود ایشان بوده علی الغفله بسر آنجماعه تاخت آورده در حینی که باراده
استراحت از مرکب فرود آمده بودند نفیر و کرنا باوج ثریا رسید … آن
قوم که عنانشان مانند صاحبان در دست خودسری بود بصدای کرنا رم
کرده کفره پیاده و حیرت زده بهر جای میدویدند و سوای سه نفر که در اجل ایشان
تاخیری بوده رخت حیات ایشان ورطهٔ خطر بساحل نجات … بی انقوم

عرض … ملاحظه میکردند و بعد از عرض این فتح مبین بپایهٔ فلکسان حریم این
دولت ابدقرین صفی قلی بیک و غازیان … که آثار جلادت از ایشان
بظهور رسیده بود بانعامات و خلاع سربلند گردیدند امید که اخبار فتوحات
متوالی و کوکب نصرت منسوبان این دولت ابد درخشان و متلالی باد **وقایع**
متنوعه درین سال محمد قلیخان بیگلربیگی ایروان از ایالت آنجا معزول و به
بیگلربیگی آنجا نجف قلیخان شفقت شد و کلب علی سلطان بسمت ایلچیگری
روم معین گردید **روانه شدن رایات نصرت آیات بییلاق بعزم** درین
سال اعلیحضرت صاحبقرانی ظل رحمن بنابر آنکه در اغلب سالهای دار السلطنه
اصفهان مایل بگرمی میباشد عازم ییلاقات الکای کمره و توابع گردیدند
و در ایام بهار و هنگام طراوت و نضارت گلزار روزگار که هنوز گلشن
مینو نظام اصفهان از هوای سرد و هنگامهٔ زیبائی گرم بود و گلهای رنگارنگ
… و لعبتان فرنگ تا از نقاب اکمام روی ننموده
لشام … از زبان حاضر جوابی بوی خوش گشوده بودند امر فرمودند که عموم
سکان دار السلطنه اصفهان گرد … انبساط و هم سرمایهٔ عیش و
نشاط … کل و قافلهٔ سنبل خیام کلهوای و قبا …

آرائی در باغ جنت بنیاد عباس آباد برپای نمود چون دو جزو [illegible]
از گل مست و پیاله در دست بزم [illegible] آرا بیند و بعد از گشودن دام صحبت و
صید کردن نذر عیش و عشرت صاحبقران کامران با چندی از مخصوصان
تماشای آن بزم ارم نشان توجه فرمودند و بعد از تکرار وقوع این مجالس
خوشی هوای صحرا با التماس سواری جنود اقلیم‌گشا بر جانب و رایات فلک سا
متوجه ییلاق بمیرم گردید و در چند روز بجهت سیر گل در باغ مزبور توقف و جشن
گلریزان نمود با امرا و اعیان حضرت بکشیدن اقداح راح بزم ام درخوش دلی
گردیدند بعد از طی بساط نشاط و بساعت مسعود از باغ مزبور بهستان دولت
و همرکاب اقبال متوجه مقصد گشتند و در هر گل زمین که کثرت ازهار و ریاحین
دام نظاره و شکار در خاک داشت فراخور قابلیت مکان توقف ورزیده
بدین طریق طی منازل میفرمودند و قبل از وصول محال بمیرم چون معروض
گردیده بود که شکار کوهی در جبال آنجا و دلمه [illegible] قلندر
سلطان تفنگچی آقاسی که حاکم آن محال و ملتزم و مدخل شعاب جبالست بفراهم
آوردن شکار جرگه قیام نماید و بعد از ورود موکب مسعود قلندر سلطان
احراز زمین بوس بندگی نموده معروض داشت که بخدمت [illegible] لیم کرده

وودحوش

وودحوش [illegible] جرگه در حلقه دام در آورده اعلیحضرت ظل رحمن با
خاصان و ملتزمان رکاب آسمان جولان به تیر و تفنگ شکار جرگه نموده و
صید افکنی و کمانداری حیرت افزای دیده وران حل نظارگیان سقف
فیروزه فام چرخ گردان گردیدند و بعد از اتمام مرکب و اطمینان مواکب
معروض شده و الا شد که چشمه بلخ بعلت غرایب وضع دیدنی و تمام این
گلشن غرایب بدست مردم دیده چندیست بنابرین لشکر منصور که از دور
از بلخ و مور بند بصوب چشمه بلخ در حرکت آمدند و فرمان والا نفاذ یافت
که آقوق و احمال و اثقال را در بمیرم گذاشته جمعی از خاصان و ملتزمان
رکاب سعادت نشان که همراهند سوای آن متوجه مقصود گردیدند الحق چشمه مزبور
از غرایب جامعست دیدنی و بخصوصیات آن رسیدن تحیت خوش عنان
قلم رانخست طی بادیه وجه تسمیه باید نمود تا بگلشن غرایب ازهار شرح
خصوصیات آن [illegible] انتزاهت میان رسیده مستمعان حکایات
غریبه مسطور نماند که علیه صدق این کلام بمحک تواتر رسیده که در هر یک از
بلاد که جنود جراد بال غارت و بیداد گشایند سکان آن ملک را چون حفظ
اقوات [illegible] بایت الرزاق که در حقیقت عبارت از نگاهداشت

حیلتست در کار است مسرعی تر د ساکنان سرچشمهٔ مذکور سطل آب را بعمل
میدارند و فرستاده جهت مجاوران آن سرچشمه شیشهٔ آب از آن سرچشمه
پر کرده بنحوی که تا حین ورود بمنزل معهود از دست بر زمین نگذارد و روی
باز پس نکند بمنزل او رساند و در اثنای راه در هر منزل که اقامت نماید
باید که شیشه را از شاخ درختی یا مکان رفیعی آویخته بکمال احتیاط نگاه
آورد که ته شیشهٔ آب مماس خاک نگردد که اگر این احتیاط چنانچه باید
کرده نشود اثر مطلوب باطل و آب چشمه از انتشار عاطل میگردد و بعد
از آنکه آن مهمان عزیز را بشرایط و آداب بمنزل رسانند مقارن رسیدن
آب مرغکان سیه فام که بزبان فارسی آنرا سار گویند در ولایت مزبور
چون جنود فتح امواج سما فاگشته بسهام منقار و چنگال مخلب تاراج کشت
خیل جراد را منهزم میگردانند و اگر هجوم سپاه ملخ زیاده از نیروی توانایی
جمعی از مرغکان که بجناح استعجال سالک آن [illegible] بوده باشد
دست از جنگ باز داشته شروع در توالد و تناسل مینمایند و در اندک
فرصتی باتفاق اولاد آتش در خرمن هستی جراد میزنند و محصولات اهل آن
دیار بدین وسیله از آن تنگنای بی سپهار محفوظ میماند و این چگونگی

آن چشمه و مکان نوعیست که کوه عظیمی در جوار کوه و تا مسافت دو سه کروهی
جهل شرع واقع گردیده و رودی عظیم از آن تنگنا جاریست و عجب
اصل خلقت بعضی از این دو کوه در یکدیگر هیئت پلی که مهندس حاذق
و معمار ماهر بند اتصال دارد و رود مزبور از زیر آن پل جاریست
چشمهٔ مزبور از بغل کوه مقابل و ناحیه کشیده بر روی این پل خداآفرین
میریزد و از هر جانب بخششی و از هر طرف قطعی حاصل بطریق مختلف بر روی خانه
مزبور منصب میشود و کثرت سنبل سقف پل را بنوعی پوشیده که هیچ جا
سنگ مرئی نمیگردد و تماشایی را از زیر پل گمان میشود که پل رگ ابریست
مدرار یا جوی مجره ایست کواکب نثار و آبشارهای اطراف بعضی چون
نهرهای بهشت و بعضی چون جدول کوثر و تسنیم بدان رود عظیم اتصال
می یابد اعلیحضرت صاحبقرانی بعد از ملاحظهٔ رود و چشمه بجانب مخیم مراجعت
فرمود و [illegible] صد اوسکار مرغان آسمان بمار تنگ کلفت از دل زدوده اند
امید که همواره آب عشرت این جنت بی نظیر در جوی باده کامیابش در
سبو باد
روانه شدن رایات نصرت آیات بسرچشمهٔ زاینده رود کنه مان
بعد از [illegible] رایات نصرت آیات از چشمهٔ ملخ چون انا[illegible] ور یاحین

گلستان حریم انور رشک کثرت و ازدحام ملتزمان اردوی کیهان پوی را رو
بسبزه مردگی گذاشته و هوای دار السلطنه اصفهان هنوز باعتدال نگرائیده
و ماه مبارک رمضان نزدیک رسیده در باب داشتن صیام و خوردن آن
استفسار از علمای اعلام اصفهان نموده امام قلی بیک یساول صحبت
ولد مرحوم قزاق خان بیگلربیگی حاکم سابق شیروان بر جناح استعجال روانه
در روز سیوم قبل از دخول رمضان خبر رسانید که چون غرض نواب همایون اعلی
از انشا سفر دفع ضرر هوا بوده و فرار از صوم منظور نظر والا و مطمح نظر همت
نبوده داشتن روزه لازم نیست بنابرین از رحیم متوجه ییلاق گندمان
و سر چشمه زاینده رود و محمود کرد که در خوشی آب و هوا نظیر جنت و کوثر است گردیدند
و عید روزه را در قریه گندمان کرده بخرمی و خوشدلی روانه سر چشمه گشتند
و هر شب با امرا و نزدیکان بساط قرب و حضور بزم عشرت آراسته طی منازل
بدستور سابق بقورق صید مینمودند تا آنکه شبی از لیالی بزم شراب و سیر عالم آب
که سفاین اعمار را از نسیم انفاس خطر میباشد بتکلیف تماشا مغزهای دو استکانی
و باده پر زور جوانی نجف قلی بیک میر آخور باشی الختی کند زیاد از یار نموده باشند
سخنی که لایق لب بر زبان آورده بود اعلیحضرت ظل رحمن هم در آن شب امر

دیوانه که میزد چوب تا آسمان کرد معصیت از اذیال اعمال او بیفشاند و
چون صبح روز دیگر سال الکا طریق معذرت نکرده دیده در نقاب حجاب
سوی ادب مختفی شد لهذا بقید و حبس مشار الیه امر فرمودند و مقرر داشتند
که یکی از غلامان خاصه شریفه او را بقلعه الموت برد و چون والد او را حقوق
خدمات درین دودمان خلافت مکان ثابت بود خدمت مذکور ببعض
و مهر دار امیر آخور باشی گری جلو بحسین علی بیک برادر مشار الیه و امیر آخور
باشیگری الجنیبا به بلخی بیک ولد مرحوم قزاق خان عنایت شد و مدتی
در سر چشمه زاینده رود اقامت فرموده در باغ و صفه دوریاچه های که
خلیل خان بختیاری بمعماری تصرف طبیعت سرانجام نموده بود مجلس
آراسته و بعد از رجوع دار السلطنه اصفهان باعتدال طبیعی نزدیک
رسید هوای فصل خریفی که هر یکبار از تشریفات نموده شده بود هوس
مراجعت موکب سلطنت عطف عنان نهضت آسمان جولان نموده متوجه محط
رحال اقبال گردیدند و امر فرمودند که خلیل خان نیز سایه مثال ملتزم
رکاب اجلال بوده باشد و بازای حسن خدمات الکا رخوان او را
بر قبول ایالت بنیاد مزید شفقت شد و تا محمدیه در رکاب ظفر انتساب بود

ازمنزل مذکور بخلاع فاخره سرافرازی یافته روانه الجه خود انستاد گردید

آمدن ایلچی سلطنت پناه عبدالعزیزخان بدرگاه آسمان نشان

چون در سنه سابقه ابوالغازی خان والی اورگنج حسب خود در جانب
سبحانقلی سلطان والی الکای بلخ برادر عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان
در آورده و با وجود وقوع این الفت غبار کلفت فیمابین عبدالعزیزخان
و سبحانقلی سلطان بوسیله سوء التماس مفسدان در میان آمده بود
لهذا ابوالغازی خان بمعاضدت و پشت گرمی مظاهرت سبحانقلی خان
انتهاز فرصت نموده تاخت الکای بخارا و قوشی نموده خرابی بسیار
در آنحدود کرده بود و بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیزخان
عین نفاق است عبدالعزیزخان قاسم سلطان برادرزاده خود را که
از جانب سلطنت پناه معموی الیه حاکم اندخود و چیچکتو و میمنه و توابع بود
با ایلات و احشامات مقرر داشت که بر سر بلخ رفته آن ملک دلپذیر را
از ایادی تصرف سبحانقلی تخلص سازند قاسم سلطان با جمعی از مردم
اوزبک و احشامات که نزد او جمعیت داشتند و گروهی که در بخارا حسب
الامر عبدالعزیزخان نزد مشارالیه جمعیت نموده بودند با آراستگی تمام روانه

گردیده بنا بر آنکه زبان بعضی از مردم قاسم سلطان با سبحانقلی خان
یکی بود جمعی از نتیجه بوملحق قاسم سلطان بعد از تلاقی فریقین و تقارب
فئتین از او روی گردان شده اردوی او را غارت نموده بردند و قاسم
سلطان بی نیل مقصود راجع و خبر فتح باسم سبحانقلی شایع گردیده بود و عبدالعزیزخان
بهوس جبران نقصان بوسیله فرستادن ایلچی تدبیر اعانت صاحبقرانی در
نموده عوض محمد چوره قاسی را با عریضه بندگی بدرگاه فلک شکوه فرستاده
بود و خواهش آن نموده بود که یکی از نوازشان ملک اورگنج را که در درگاه
آسمان اشتباه اند سرکردگی جماعت ترکمان ساکن استراباد و بلخان جهت
انتزاع ملک ابوالغازی خان تعیین نمایند و بعد از ورود ایلچی مذبور و
رسانیدن نامه اخلاص مضمون مسطور چون ابوالغازی خان مدتی در
سلک راتبه خواران این آستان معظم بوده بنیروی امداد کارکنان
این دولت ابدالاتصال بر مسند حکومت ملک موروثی استقرار یافته بود بدون آنکه
ارتکاب امری مخالف بعمل آمده باشد کنارا در شروع مروت محظور و از
قانون بدور بود جواب نامه سلطنت پناه معموی الیه را بموجب فرمان رسم
این حروف بدینطریق در سلک تحریر کشید **نقل نامه** زبان حمد سرا که یکی

از حدیقهٔ صنع نخل طراز گلشن ایجاد و اثبات چگونه عرض [illegible] بستان
سکرگذاری نماید و بکدام طرف دامان بیان باید از گلچینی این روضهٔ
جنت عنوان کشاید نهی علیم که مقدم نوبهار و تالی تابستان را نتیج اثمار
الوان نموده و از موضوع و محمول شاخ و ثمر تماشائیان باغ قدرت را
کام معرفت شیرین فرموده و حبذا حکیم که در کارخانهٔ خطای اوراق لاله از
داغ سرمهٔ بینائی نظارگیان پیچیده و از حسن ترکیب بید در ریشهٔ فصول
چهارگانه تریاق ربع مزاج خوش نشینان دیار هستی گردیده شتاء و ربیع و
تموز و خریف با آراستن و پیراستن دو ده حکمتش مانند باغبانان از بهار [illegible]
و با وجود تباین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضا در نظام عالم
امکان که انسان کبیر عبارت از آنست باهم در مقام استیناس اند عندلیبان
خوش آهنگ این گلستان از در مقام مدح سبحانی صفیر رسا ترانهٔ قادر سبحانی
و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را چاشنی سخن خاموشی و منهاج بینش کلمات
نخ برگ حواس ظاهر ایشان از فیض لطفش با تمام صفای باطن [illegible]
[illegible] از فیض رشحات سحاب ارادتش در ریاض [illegible] ورق و [illegible]
کثرت آثار اثمار این باغ عزت به الا از باریکی میوهٔ پیوندی دوستی است که در ریاض

عطوفت [illegible] سلطنت دوستان میرسد و از گلهای رنگارنگ نکهای ارم
سیر او دیگری از بهار اظهار مطلب است که از نهال خامهٔ اعلی جلا دمیده
منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدستهٔ این انوار بدایع شعار اعنی
نامهٔ صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقابه در وقتی که چون
عنایت چمن آرای حدائق عزت و اعتلا و بوستان افروز فرادیس
مجد و اعتلا هم گلهای حصول مرام بر بار و هم اثمار عیش مدام رسیده و
امداد سعود و مذاق آشنائی را شیرین و بزم یکتا دلی را رنگین ساخت
سرّی که در باب سلوک ابوالغازی خان پیرایهٔ اعتلا و اعلان پوشیده
بود که چون بدم سردی فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات برگزیده
قرون واد و واره برادر و الا تبار آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم
در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان
آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان تا دیب
او مامور گردیده در نظر ایقان جلوهٔ عیان نموده بر آئینهٔ ضمیر منیر که از مصقل
عنایات الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذبور بدی
سلک رابطهٔ خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت و بیروی

استقرار ناظمان این دولت قوی بنیاد دلیل حکمت [illegible] جدا
استعداد یافته بود از تاریخی که بمرحمات عنایت کارکنان این دولت بر
اوج و حکومت [illegible] نموده الی یومنا هذا در استحکام سررشته نیکوخدمتی
مساعی و سلوک طریق رضاجویی را اقرب و مراعات [illegible] و در کیش مروت
آئین و دواعی شخصی که همواره سر [illegible] ان و چشم تیقظ به پاسداری عهود
و پیمان [illegible] باشد بیرون [illegible] و جریده سطور از قاعده [illegible]
مروت [illegible] لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی اکنون ناظم [illegible]
و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که موجبی بکدورات در صدد [illegible]
و آزار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلائق
پناه را تعیین و مقرر نمودیم که [illegible] پناه موما الیه را از ارتکاب شنیع امور
ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصل است که بعد از وصول و منهی نهی دیگر باره
پا از دایره حدود داری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان [illegible]
بمحمت آمده [illegible] های چنان خواهد بود [illegible] جلوه و یاری
کرده ترکمان نخواهد بود و ریاض [illegible] بهار طبیعت را از جنس [illegible]
طلبان این امور صفا خواهند داشت که من بعد از تجسم حرکات ازین [illegible]

صادر نخواهد [illegible] خرجی که در ذیل این [illegible] ایام در باب [illegible] تجاران ملک [illegible]
[illegible] فصیح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان که نشته بود بیداست
که در صدد نقصان و منع معرض جلب نفع این گروه که در حقیقت ابواب افتتاح
طریق آمد شد مفتاح ابواب روزی ایشانست در آمدن چندان سودی
و در دیده و الای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور
نمودی نماند و آنچه در باب عدم تعین جمعی که به تحصیل این [illegible] ملاحظه
آنکه موجب نفع حوشی و مراعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهد شد
[illegible] یافته بود هرگاه ماموری سر از ربقه اطاعت پیچیده بر خلاف [illegible]
این قاعده دان امور سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون
آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند برادر دستی عنایات
جناب کبریا و معاضدت دولت روز افزون بنیان محکم بنا در تعمیر ابادی
آن بنیان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و خلافت بنا با در طی نامه مودت
عنوان استعاری [illegible] فرستاده پادشاه هندوستان شده بود که [illegible]
وفاق و اتفاق ازان یگانه آفاق شده بود بنابر پاسداری عهود دو
دوستان [illegible] احوال را بحکم دیده مشاهده دریافت و الا نخواهد بود

کرضا جز خیر علت تامه بشتر داد ملک و دار القرار قندهار رسو[ل] [illegible]
با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ مجد و برتری و آن [illegible]
انتظار لطف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خان عظیم الشان
والا امکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشای ایران را
از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند جبر نقصان آن خان والا
شان سپهر مکان بهترین حرکت سلسله جنبان گردید و بعد از [illegible] آن
هیربهته الارباع سررشته آمد شد و رد و خورد تا غایت کشید و حال که
پادشاه مزبور دست امید را از چاره کار کوتاه دیده بمرور تمنای [illegible]
را نسبت با آن دودمان والا تبار بر کنار گذاشته و آنچه در آن آوان
کرده بود نسیا منسیا انگاشته در گشایش باب بکل بر آورده در دوستی
ادعای میکند در دیدهٔ خرد بین بدیع و بعید مینماید که منشی دوستی با خود
تواند یکی چنان دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز بمضمون حدیث
لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین و لیقبه او و کراف تواند شد
احوال مرحوم بندگی نواب کوش ملکوتش که زبان خامه باسترجاع آن که پا
شده بود مصحوب بالتمام آن کرین ملک بقا من حیث لا یتبدله

تن[illegible] [illegible] رسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت نیر خان
و خدمت میلان بندگان الزمت مواریث با و لاد ایشان تقیر [illegible]
اموال الحما فرهض الله بیوریته مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام سمند
حصه ابرام خوش عنان در مضمار سلی انتهای عمر و دوام در جولان باد
شرح معزولی میرزا هادی وزیر فارس چون از تاریخی که وزارت الکا فارس
بمعین الدین [illegible] و بعد از آن میرزا هادی ولد او منتقل شده بود او از جمله
ذوات [illegible] را در باب بعضی محال که در نسخهٔ تشخیص زمان نواب گیتی ستان
فردوس مکانی که بر ممالک محروسه نوشته شده داخل نموده وزرای مذبور ابواب
جمع نموده بودند با وزرای مذبور منافقه و گفتگو کشیده بود تحقیق گفتگو مزبور
مگر به مسامع علیه بار یافتگان سرادقات جاه و جلال رسیده و در حین نهضت رایات
جاه و جلال به صوب ملاقات تمام اشرف در باب احضار مشار الیه شرف صدور
یافته و بنابر سر خلافت مصیر حاضر شده بود و بنابر آنکه مظنه ورود ملاقات
الکاء مشار الیه از بعید و وجود [illegible] مذبور ضرور بود تفتیش و تشخیص این امر در عقده
تعویق افتاده بود لهذا بعد از مراجعت رایات نصرت آیات کمر خلاف
جواب از جامه شکایت رعایا فارس علاوه گفتگو شنیدند که فرشد امر فرمودند

که مستوفیان عظام بحقیقت امر مزبور رسیده حقیقت [illegible]
[illegible] الموغان [illegible] ایران [illegible] مستوفیان عظام و دیوان اعلی
بجمع [illegible] تحقیق [illegible] و تشخیص [illegible] رسیده و مشخص شد که هر ساله وزیر
مذبور [illegible] شده تصرفات [illegible] دیوان واقع شده غبار آن
[illegible] بالیه را مطمح نظر [illegible] نموده مقرر داشتند که اموال و اسباب و املاک او را
در عوض باقی دیوانی ضبط نمایند و خدمت مزبور بضمیمه [illegible] قسم [illegible]
و حومه [illegible] بیک [illegible] غلام خاصه شریفه و یک حصه از [illegible]
برادر وزیر مزبور تخصیص [illegible] وجه سایر اعمال مقرر شد **رفتن علی بیک بسرداری**
خراسان چون بعرض رسید که سبحانقلیخان پای از دایره حد خود بیرون
گذاشته بعلت خالی بودن خراسان از سردار صاحب وجودی اراده نموده که جمعی از
بی سرو پایان اوزبک را بتاخت الکای خراسان فرستد بنابر رفع مفسده آن گروه
علی بیک غلام خاصه شریفه میرآب دار السلطنه اصفهان بسرداری خراسان
تعیین و روانه شد و مقارن موصی الیه بالکای مشهد مقدس فوجی از گروه [illegible]
الان اوزبک تا قریه [illegible] آمده بودند و چون قبل از ورود آن گروه [illegible] امرای
عظام خراسان از اراده آن جماعت مطلع گشته رعایا و جماعت احتشامی [illegible]

از [illegible] آن جماعت مزبور مطلع ساخته و جماعت مزبور [illegible] خود
را بجاها کشیده بودند حرکت آن گروه مخذول مستتبع اثری نگردیده بود از خبر
ورود علی بیک بمشهد مقدس و جمعیت عساکر منصوره پای اصطبار و قرار
آن مخاذیل از جای رفته مراجعت نمودند و علی بیک با جمعی از عساکر منصور
که در مشهد مقدس قشلاق نموده بودند تا دو سه منزل کاریز رفته اصغای
خبر مراجعت [illegible] مزبور نموده باز گردیدند و چون مامور بود که با سپاه [illegible] پناه
مشهد مقدس و ملازمان امرای عظام خراسان روانه [illegible] شده بجهة دفع مفاسد
جماعت قلماق مهیا بوده باشد که اگر حرکتی نمایند بدفع و رفع ایشان اشتغال
نمایند با عساکر منصور روانه [illegible] گردید **بعد از رسیدن خبر جسارت جماعت**
بی عاقبت اوزبک بعرض مقدس اعلیحضرت ظل اللهی چون خبر حرکت لشکر هندوستان
بجهة تنبیه [illegible] سبحانقلیخان و احتیاط وقوع لشکر هندوستان مقرر
شده که [illegible] مصاحب سردار لشکر نصرت اثر و قوللر آقاسی و امیر شکار باشی
و بیگلربیگی کوه کیلویه [illegible] الکای خراسان شود و ارقام مطاعه بمهد محصلان
[illegible] که عساکر منصوره را در نوروز در مشهد مقدس حاضر سازند
و محصلین [illegible] برق و باد نموده روانه گردیدند و چون

١٦٨

در [illegible] انحال ظاهر شد که جماعت اوزبک بی نیل مقصود مراجعت [illegible] بجهة
آسایش سپاه نصرت پناه مقرر شد که الله وردی خان که در الکای خوار
توقف نموده بود با [illegible] از نفرات غلامان خاصهٔ شریفه و امرای عظام
روانهٔ مشهد مقدس شده باقی عساکر نصرت مآثر را مرخص سازند **وقایع متنوعه**
درین سال شاه وردی سلطان حاکم دورق بعلت بد سلوکی معزول و [illegible] بود
برناک [illegible] خان که حاکم بندر عباسی و استعفا نموده بود در عوض [illegible] شده و
حکومت بندر رجاب بیگ غلام خاصهٔ شریفه قورچی زره تفویض یافت [illegible]
حاکم و متولی دار الارشاد اردبیل نیز بعلت سلوک ناهنجار و شکایت رعایا
و تصرف موقوفات سرکار آستانهٔ مقدسه معزول و محبوس گشته اموال و اسباب
او در عوض تغلبات و تصرفات ضبط شده منصب تولیت بمرتضی قلیخان
قورچی باشی سابق تفویض یافت و دار الارشاد اردبیل بنجابت شریفه
اختصاص یافته محمد حسین بیگ ولد میرجمال سلطان بوزارت و داروغگی
آنجا تعیین شد و مرحوم مهرعلیخان بیگلربیگی شیروان درین سال بدرود جهان
گذران نموده و حاجی منوچهر خان بیگلربیگی استرآباد در عوض [illegible] بایالت
شروان سرافرازی یافته و ایالت استرآباد بجمشید خان حاکم سمنان شفقت

شد [illegible] غریب [illegible] و کدا علی بیگ مهردار بوزارت آنجا [illegible]
گردید و عوض بیگ وزیر خطهٔ لار بعلت کبر سن از خدمت مزبوره استعفا نموده
منصب مذکور باللّه وردی بیگ ولد او که وزیر [illegible] شفقت و وزارت
کرکر با [illegible] قلی بیگ همشیره زادهٔ عوض بیگ مزبور عنایت شد و هم درین سال
١٦٩
مراد خان سلطان کنکرلو حاکم نخجوان از نشأهٔ فنا رحلت نموده علیقلی سلطان
برادر [illegible] در عوض او معین گردید و از امور غریبه که درین سال [illegible] نموده
[illegible] های الکای لوری و [illegible] که با وجود حصانت و رصانت و
متانت بنیان و استحکام جدران که اصول و فروع آن تمامی از سنگهای تراشیده
صورت انجام یافته بود بی آنکه شکستی بارکان آن راه یافته بمضمون کریمهٔ اذا
جاء امر ربنا جعلناه دکا فکان وعد ربی حقا با زمین هموار گردید
سنگپاره در درون عمارت یافت نشد و [illegible] از مکان مزبور را نیز پاشیده بود و
شرح کیفیت [illegible] خان سلطان [illegible] حاکم الکای مذکور در باب وقوع این امر
غریب معروض گردانیده بود و نوعیت که قریب بظهور [illegible] احاطهٔ اطراف و
اکناف آنجا نموده صداهای غریب که [illegible] صدای [illegible] مسموع نگشته بگوش
میرسیده و مردم را [illegible] عرض اکبر و دهشت روز محشر از خواب گران غفلت بیدار

کوبیده از جانب آن روز تا صبح روز دیگر این غلغله بر پا و گوش مردم پر استماع
این آواز بود و صحن زمین که کثیف غمام و تهتک ستر ظلام گشته بود از کلیسای
مزبور که معبد ارامنه و قریب چهار صد سال بود اثری باقی نبوده و اماکن و بیوتات
و منازل اهل اسلام که جنب مزبور بهم جدار و نسبت قرب جوار داشت از وقوع این
تضرر نیافته بر همه دوران موجودان روشن و هویداست که انهدام کلیسای مزبور
بطریق [illegible] و آیتیست از آیات باهره حقیقت شریعت بیضا و قمع [illegible]
شکست طاق کسری و تابانی خمود آتشکده بیضات و هم از نتیجه پاس و
اعلیحضرت ظل اللهی است که این قسم آثار در زمان دولت ابد پیوند عدالت شعار
ظاهر میگردد امید که روز بروز بنیان شرع مصطفوی شعار دینداری این شهریار
عدالت آیین مشید و مستحکم باد و نیز یکی از آثار عظیم این سال وقوع زلزله دار السلطنه
قزوین است که بجنبانیدن مهد ساکن خاک اشخاص آجال جمعی ز خوف جسته
غریو و فغان مردم از سماک سما رسید و عمارت و بنیان بهوس خفتن جاوید
به پهلو بستر ضعف نهاده والله عالم بحقیقة الاحوال

تمام شد کتاب ریاض التواریخ نسخه [illegible] در بلده شاهجهان آباد بتاریخ [illegible]
شهر جمادی الاول روز پنجشنبه سنه ۲۸ جلوس شاه عالم پادشاه غازی مطابق سنه ۱۰۲

